

جریده شعله حاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان
است که عمدا در خدمت تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت
لی مزی و انقلابی (شکل شخص کمونیست جنگ خلق) قرار دارد.
(اساتاد حزب)

شعله حاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

جدی ۱۳۹۸ (جنوری ۲۰۲۰)

دور چهارم

شماره (۲۲)

دور چهارم "انتخابات"
ریاست جمهوری اشغال گران
امپریالیست از همین
اکنون رنگ باخته وعدم
مشروعیت آن را کاملا از قبل
هم متبازتر ساخته است

صفحه ۵

"سازمان انقلابی افغانستان"
هنوز هم از جال رویزیونیستی
سابق
"سازمان رهایی افغانستان"
قاطعانه گسست نکرده است

صفحه ۱۳

"هفت خوان"

انتخابات ریاست جمهوری
رژیم دست نشانده

با گذشت بیشتر از سه ماه از زمان
به اصطلاح برگزاری انتخابات
ریاست جمهوری رژیم دست نشانده
در ۶ میزان امسال، که آن هم چندین
ماه بعد از زمان به اصطلاح
برگزاری قانونی آن در ماه جوزای
امسال، که گویا زمان اصلی
برگزاری انتخابات مذکور بود،
صورت گرفت، هنوز نتایج اولیه این
"انتخابات" روشن نیست. نکته
سنج ظریفی از میان توده های
رنج دیده کشور گفته است که:
ادامه در صفحه ۲

که در واقع هنوز به پایان نرسیده است، نزدیک به 160 میلیون دالر بودجه دارد که بیش‌تر از 90 میلیون دالر آن توسط رژیم پوشالی از مدرک بودجه خود رژیم تأمین شده است. رژیم بر خود می‌بالد که در انتخابات کنونی بیش‌ترین قسمت از مصارف آن را خود "حکومت افغانستان" برعهده گرفت است.

این بر خود بالیدن مصداق واقعی "عذر بدتر از گناه" است. آیا واقعاً وضعیت اقتصادی کنونی افغانستان و وضعیت اقتصادی رژیم پوشالی اقتضا می‌نماید که در انتخابات ریاست جمهوری آن 160 میلیون دالر یا حتی 90 میلیون دالر پول به مصرف برسد؟ نه، هرگز! وضعیت اقتصادی کشور قسمی است که حتی نباید در انتخابات ریاست جمهوری رژیم پوشالی 160 میلیون افغانی از بودجه خود رژیم به مصرف برسد، چه رسد به 160 میلیون دالر یا نزدیک به 13 میلیارد افغانی.

ولی آیا انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده واقعاً 13 میلیارد افغانی مصرف دارد؟ نه، ندارد. اگر یک حکومت ملی مردمی و انقلابی در کشور روی کار باشد، برگزاری انتخابات ریاست جمهوری حتی یک میلیارد افغانی مصرف ندارد. دلیلش این است که در چنین حکومتی تمامی کارکنان مؤقت انتخاباتی می‌توانند داوطلبانه و با

«انتخابات ریاست جمهوری [رژیم دست‌نشانده] به داستان معروف "هفت خوان" رستم در "شاهنامه" می‌ماند که تا هر هفت خوان آن سپری نشود، داستان به پایان نمی‌رسد.»

ازین قرار فقط "خوان" اول این داستان طولانی که همان به اصطلاح برگزاری انتخابات مذکور بوده است، گویا به پایان رسیده است، ولی "خوان" دوم آن که معلوم شدن نتایج اولیه "انتخابات" است هنوز به پایان نرسیده است، اما پنج "خوان" دیگر آن هنوز در راه است و حتی شروع نیز نشده است.

"خوان"، که به صورت "خان" تلفظ می‌گردد، هم به معنای "دسترخوان" است و هم به معنای "خاروعلف هرزه". در انتخابات ریاست جمهوری رژیم پوشالی و هر انتخابات دیگر آن رژیم، هر دو معنای آن مفهوم انطباقی خود را دارد.

"خوان" به معنای "دسترخوان" به مفهوم "محفل بخور بخور" بعد از هر جنگ فتح شده توسط رستم بوده است که به خاطر تجلیل از فتح مذکور برپا می‌شده است. در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده این مفهوم بر سراسر آن قابل انطباق است و در واقع منظور و هدف "انجویی" انتخابات مذکور را بیان می‌نماید. انتخابات ریاست جمهوری امسال رژیم،

کاندید شدن معنا و مفهومی نخواهد داشت. بنا به همین علت، کسانی مثل "سیاف"، "محقق"، "بشردوست"، "دوستم" و کسان دیگری که در یک یا چند انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم به هر دلیلی شکست خوردند، دیگر از دور این انتخابات مثل "خاروعلف هرزه" حذف شده اند و دیگر نتوانسته اند در آن شرکت نمایند. ولی شکست خوردگان اصلی این "هفت خوان"، توده‌های مردم و حقوق دموکراتیک آنان، از نظر ما حقوق دموکراتیک نوین آن‌ها، است. گلبدین "حکمت‌یار" فرد سوم در "هفت خوان" جاری انتخاباتی رژیم بعد از اشرف غنی و عبدالله گفته است که:

«در انتخابات جاری ریاست جمهوری صرفاً یک میلیون نفر شرکت کرده اند.»

اگر مجموع نفوس کنونی افغانستان را 36 میلیون نفر در نظر بگیریم و نصف این مجموعه را افراد دارای حق رأی بشماریم، مجموع افراد دارای حق رأی در کشور 18 میلیون نفر خواهد شد. ازین قرار طبق محاسبه گلبدین "حکمت‌یار" از هر هجده نفر افراد دارای حق رأی در کشور فقط یک نفر در انتخابات ریاست جمهوری رژیم شرکت کرده اند، که در واقع کمتر از پنج‌ونیم فیصد مجموع افراد دارای حق رأی در کشور می‌گردد. طبق این

مصارف خود بر انتخابات نظارت نمایند و یا به کمک احزاب مربوطه شان و حکومت صرفاً معاشات کارکنان دائمی انتخاباتی را پرداخت خواهد کرد.

در واقع باید گفت که اختصاص یافتن مصارف میلیاردی افغانی برای انتخابات فعلی رژیم، یعنی میلیارد بخشی‌های امپریالیستی اشغال‌گران امپریالیست به کارکنان دائمی و موقت انتخاباتی، نوعی رشوه‌دهی به آن‌ها است تا هم خود در "انتخابات" شرکت کنند و هم سایرین را به شرکت در "انتخابات" تشویق نمایند. طبعاً در جریان این تشویقات و ترغیبات "انتخاباتی" ده‌ها میلیارد افغانی دیگر میان تقلب‌کنندگان و کاندیداها و طرفداران آن‌ها دست‌به‌دست می‌گردد و "خوان" ده‌ها هزار "محفل بخور بخور" دیگر "انتخاباتی" پهن می‌گردد. "خوان" به مفهوم "خاروعلف هرزه"، بیان هر دشمن نابود شده رستم در هر "جنگ" برپاشده در جریان "هفت خوان" مان آن‌ها بوده است که مثل "خاروعلف هرزه" از ریشه کنده شده و نابود شده است. در انتخابات رژیم این مفهوم برای شکست‌خوردگان انتخابات قابل تطبیق است. در جریان انتخابات، به خصوص در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیم، هر کاندید باید، در عمل، چندصد میلیون افغانی به مصرف برساند، در غیر آن

نیز به سرعت و فوریت قابل حصول نخواهد بود، بلکه خود به نوبه خود فصل دیگری از دردها و رنج‌های دیگر کشور و مردمان کشور خواهد بود و حداقل چند سال، مثلاً تا آخر دوره ریاست جمهوری "رستم داستان هفت خوان فعلی"، هر که باشد، را در بر خواهد گرفت.

بنابراین از دید منافع علیای توده‌های مردم افغانستان صلی در کار نخواهد بود. امپریالیست‌های اشغالگر و مرتجعین رنگارنگ حق ندارند که هم صلاحیت جنگ در افغانستان را در دستان خود داشته باشند و هم صلاحیت "صلح" در افغانستان را. اما برای تحقق عملی این امر برهم زدن موازنه قدرت در میدان مبارزه ضروری است، در غیر آن همین آش خواهد بود و همین کاسه.



محاسبه باید گفت که حتی اگر "هفت خوان" جاری انتخاباتی رژیم عاقبت خوش هم داشته باشد، کسی که در پایان این "هفت خوان" مبدل به "رستم داستان" خواهد شد صرفاً ۲،۷۵٪ از آراء افراد دارای حق رأی در کشور بر علاوه یک را با خود خواهد داشت.

در اولین انتخابات ریاست جمهوری رژیم، میانگین شرکت افراد دارای حق رأی در کشور، ۲۰٪ بود. در هر دو دور قبلی، این میانگین پیوسته کاهش یافت و اینک در چهارمین دور انتخابات ریاست جمهوری رژیم به کمتر از پنج و نیم فیصد رسیده است. ازین قرار این "هفت خوان" نمایشی دیگر ظرفیت تداوم بیشتر را از دست داده است و همین "هفت خوان" جاری انتخاباتی آخرین "هفت خوان" نمایشی آن خواهد بود.

آن چه امروز تحت نام "مذاکرات صلح با طالبان" توسط امریکایی‌ها در قطر جریان دارد یکی از پهلوهای دیگر این تبدیلی نمایشات امپریالیستی-ارتجاعی است. طبعاً آن چه در اثر این معامله‌گری آغاز شده توسط اشغالگران امریکایی روی صحنه آورده خواهد شد، ترکیبی از نمایشات جاری انتخاباتی لیبرالی مضحک رژیم دست‌نشانده، استبداد جهادی و استبداد امارتی طالبانی خواهد بود. اما این "هفت خوان" امپریالیستی-ارتجاعی

دور چهارم "انتخابات" ریاست جمهوری اشغال‌گران امپریالیست از همیناکنون رنگ باخته و عدم مشروعیت آن را کاملاً از قبل هم متبازرتر ساخته است

انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی، شورای ولایتی و غیره را در افغانستان اشغال شده پی‌هم به راه می‌اندازند. اما این نمایشات فریبنده، ماهیت ضد دموکراتیک خود را روزبه‌روز بیشتر از پیش به نمایش گذاشته است و هر چه که از عمر ننگین رژیم دست‌نشانده بیشتر می‌گذرد توده‌ها ماهیت خاننازه و میهن‌فروشانه رژیم پوشالی را بهتر می‌شناسند و این نمایشات مضحک و مسخره را بیشتر از پیش تحریم می‌نمایند.

دور سوم "انتخابات" مضحک ریاست جمهوری رژیم این نمایشات تقلب‌کارانه و مجرمانه را به خوبی به نمایش گذاشت به قسمی که توده‌ها دقیقاً درک نموده اند که رژیم پوشالی نه بر اساس رأی مردم، بلکه طبق خواست اشغال‌گران امریکایی تعیین می‌گردد.

حقیقت بیان‌گر آن است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به اجرای جنایات کلی انتخاباتی در جریان برگذاری "انتخابات" اکتفا نمی‌کنند، بلکه یک پروسه جنایت‌کارانه پس از انتخابات را نیز پیش می‌برند. آن‌ها سهمیه‌بندی دارودسته‌های ضد ملی و ضد دموکراتیک

در واقع حیات سیاسی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان از همان زمان نطفه بندی‌اش، در جلسه خاینین ملی در شهر بن آلمان که در زیر بال‌وپر اشغال‌گران امپریالیست صورت گرفت، تا کنون بازی‌چه مطامع امپریالیستی اشغال‌گرانه و چپاول‌گرانه آن‌ها بوده است و تا زمانی‌که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا در کشور حضور داشته و رژیم دست‌نشانده شان بر چوکی دست‌نشانده تکیه زده باشند این بازی ادامه خواهد یافت. چیزی‌که در این بازی برای اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان اهمیت فوق‌العاده تعیین‌کننده دارد، تأمین منافع آزمندان، غارت‌گرانه و چپاول‌گرانه امپریالیستی خودشان است. اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانده‌گان شان برای تأمین منافع آزمندان شان باید تمامی نمایشات مضحک به اصطلاح دموکراتیک را راه‌اندازی نمایند، غیر از آن برای آن‌ها این نمایشات پشیزی هم ارزش ندارد.

اشغال‌گران امپریالیست برای مشروعیت بخشیدن به رژیم دست‌نشانده شان نمایشات مضحک و مسخره دموکراتیک از قبیل

نمایشات مضحک اشغال‌گران امپریالیست و خابینین ملی را بخورند. به همین علت است که کمپین انتخاباتی دور چهارم از همین اکنون با عکس‌العمل توده‌ها روبرو گردیده است.

شاه شجاع چهارم از شش اسد 1398 خورشیدی کمپین‌های انتخاباتی اش را زیر نام جشن استقلال کشور روی دست گرفته است، این نمایشات مضحک تا کنون (دهم سنبله 1398) به هیچ عنوان مورد استقبال توده‌ها قرار نگرفته است. چنانچه در چندین قسمت شهر هرات عکس‌های شاه شجاع چهارم را توده‌ها پاره نموده و یا این‌که با گل و لای در داخل جوی‌ها مالیده اند.

این کمپین‌ها از داخل شهر هرات فراتر نرفته است و حتی تا کنون مراکز ولسوالی‌ها را در بر نگرفته چه رسد به حومه ولسوالی‌ها و دهات دوردست ولسوالی‌ها. حتی این کمپین‌های انتخاباتی از زمان شروع آن تا کنون ناحیه‌های دوازده گانه شهر هرات را نیز در بر نگرفته است علت آن عکس‌العمل شدید توده‌ها در مقابل این کمپین‌هاست. چنانچه شهر یک دهم رنگ‌وهوای دور سوم انتخابات ریاست جمهوری رژیم را ندارد. تمام جاده‌های اصلی شهر تهی از عکس‌های کانیدان می‌باشد و عکس‌های آن‌ها فقط به دروازه مؤسسات دولتی و یا این‌که پشت بام یگان مارکت که از دسترس مردم دور می‌باشد نصب گردیده است.

در نقاط قلیلی که عکس نصب گردیده بود توسط مردم یا پانین کشیده شده و یا

در بافت رژیم دست‌نشانده را شکل نهایی می‌بخشد و افرادی را در مقامات به اصطلاح انتخابی انتصاب می‌نمایند. این پروسه در تمام دوران‌های انتخاباتی به خصوص "انتخابات" دور سوم ریاست جمهوری به طور عریان خود را به نمایش گذاشت. رژیم ساخته و پرداخته اشغال‌گران امپریالیست توسط جان‌کری که منجر به ایجاد "دولت وحدت ملی" گردید، پرده تقلب‌کارانه و مجرمانه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را درید و چهره حقیقی شان را به نمایش گذاشت.

اقدامات اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای برگذاری به اصطلاح انتخابات عمومی برای به اصطلاح انتخاب نهادها و مقامات سطوح مختلف رژیم دست‌نشانده هیچ معنا و مفهوم دیگری جز یک نیرنگ جنایت‌کارانه ضد ملی و وطن‌فروشانه برای پوشاندن حالت واقعی کشور و مردمان کشور یعنی پامال بودن استقلال کشور و پامال بودن حق آزادی ملی و حق تعیین سرنوشت مردمان کشور نمی‌تواند داشته باشد.

تا زمانی که اشغال‌گران امپریالیست در کشور حضور داشته و رژیم پوشالی ساخته و پرداخته شان زمام امور را در دست داشته باشند این نمایشات مضحک و مجرمانه انتخاباتی و پروسه‌های واقعی انتصابی توأم با هم پیش خواهد رفت و در هر دوره به اصطلاح انتخابات عمیق‌تر و بیش‌تر از دور قبلی خواهد بود.

بناء توده‌های ستم‌دیده، این نمایشات مضحک و مجرمانه را به خوبی درک نموده و دیگر حاضر نیستند که فریب

فرامزمنما نیز پاره شده و زیر پا انداخته شده است. ولایت فراه، بادغیس و غور حتی حال و هوای هرات را ندارد. در آن ولایات عکس‌العمل در مقابل این کاندیدان شدیدتر از هرات می‌باشد.

از شش اسد 1398 خورشیدی که این کمپاین راه افتاد، در همه جا عکس‌های شاه شجاع چهارم همراه عکس امان‌الله چاپ گردیده است. این حرکت و عمل‌کرد رژیم پوشالی نفرت و انزجار توده‌ها و به خصوص نسل جوان کشور را بر انگیزخته است. توده‌ها با فحش‌ها و دشنام‌های رکیک این عمل‌کرد رژیم پوشالی را همراهی نمودند و نسل جوان در همه‌جا چهره تقلب‌کارانه شاه شجاع چهارم را افشاء نموده و تفاوت این دو چهره را به مردم معرفی نموده و می‌نمایند. این نفرت و انزجار زمانی دوچندان گردید که عکس مسعود و اسماعیل در کنار عکس حبیب‌الله کلکانی در دیوارهای شهر هرات نصب گردید.

تقریباً 18 سال می‌شود که کشور ما از طرف اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا اشغال گردیده و استقلال خود را از دست داده است و در افغانستان یک رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست بر چوکی دست‌نشاندهگی تکیه زده است. این دوران 18 ساله بیان‌گر آن است که دوام اشغال کشور و دوام حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور نه این‌که نتوانسته فرصت‌های بیش‌تری برای اصلاح ضعف‌ها و نواقص اساسی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی داده و آن‌ها را مرفوع سازد، بل‌که این ضعف‌ها

این‌که پاره گردیده است. در سمت غرب شهر هرات از خواجه کله‌الی کوچه قل‌وار تنها عکس‌های شاه شجاع چهارم نصب گردیده بود که تمامی این عکس‌ها توسط مردم پاره گردیده است.

حتی در آب‌برده مربوط ناحیه نهم در دهم اسد داربست بزرگی به شکل دروازه ورودی و خروجی ساخته شد تا عکس‌های شاه شجاع چهارم را در آن نصب کنند، اما با عکس‌العمل مردم روبرو گردید و تا تاریخ 30 اسد داربست بدون عکس پایرجا ماند و روز 30 اسد داربست پایین کشیده شد و برهم خورد، در حالی که این داربست در کنار پوسته امنیتی دولتی ساخته شده بود.



ناگفته نماند که نه تنها عکس‌های شاه شجاع چهارم پاره گردیده، بل‌که عکس‌های دیگر کاندیدها به شمول عکس‌های

اشغال‌گران و پوشالیان را تحت عنوان "تروریزم" محکوم می‌نمایند.

در حقیقت تمامی مرتجعین و خائنین ملی به شمول تسلیم‌شدگان عامل و حامل این افکار ارتجاعی و خائنه‌اند، و تلاش دارند تا اعمال خائنه و جنایت‌کارانه رژیم پوشالی را وارونه جلوه دهند. آن‌ها هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهند جز وارونه‌سازی جنایت‌کارانه نظری و عملی و انتخابات و وارونه‌سازی جنایت‌کارانه نظری و عملی نهادهای انتخابی و رژیم پوشالی.

اشرف غنی این شاه شجاع چهارم 28 اسد را در حالی جشن می‌گیرد که در شب 27 اسد صدها نفر بی‌گناه در "تالار عروسی شهر دبی" در کابل توسط اشغال‌گران داعشی به خاک‌وخون غلطیدند و توده‌ها غرق در ماتم و اندوه بوده‌اند. این عمل‌کرد شاه شجاع چهارم دقیقاً ماهیت خائنه و میهن‌فروشانه رژیم پوشالی اش را به نمایش گذاشت و توده‌ها را به این نکته متوجه ساخت که برای رژیم پوشالی هیچ چیز دیگری ارزش ندارد جز تأمین منافع اشغال‌گران و خائنین ملی.

چرا رژیم پوشالی در حالی که صدها نفر به خاک و خون غلطیدند و توده‌ها در ماتم و اندوه به سر می‌برند غرق سرور و شادی است و در همه ولایات جشن گرفته و به رقص و پای‌کوبی پرداخته است؟ چرا رژیم پوشالی از کنار این حادثه‌المناک و جنایت‌کارانه به سادگی گذشت؟ و صدها سوال دیگر.

علت اصلی و اساسی آنست که از یک‌طرف برای اشغال‌گران امپریالیست و

و نواقص بیش‌تر از همه انکشاف و تکامل منفی نموده است.

تجارب پی‌هم در طول زمان حدوداً 18 ساله عمر رژیم دست‌نشانده در کشور، بیش‌تر شدن پیهم و روز افزون تکامل منفی ضعف‌ها و نواقص مذکور را، چه در انتخابات ریاست جمهوری رژیم و چه در انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی و چه عدم انتخابات در سطوح مختلف به خوبی خود را نشان داده است.

اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی همیشه تلاش نموده و می‌نمایند تا جنایات انتخاباتی شان را مانند تمام عمل‌کرد جنایت‌کارانه شان وارونه جلوه دهند. به همین علت است که رژیم پوشالی امسال نمایش مضحک استقلال طلبی زیر نام "تجلیل از صدمین سال‌گرد استقلال افغانستان" را به راه انداخته است. تمامی رسانه‌های مزدور امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم پوشالی در کشور نیز تلاش می‌نمایند تا عمل‌کرد جنایت‌کارانه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را وارونه جلوه دهند. تمامی خائنین ملی (رژیم پوشالی، تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان) به تقدیس اشغال امپریالیستی می‌پردازند، و تلاش می‌ورزند تا افغانستان مستعمره را افغانستان دارای استقلال جا زنند و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست را به توده‌ها دولت ملی معرفی کنند. آن‌ها در حالی که تروریزم دولتی جهانی امپریالیستی را نادیده می‌گیرند، هر نوع مخالفت، مبارزه و مقاومت علیه

میل شان پیش رود و از سوی دیگر باز نمودن راه برای داعشیان به سمت مرز ایران است.

چند سال قبل اشغال‌گران امریکایی در منطقه کال‌مزار (این منطقه یکی از مستحکم‌ترین پای‌گاه‌های چریکی در ولایت فراه است) ولسوالی خاک سفید فراه حدود یک‌هزار داعشی را همراه فامیل‌های شان جابه‌جا نمودند. حینی که دولت ایران از این نیرنگ اشغال‌گران امریکایی با خبر گردید نیروهایش همراه با طالبان بالای داعشیان حمله نمودند و منطقه را با خاک یکسان کردند و حتی زنان داعشیان را با خود بردند.

به همین ترتیب اشغال‌گران امریکایی از یک ماه به این طرف به خاطر زیر فشار قرار دادن ایران و طالبان و حمایت داعشیان در منطقه تعدادی از نیروهایش را از میدان هوایی بگرام به میدان هوایی شیندند انتقال داده اند. طبق گزارشات رسیده، اشغال‌گران امپریالیست امریکایی تصمیم دارند تا کنترل میدان هوایی شیندند را از نیروهای اشغال‌گر ایتالوی بگیرند.

بنام هر حرکت و عمل‌کرد جنایت‌کارانه‌ای که داعشیان در افغانستان انجام می‌دهند اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم دست‌نشانده نیز شریک جرمی شان اند. به همین علت است که رژیم دست‌نشانده هیچ اندوهی به دل راه نداد و با خوشی و سرور به نمایشات مضحک "صدمین سال‌گرد استقلال افغانستان" پرداخت و در همه جا رقص و پای‌کوبی راه انداخت.

رژیم پوشالی هیچ چیز دیگری ارزش ندارد جز تأمین منافع غارت‌گرانه خود شان و از طرف دیگر اشغال‌گران امریکایی به نحوی حامی اشغال‌گران داعشی در افغانستان اند و رژیم دست‌نشانده هیچ اراده‌ای از خود ندارد جز پیاده نمودن موبه‌موی دستورات ارباب.

توده‌ها به خوبی به خاطر دارند، زمانی که داعشیان در سمت شمال کشور در محاصره طالبان افتادند، رژیم پوشالی طبق دستور ارباب به کمک شان شتافت و 150 نفر داعشیان را از مرگ حتمی نجات داد. طبق گزارشات رسیده از فراه همین اکنون اشغال‌گران امپریالیست امریکایی 3000 از افراد داعش را در ولسوالی گلستان فراه جابه‌جا نموده و می‌خواهند که از آن‌ها به عنوان آله فشار روی طالبان استفاده نمایند و هم آن‌ها را به آن طرف مرز بفرستند و علیه ایران از آن‌ها کار بگیرند.

اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای صاف نمودن راه برای عبور داعشیان به سمت مرز ایران به حملات سنگین شبانه و بمباران مناطق زیر کنترل طالبان پرداخته اند. تقریباً یک ماه قبل در حمله هوایی شبانه بالای قریه روکن پنج نفر از طالبان کشته شدند، در حملات هوایی شبانه چند روز قبل در منطقه "کهنه‌کان" در حدود 100 نفر از طالبان کشته شدند و در حمله هوایی شبانه 27 اسد در قریه ننگ آباد 4 نفر به شمول والی طالبان کشته شدند. این حرکت و عمل‌کرد اشغال‌گران امپریالیست از یک طرف فشار آوردن روی طالبان است تا پروسه به اصطلاح صلح مطابق

ملی برداشته، بل که در زمانی که گروه طالبان در تقابل با امپریالیست‌های اشغال‌گر مقاومت قسمی ارتجاعی‌اش را پیش می‌برد، مبارزانش را علیه این گروه به عنوان دشمن غیر عمده پیش برده و همچنین هر زمانی که با اشغال‌گران امپریالیست سروسر پیدا نموده به افشای چهره‌شان پرداخته است.

با شروع مذاکرات به اصطلاح صلح قطر طالبان از تقابل عمومی علیه اشغال‌گران امپریالیست دست‌کشیده و تا حدی به سازش و تبنانی تن داده اند. گرچه در چنین شرایطی تقابل طالبان با اشغال‌گران امپریالیست از عمده‌گی برخوردار است و تبنانی هنوز شکل غیر عمده را دارا می‌باشد، اما طالبان نیرویی نیست که بتواند جنگ را مستقلانه به پیش برند و از سازش و تبنانی با اشغال‌گران سر باز زنند.

چنانچه دور نهم مذاکرات بین دولت اشغال‌گر امریکا و طالبان به حدی رسیده بود که هر دو طرف مذاکره کننده خوشبین به امضاء تفاهنامه بودند و قرار بود که روز سه شنبه مورخ ۵ سنبله این تفاهنامه به امضاء رسد و بعد از اعلان آن به اصطلاح مذاکرات بین الافغانی شروع گردد. اما چنین نشد، زیرا طالبان خواهان آن بودند که نام تفاهنامه به توافق‌نامه تغییر نماید و زیر آن را به نام امارت اسلامی امضاء نمایند. این شروط مطابق علاقه اشغال‌گران امریکایی نبود و آن را نپذیرفتند، زیرا امریکایی‌ها نمی‌خواهند طالبان را به عنوان یک دولت مذاکره‌کننده بپذیرند و به رسمیت بشناسند. به همین دلیل ترامپ بی‌درنگ اعلان نمود که «با

در اوضاع نابه‌سامان اجتماعی کنونی کشور و مردمان کشور از یک‌طرف دوره‌های مختلف مذاکرات "صلح" بین دولت امریکا و طالبان در گرماگرمی بازار خود قرار دارد و از طرف دیگر توده‌های ستم‌دیده قربانی این اوضاع نابه‌سامان اجتماعی می‌شوند.

از زمانی که دور اول مذاکرات بین اشغال‌گران امریکایی و طالبان شروع گردید تا کنون طالبان صرفاً در تقابل با اشغال‌گران امپریالیست قرار ندارند، بل که در تقابل و تبنانی قرار گرفته اند. شماره هفتم شعله جاوید در مورد طالبان چنین موضع‌گیری دارد:

«طالبان نیرویی است که در بدو امر کمک‌های مستقیم قدرت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی در منطقه و کمک‌های غیر مستقیم ابر قدرت و قدرت امپریالیستی مذکور در تشکیل، تقویت و قدرت‌گیری شان نقش بسیار مهمی بازی کرد. ازین جهت همیشه زمینه برای سازش و تبنانی میان طالبان و امپریالیست‌های اشغال‌گر مذکور می‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر طالبان نیرویی نیست که جنگ شان علیه اشغال‌گران یک جنگ پی‌گیر و قاطع باشد و مدام خطر سازش و تبنانی و یا به عبارت دیگر خطر تسلیمی و تسلیم‌طلبی آن‌ها در قبال اشغال‌گران امپریالیست وجود خواهد داشت.» (شعله جاوید - دور چهارم - صفحه دوم - دلو 1394)

شعله جاوید در طول دوران مبارزاتی اش نه تنها نقاب کذب از چهره اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پویشالی و تمام خائنین

ایم. سیاست یک حزب انقلابی بر روی چنین تفاوت‌ها ساخته می‌شود.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان از زمان ایجادش تا کنون این تفاوت‌ها را به خوبی درک نموده و

مبارزاتش را طبق اصل مانونیستی پیش برده است. طبق گفته مائوتسه دون «اصول تاکتیکی ما همچنان عبارتند از بهره‌برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکایک دشمن.» (منتخب آثار - جلد دوم صفحه ۶۶۹)

به کارگیری درست تضادها حزب ما را از کج‌روی به چپ و یا راست و یا به عبارت دیگر از تسلیم‌طلبی ملی و تسلیم‌طلبی طبقاتی در امان نگهداشته است.

کسانی که در شرایط کنونی نتوانسته‌اند تضادها را درست بررسی کنند و از آن‌ها استفاده درست نمایند، یا تن به تسلیمی ملی محض داده‌اند و یا این‌که در گودال تسلیم‌طلبی ملی افتاده‌اند.

همیشه باید هر یک از تضادها را در جای‌گاهش قرار داد و از تضادها به خاطر جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت و درهم شکستن یکایک دشمن استفاده نمود. یا به عبارت دیگر این گفته مائوتسه‌دون «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن.» را هیچ‌گاه نباید فراموش نمود.

باور حزب ما این است که اوضاع و شرایط را باید آن‌طوری که هست به صورت واقعی آن تجزیه و تحلیل نمود و مطابق شرایط عینی قدم‌به‌قدم عمل نمود.

واضح است که افغانستان در شرایط کنونی کشوری است مستعمره - نیمه فیدوال که رژیم دست‌نشانده

امضاء تفاهم‌نامه با طالبان ۸۶۰۰ تن از نیروهای نظامی امریکا در افغانستان باقی می‌ماند.» این شروط دو طرف، مذاکرات را ملغی نمود، بلکه آن‌را به تعویق انداخت و طولانی‌تر نمود. طولانی شدن مذاکرات به نفع اشغال‌گران امریکایی است، زیرا هر قدر مذاکرات طولانی‌تر گردد به همان اندازه نیروهای طالبان بیش‌تر از پیش به فساد کشیده می‌شوند و تن به سازش می‌دهند.

پیاده نمودن ۳۰۰۰ داعشی در ولسوالی گلستان فراه و پیاده نمودن تعدادی از نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در میدان هوایی شیندند به منظور هر چه بیش‌تر زیر فشار قرار دادن طالبان است تا پروسه "صلح" را بپذیرند.

چه این "صلح" با طالبان صورت گیرد و چه نگیرد، جنگ در افغانستان تمام شدنی نیست. از یک‌طرف تعدادی از طالبان استشهادی به جنگ شان ادامه خواهند داد و از طرف دیگر ۷۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ نیروهای خارجی که در صف طالبان می‌جنگند بیرق سیاه داعش را بالا خواهند نمود.

ما در مورد طالبان تا کنون سیاست انقلابی دوگانه را به کار گرفته ایم. تا آن‌جا که علیه اشغال‌گران امپریالیست مقاومت نموده‌اند، جنگ شان را به عنوان یک مقاومت قسمی ارتجاعی و خودشان را به عنوان دشمن غیر عمده مورد بررسی قرار داده و مبارزه با آن‌ها را در تابعیت از تضاد عمده پیش برده ایم و هر زمانی که با اشغال‌گران امپریالیست سروسر پیدا نموده و به مذاکرات پنهانی و آشکار با آن‌ها پرداخته‌اند چهره‌های شان را افشا نموده

انتخابات و مذاکرات "صلح". فقط و فقط زمانی زمینه برای ایجاد دولت ملی در کشور مساعد می‌گردد و معنا و مفهوم پیدا می‌کند که وظیفه عمده مبارزاتی و همپا با آن وظیفه مبارزاتی غیر عمده در آن به نحو احسن اجرا گردد. یا به عبارت دیگر همزمان با اجرای وظیفه عمده مبارزاتی، مبارزه برای سرنگونی فیودالیزم و توام با آن مبارزه برای سرنگونی بورژوازی کمپرادور نیز صورت گیرد.

فقط با اجرای این دو وظیفه بزرگ مبارزاتی (مبارزه برای بیرون راندن قهری اشغال‌گران خارجی و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و اجرای وظیفه غیر عمده مبارزاتی در تابعیت با وظیفه عمده مبارزاتی) و استقرار جامعه دموکراتیک نوین می‌توان از تطبیق اصل

انتخابات عمومی دموکراتیک نوین برای خصلت انتخابی بخشیدن به دولت و همچنین صلح حقیقی سخن به میان آورد.

طوری که گفته شد یگانه راه خروج از این وضعیت اسفناک اخراج قهری نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و کلیه نیروهای خارجی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست در کشور به خاطر تأمین حقیقی استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور و حقوق دموکراتیک مردم در چهارچوب یک نظام ملی مردمی و انقلابی یعنی نظام دموکراتیک نوین می‌باشد، در غیر این صورت همه نمایشات، مضحکه‌ای بیش نخواهد بود.

امپریالیست‌های اشغال‌گر قدرت پوشالی را در آن در دست دارد. اینک تقریباً ۱۸ سال می‌شود که کشور ما مجدداً در حالت مستعمراتی و تحت اشغال قرار دارد، استقلال خود را از دست داده است و آزادی ملی مردمانش پامال گردیده است و تمامی مقدرات کشور و مردمان کشور در دست اشغال‌گران امپریالیست قرار دارد. لذا رژیم پوشالی هیچ اراده‌ای ندارد جز پیاده نمودن دستورات اشغال‌گران امپریالیست و به خصوص امپریالیزم اشغال‌گر امریکایی. در چنین حالتی به راه انداختن "تجلیل از صدمین سالگرد استقلال افغانستان" از استعمار انگلیس (در حالی که امپریالیزم انگلیس همین اکنون از جمله اشغال‌گران در افغانستان اند) و همچنین ادعای دولت ملی، دموکراسی، انتخابات شفاف و مذاکرات "صلح" یاوه‌گویی وطن‌فروشانه و جنایت‌کارانه‌ای است که فقط در خدمت اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و پوشاندن وضعیت مستعمراتی کشور قرار دارد.

کشوری که فاقد استقلال و آزادی ملی باشد "تجلیل از استقلال افغانستان"، "تأمین امنیت" و ایجاد "صلح" در آن مضحکه‌ای بیش نبوده و وجود دولت ملی اساساً نمی‌تواند زمینه‌ای پیدا نماید، حتی در شکل خدشه‌دار نیمه مستعمراتی آن.

در کشوری که سرنوشت آن و مردمانش توسط اشغال‌گران تعیین می‌گردد، وظیفه عمده و تعیین‌کننده مردمان آن مبارزه و مقاومت برای اخراج قهری نیروهای اشغال‌گر و سرنگونی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران است، نه انتخابات و یا عدم

"سازمان انقلابی افغانستان"

هنوز هم از جال رویزیونیستی سابق

"سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است

اصلاً کمیته مرکزی سازمان انقلابی، یا به عبارت روشن‌تر بقیه اعضای کمیته مرکزی آن سازمان، در موقعیت جوابدهی واحد به سند سلب اعتماد قرار نداشته باشند.

واقعیت این است که در سازمان انقلابی حتی "پاغر"، به عنوان کسی که در رأس گروه انشعابی از "سازمان رهایی..." قرار داشت، در رأس رهبری سازمان انقلابی اخذ موقعیت نمود و به این اعتبار "رهبر مؤسس" آن سازمان محسوب می‌گردید، تا آخر حیاتش نتوانست زندگی انقلابی حرفه‌ای داشته باشد، بل که اشتغالش را در "ان. جی. او."ی رسانه‌یی مربوطه ادامه داد. این وضعیت، قبل از هر چیز دیگری نشان‌دهنده عدم آمادگی مبارزاتی "سازمان انقلابی" و در عین حال نشان‌دهنده عدم آمادگی مبارزاتی شخص "پاغر" در پاسخدهی اصولی و مناسب به نیازمندی کارویپیکار کمونیستی از لحاظ تشکیلاتی است. ناگفته پیداست که کارویپیکار کمونیستی، یک کارویپیکار ایدیولوژیک-سیاسی-تشکیلاتی است و در این کارویپیکار از لحاظ تشکیلاتی تأسیس و تکامل "سازمان انقلابیون

اخیراً یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان انقلابی به نام مستعار "لطیف"، که طی چندین سال گذشته یگانه عضو نیمه حرفه‌یی کمیته مرکزی آن سازمان بوده است، در سندی از آن سازمان سلب اعتماد نموده است. ولی در مقابل، کمیته مرکزی آن سازمان تا حال در مورد این سلب اعتماد عکس‌العمل نشان نداده است، بل که فقط یکی از اعضای سازمان مذکور، که به روشنی مشخص نیست یکی از اعضای کمیته مرکزی آن سازمان است یا یکی از اعضای دارای مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های پایین‌تر از کمیته مرکزی در آن سازمان، در مقابل سند مذکور عکس‌العمل نشان داده و جوابیه‌ای علیه آن به رشته تحریر درآورده است. این جوابیه توسط خود نویسنده، یا "سازمان" مربوطه منتشر گردیده است. اما در پای این نوشته امضای نویسنده با نام مستعار نیز موجود نیست. این کار ممکن است عمدی صورت گرفته باشد و ممکن هست که در اثر بی‌دقتی نویسنده چنین شده باشد. ولی احتمال بیش‌تر این است که جوابیه مذکور عمداً نوشته فردی وانمود شده باشد تا گویا از اهمیت سند سلب اعتماد کاسته شود. این هم ممکن است که

یگانه فرد نیمه حرفه‌یی آن سازمان بوده است، عملاً در وضعیتی قرار داشته است که باید در رأس کمیته مرکزی "سازمان انقلابی..." اخذ موقعیت می‌نمود. این که در طی چند سال گذشته چنین وضعیتی در "سازمان انقلابی..." وجود نداشته است، خود نشان‌دهنده عقب‌ماندگی کل "سازمان انقلابی..."، به شمول "لطیف"، در درک ضرورت و اهمیت "سازمان انقلابیون حرفه‌یی" و موقعیت آن به عنوان هسته اصلی تشکل کمونیستی از لحاظ تشکیلاتی، است که باید شکل‌گیری آن توسط تشکل‌های کمونیستی ماقبل حزبی شروع گردد.

ما در موقعیتی قرار نداریم که به تمام مسایل مطرح شده در سند سلب اعتماد "لطیف" از "سازمان انقلابی..." و جوابیه متقابل بی‌نام علیه آن در دفاع از سازمان مذکور، مشخصاً مسایل مالی مطرح شده در هر دو سند، بپردازیم. اما مسئولیت داریم که به مسایل ایدیولوژیک-سیاسی مطرح شده در هر دو سند توجه کنیم. به خصوص ازین جهت که جوابیه بی‌نام در دفاع از "سازمان انقلابی..." پای موضع‌گیری‌های حزب ما را نیز به میان آورده و به نحوی دلایلش را بر موضع‌گیری‌های مذکور، مشخصاً در بحث مربوط به اندیشه مانوتسه‌دون و مانوئیزم، به طور نادرستی مبتنی کرده است. بنابراین ناچاریم این مورد را مشخصاً روشن کنیم و نشان دهیم که "سازمان انقلابی..." به موضع‌گیری‌های حزب ما به صورت یک‌جانبه و تا آن جایی که به

حرفه‌یی" و قرار داشتن آن در رأس تشکیلات کمونیستی اهمیت عظیمی دارد.

بنابراین در چنین سازمانی که حتی شخص اول آن در موقعیت یک انقلابی حرفه‌یی یا حتی نیمه‌حرفه‌یی قرار نداشته است، آمادگی "لطیف" برای قرار گرفتن در موقعیت نیمه‌حرفه‌یی، هم از لحاظ شخص خودش و هم از لحاظ سازمانی، یک جهت‌گیری تشکیلاتی مثبت بوده است که باید تکامل مثبت می‌نمود و به یک موقعیت حرفه‌یی می‌رسید. اما برعکس جهت‌گیری تشکیلاتی مثبت متذکره از لحاظ سازمانی در "سازمان انقلابی..." تکامل منفی نموده و سازمان مذکور دیگر نتوانسته است شخص نیمه‌حرفه‌یی متذکره را در داخل چهارچوب تشکیلاتی خود نگه دارد. از طرف دیگر توجه به متون سند سلب اعتماد "لطیف" از "سازمان انقلابی" و جوابیه متقابل شخصی "بی‌نام" علیه آن در دفاع از "سازمان انقلابی" نشان می‌دهد که انحرافات ایدیولوژیک-سیاسی دیرپای باقی‌مانده از "سازمان رهایی..." در "سازمان انقلابی..." باعث گردیده است که آمادگی تشکیلاتی شخصی "لطیف" در اتخاذ موقعیت نیمه حرفه‌یی در آن سازمان نیز از بین برود. درین میان "ملامتی‌های" شخصی لطیف هرچه بوده باشد، جنبه فرعی دارد. این خود یکی از دلایلی است که درین سطور نمی‌خواهیم در مورد آن مکتب نماییم.

این موضوع به خصوص ازین لحاظ قابل دقت است که چون "لطیف" هم در زمان حیات "پاغر" با شخص وی رابطه داشته است و هم طی چند سال گذشته

مسئله از طرف انٹی ماویستہا کہ مسئولیت تدویرکنگرہ را نیز داشتند گویا «با پذیرش مانویرم در پیش جنبش سوالات خلق میگردد لازم است تا در این زمینہ تحقیقات علمی صورت گیرد و بحث جامع درون تشکیلاتی تا تدویر کنگرہ بعدی صورت گیرد» کہ این موضوع در سند کنگرہ دوم تا اندازہ ای مسجل گردیدہ است. اما باختم کنگرہ دوم این موضوع کاملاً بہ بوتہ فراموشی سپردہ شد و چند بار این مسئلہ از طرف شخص خودم یادآوری گردید اما کدام پیگیری صورت نگرفت (یکی از اشتباہات خودم عدم پیگیری این مسئلہ (مانویرم) میباشد زیرا کہ بہ اساس یاددہانی زندہ یاد (مسئول قبلی) پذیرش مانویرم و امانگی بحث برای پذیرش آن در تدویر کنگرہ دوم و طرح پذیرش ماویزم از طرف بالاتر از ۵۰٪ اشتراک کنندگان در کنگرہ و حضور خودم را در سازمانیکہ در خط اندیشہ روان است و بہ ماویزم اعتقاد ندارند و همچنان با درک این موضوع کہ در شرایط کنونی بدون مانویرم، مارکسیزم - لنینیزم وجود ندارد و ہر سہ مرحلہ متمم و مکمل ہم دیگر میباشند. در چنین حالت نفی مانویرم در حقیقت نفی مارکسیزم - لنینیزم است قابل انتقاد از طرف خودم بالای خودم میباشد).

عدم پذیرش مانویرم و سیواتر آن در کنگرہ دوم نقض دموکراتیزم تشکیلاتی در کنگرہ دوم بود زیرا کہ اصولاً باید روی پذیرش و عدم پذیرش مانویرم بحث طولانی صورت میگرفت. در صورت بی نتیجہ ماندن بحث روی پذیرش و عدم

نفع خود دیدہ توجہ کردہ و نہ بہ کل مبحث مربوطہ در اسناد حزب.

برعلاوہ لازم است کہ پای بحث جوابیہ بی نام در دفاع از "سازمان انقلابی..." در مورد داکتر فیض احمد و ہمچنان موضوع "ساما" و "اندیشہ مانوتسہ دون" نیز بنشینیم.

در مورد "اندیشہ مانوتسہ دون" و "مانویرم":

در سند سلب اعتماد "لطیف" از "سازمان انقلابی..." در مورد "اندیشہ مانوتسہ دون" و "مانویرم" گفته شدہ است:

«در پهلوی موضوعات دیگر با نمایندہ قبلی سازمان انقلابی با تفاهم نرسیدہ بودیم موضوع مانویرم بود. چون مانویرم موضوع شاخصہ در بحث برایم قابل ارزش بود با طرح این مسئلہ از طرف من با مسئول و بنیانگذار سازمان انقلابی جواب وی قبولی مانویرم از طرف خودش بود، با ذکر اینکه این مسئلہ یکی از اجندہای کنگرہ دوم میباشد و تا تدویر کنگرہ در این زمینہ ذہنیت سازی و تحقیقات ہمہ جانبہ صورت خواهد گرفت، اما چانس تدویر کنگرہ برای وی مساعد نگردید و از جہان وداع نمود، و تدویر کنگرہ برای مدت بہ تعویق افتاد.

با تدویر کنگرہ در پهلوی موضوعات دیگر طرح مسئلہ پذیرش مانویرم منحصت مرحلہ تکاملی م- ل در سازمان انقلابی از طرف تعداد از اشتراک کنندگان در کنگرہ مطرح بحث قرار گرفت. بعد از بحث طولانی و در اثر بی نتیجہ ماندن این

نادرست است؛ اما در سال 1988 اعلام نمود که " مائوئیزم " بهتر از " اندیشه مائوتسه دون خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را بیان می نماید و سومین مرحله تکاملی آن را درست تر و واضح تر نشان میدهد."

"جا" که تا قبل از سال 1993 در کنار مارکسیزم - لنینیزم از اندیشه مائوتسه دون کار می گرفت، پس از هفده سال از درگذشت رفیق مائوتسه دون، به خدمات وی پی برد و از اندیشه مائوتسه دون صرف نظر کرد و اصطلاح " مائوئیزم " [را] به کار گرفت.

استفاده از " مائوئیزم " به جای اندیشه مائوتسه دون از طرف حزب کمونیست پیرو روی دست گرفته شد. این حزب در سال 1979 معتقد به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بود، از آن دفاع میکرد و همه را به کاربرد آن فرا میخواند، اما در سال 1981 شعار " به سوی مائوئیزم " ! را بلند کرد و یک سال بعدتر مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را پذیرفت و آهسته آهسته راه را برای " اندیشه گونزالو " باز کرد.

پذیرش آن باید در رای گیری قرار میگرفت در حالیکه طرفداران مائوئیزم بالاتر از ۵۰٪ بودند. و این مسئله نباید به وعده های سرخرمن موکول میشد و نتیجه این حرکت انقلابی در جریان کنگره باید تصویب میشد. یا پذیرش و یا عدم پذیرش آن و یا تقسیم سازمان بدو بخش نه اینکه صفوف و بخشی از مرکزیت که مائوئیزم را مرحله سوم مارکسیزم - لنینیزم میدانستند بتدریج سازمان را ترک نمایند که سازمان را ترک نمودند.»

برعکس در جوابیه بی نام علیه سند سلب اعتماد از " سازمان انقلابی... " در مورد " اندیشه مائوتسه دون " و " مائوئیزم " و مطالب بحثی مطرح شده در این باره در سند سلب اعتماد، گفته شده است:

«**مائوئیزم:** وقتی سازمان، اسناد دومین کنگره ی تشکیلاتی را برای اعضای شرکت کننده ارائه نمود در بخشی از آن درج شده بود:

" حزب کمونیست انقلابی امریکا که پیش از سال 1984 " مائوئیزم " را به تیوری "عصر زوال امپریالیزم" لین پیائویستی ربط میداد و با این بحث درست که عصر ما "عصر زوال امپریالیزم" نه بلکه "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" است، با صراحت اعلام کرده بود که کاربرد " مائوئیزم " به جای اندیشه مائوتسه دون

پراتیک، بلکه از اثرگذاری حزب ای نشات کرده که " اندیشه گونزالو " عمدتا اندیشه گونزالو" را می پذیرفته است. این همه " مائویزم" گفتن نشان میدهد که کاربران عمده آن چگونه راه را برای "اندیشه"، "راه"، "سنتز نوین" باز کرده و شاید هم به زودی در کنار آن "گونزالیزم" نیز جابجا شود. اکنون ما به جای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، با قطاری از مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم- عمدتا مائویزم - اندیشه گونزالو- عمدتا اندیشه گونزالو- راه پراچندا و سنتز نوین باب آواکیان روبرو هستیم که کاربران آن در هر ایستگاهی که خواسته باشند، می توانند توقف کنند و حرکت کنند، بدون اینکه نیاز این توقف و حرکت را نشان داده بتوانند.

"جا" در برنامه اش می گوید: "در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیزم - لنینیزم است ... ما تاکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است. بدون دفاع از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه

... با تعمق بیشتر در سطور بالا، نتیجه می گیریم که کاربرد اصطلاح "مائویزم" به جای اندیشه مائوتسه دون که به گفته حزب کمونیست مائویست افغانستان "ح.ک.م.ا" ... صرفا بخاطر بیان بهتر خدمات مائوتسه دون مبنی بر متکامل ساختن علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم نیست، بلکه مائویزم نسبت به "اندیشه مائوتسه دون" دارای کیفیت بهتر و عالی تر می باشد"، به علت اثرگذاری فراوان حزب کمونیست پیرو بر "جا"، در این نهاد راه یافته است. حزب کمونیست پیرو که خود زمانی شعار دفاع و کاربرد اندیشه مائوتسه دون را بالا کرده بود و بعد "مائویزم" را پذیرفت و بعد از آن "عمدتا مائویزم" را به کار بست و بعد به آن "اندیشه گونزالو" را علاوه کرد، به گفته "ح.ک.م.ا" "سرانجام فرمولبندی "مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم - اندیشه گونزالو (عمدتا اندیشه گونزالو) توسط حزب مذکور پذیرفته شد". این وضعیت به خوبی نشان می دهد که استفاده از "مائویزم" به جای اندیشه مائوتسه دون در "جا"، نه از یک

و اندیشه های مائوتسه دون و تلفیق مارکسیزم در شرایط خاص چین می دانست که در عصر امپریالیزم برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلابی سوسیالیستی، نبرد پرولتاریا را به پیش می برد.

(قابل یادآوری است که در مورد به کاربرد اندیشه مائو و مائویزم در دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان بحث هایی از جانب بعضی شرکت کنندگان صورت گرفت و قرار بر آن شد که تمام رفقا درین باره مطالعه همه جانبه نمایند و سطح تیوریک خود را بالا ببرند تا دلیل قانع کننده ای در مورد این بحث ارائه گردد.) (به پیش شماره چهارم، قوس 1391)

پس از این بحث، دقیقا چهار نفر از 20 شرکت کننده در کنگره موضوع "مائویسم" را مطرح کردند. از جمله این چهار نفر، یکتن پس از چند ماه بدون بحث خاص رابطه اش را با سازمان قطع کرد؛ دومی که تروتسکی را مظلوم می دانست، اکنون چنان ضد مائو تشریف دارد که دست های "سوسیالیسم کارگری" را از عقب بسته؛ رفیق سومی

مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیزم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است." وقتی "اندیشه ماتوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیزم است"، پس نیاز به استفاده از اصطلاح "مائویزم" چیست؟

کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال 1945 تاکید کرد که "حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیزم و ایده های مائوتسه دون قرار دارد." و بعد در کنگره هشتم حزبی "ایده های مائوتسه دون" حذف شد و نهمین جلسه حزب کمونیست چین در 1969 پس از جمع بندی از انقلاب فرهنگی اعلام کرد که "حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون قرار دارد." و زمانی که کنگره دهم حزبی تیوری "عصر زوال امپریالیزم" را به دور افکند، این روند به خوبی نشان داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون، اندیشه مائوتسه دون را نه مارکسیزم عصر امپریالیزم می دانست و نه هم مارکسیزم عصر زوال امپریالیزم، بلکه آن را ایده ها

شیفتگی و ذوقزدگی طرفدار مائوئیسم بودند.

3- در کنگره و هیچ سند سازمان تذکر نرفته که " با پذیرش مائوئیسم در پیش جنبش سوالات خلق میگردد." عکس آن در "به پیش" شماره چهارم نوشته شده است: " (قابل یادآوری است که در مورد به کاربرد اندیشه مائو و مائوئیسم در دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان بحث هایی از جانب بعضی از شرکت کنندگان صورت گرفت و قرار بر آن شد که تمام رفقا درین باره مطالعه همه جانبه نمایند و سطح تیوریک خود را بالا ببرند تا دلیل قانع کننده ای در مورد این بحث ارائه گردد." این سطور نشاندهنده اینست که طرفداران مائوئیسم دارای سطح تیوریک لازم نبودند تا از مائوئیسم به جای اندیشه مائو با نظر داشت نظرات کلاسیکران دفاع می کردند.

بدون کدام استدلال خاص شیفته این اصطلاح بود و چهارمی هم لطیف بود. هیچ یکی از اینها موضوعات مندرج سند ارائه شده به کنگره را با بحث تیوریک رد کرده نتوانستند و همین بود که برنامه سازمان که لطیف نیز جزوی از تصویب کنندگان آن بود با این ماده به تصویب رسید: "

سازمان ما با اعتقاد به م. ل. ا. دو برنامه (حداقل و حداکثر) دارد ..."

اما لطیف که متأسفانه صداقت انقلابی را در نوشته اش فراموش کرده، در زمینه چندتا حرف نادرست ارائه می کند:

1- کنگره بوسیله انتی مائوئیست ها برگزار نشده بود؛ بلکه در کنگره همه حق رای مساوی داشتند، از جمله خود لطیف.

2- در مورد اندیشه مائوتسه دون و مائوئیسم بحث طولانی در کنگره صورت نگرفت؛ زیرا چهار تن از طرفداران مائوئیسم که توان بحث تیوریک در این زمینه را نداشتند نمی توانستند مواد مندرج سند را رد کنند. تنها با

اشتراک کنندگان موافق یک مسئله باشند ولی یک اقلیت بتواند خلاف دیدگاه اکثریت آنرا به تصویب برساند؟ چگونه امکان دارد که بالاتر از 50 فیصد شرکت کنندگان مائویسم را بپذیرند اما اقلیت بتوانند برنامه ای را به تصویب برساند که در یکی از ماده های آن اعتقاد سازمان مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون درج شده باشد؟

6- لطیف می نویسد: "عدم پذیرش مائویزم و سوتناژ آن در کنگره دوم نقض دموکراتیزم تشکیلاتی در کنگره دوم بود، یا لطیف معنی دموکراتیزم را نمی فهمد و یا هم برای تبریئه ناچار است چیزهایی را سرهم بار کند . (البته لطیف در کنار سایر کمبود هایش، در اینجا سطح پایین ریاضی خود را نیز به نمایش می گذارد، زیرا 4 نفر 50 فیصد بیشتر از بیست تن را تشکیل

4- لطیف درست می گوید که پس از تدویر دومین کنگره در مرکزیت سازمان مسئله مائویسم را مطرح کرده است؛ اما همه اعضای مرکزیت به یاد دارند که هر بار به او گفته می شد از آنجائیکه در تمام مرکزیت سامان او طرفدار مائویسم است، بهتر است خودش نوشته ای در دفاع از این موضوع با بار تئوریک ارائه کند تا مورد بحث قرار گیرد. اما او هیچ وقت چنین نکرد، زیرا توانایی چنین کاری را نداشت.

5- چنانچه تذکر رفت، به جز از چهار شرکت کننده که طرفدار پذیرش مائویسم بودند؛ اکثریت رفقا طرفدار اندیشه مائوتسه دون بودند. این که لطیف می نویسد که بالاتر از 50 فیصد اشتراک کنندگان در کنگره موافق پذیرش مائویسم بودند؛ آمار هوایی و من در آوردی است. چگونه امکان دارد در یک کنگره دموکراتیک 50 فیصد

نمیکنند و سازمان را ترک می گوید، که حالا (بعد از هفت سال) ظاهراً اکت قهرمانی در آورده و می نویسد که در کنگره باید " پذیرش و عدم پذیرش" مائوئیسم صورت می گیرد و یا سازمان به دو بخش تقسیم می شد؟؟ چرا چنین کاری را در هفت سال گذشته (1391 - 1398) انجام نداد و با سازمان مقاطعه نکرد؟؟

8- در آخر این بخش، لطیف که فکر می شد آدم صادق و راستگویی است، دچار افت شدید می شود و می نویسد: "... نه اینکه صفوف و بخشی از مرکزیتی که مائوئیسم را مرحله سوم مارکسیسم - لنینیسم میدانستند بتدریج سازمان را ترک نمایند که سامان را ترک نمودند."

لطیف عزیز، تو و وجدان و ضمیرت؛ کی، کدام عضو سازمان و یا مرکزیت برای نه پذیرفتن مائوئیسم بوسیله سازمان، سازمان را ترک کرده؟ منصور؟ مطمئن

نمی دهند). دموکراتیزم واقعی در تشکیلات همین است که بروی یک مسئله بحث صورت گیرد و پس از بحث نظر اکثریت به حیث نظر تشکیلات درج گردد. چیزی که در کنگره دوم صورت گرفت، سبوتاژ مائوئیسم نبود؛ زیرا خود لطیف به درستی یا نادرستی باورمند است که بروی این مسئله "بحث طولانی" صورت گرفت. مگر دموکراتیزم واقعی این نیست که هر ماده برنامه به رای گذاشته شد و رفقای شرکت کننده، به شمول خود لطیف، برنامه سازمان را به تصویب رساندند از جمله ماده اعتقاد سازمان به م. ل. ا.؟؟

7- مگر کی مانع لطیف شده بود که از کنگره بر می خاست و می گفت از آنجائیکه اکثریت شما به پذیرش مائوئیسم باورمند نیستید و از اندیشه مائوتسه دون دفاع می کنید؛ دیگر با سازمان کار

فعلاً ما قصد نداریم که روی موضوع "اندیشه مائوتسه دون" و "مائونیزم" به صورت مفصل صحبت نماییم. قصد ما از بحث جاری این است که موضوع ذیل در سند جوابیه بی‌نام علیه سند سلب اعتماد از "سازمان انقلابی..." را مورد توجه قرار دهیم:

«... حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون، اندیشه مائوتسه دون را... ایده‌ها و اندیشه‌های مائوتسه دون و تلفیق مارکسیزم در شرایط خاص چین می‌دانست...» (تأکید روی کلمات از ما است)

I:- اگر "اندیشه مائوتسه دون" تلفیق مارکسیزم یا به بیان بهتر تلفیق مارکسیزم-لنینیزم در شرایط خاص چین باشد، چرا "سازمان انقلابی..." در شرایط خاص افغانستان پافشاری روی آن را به مثابه مهم‌ترین موضوع ایدیولوژیک مطرح می‌نماید؟ حقیقت این است که خود این پافشاری توسط "سازمان انقلابی..." نشان می‌دهد که موضوع "اندیشه مائوتسه‌دون" یک موضوع خاص چینی نیست، بل که موضوع بین‌المللی‌ای است که پذیرش و عدم پذیرش آن، توسط "سازمان" مذکور به مثابه مهم‌ترین موضوع ایدیولوژیک برای جنبش کمونیستی افغانستان نیز مطرح گردیده است.

II:- "اندیشه مائوتسه‌دون" به عنوان تلفیق "مارکسیزم-لنینیزم" در شرایط خاص چین در کنگره کشوری هفتم حزب کمونیست چین به ترتیب ذیل مطرح گردید:

هستم که استعفانامه او را خوانده‌اید؛ در کجا او نوشته که برای عدم پذیرش مائویسم بوسیله سازمان، استعفا می‌دهد؟ ...

مگر منصور در همان کنگره دوم به دفاع نیمه مخفی از تروتسکی نپرداخت؟ مگر حالا او شمشیر بدست سایه مائو و استالین را نفرین باران نمی‌کند؟

خودت؟ گمان نمی‌کنم برای بحث مائویسم سازمان را ترک گفته باشی! اگر نپذیرفتن مائویسم بوسیله سازمان برایت مهم می‌بود، در این هفت سال باید سازمان را ترک می‌کردی. در کنگره سوم سازمان بحث را پیش می‌بردی و در صورت نپذیرفتن سازمان را ترک می‌کردی. اگر آدم جدی می‌بودی، از موقعی که برایت در مرکزیت سازمان داده شده بود تا به دفاع از مائویسم رساله بنویسی، استفاده می‌کردی.

لطیف عزیز، فکر نمی‌کنی اینجا وجدان و ضمیرت لنگیده و به نادروستی می‌گویی که شماری از صفوف و اعضای مرکزیت برای بحث مائویسم سازمان را ترک کرده‌اند؟»

عصر کنونی علیه امپریالیزم، رویزیونیزم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیزم- لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده و در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و زمینه‌های دیگر مارکسیزم- لنینیزم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده و آن را رشد و تکامل و به مرحله کاملاً نوینی ارتقا داده است.» (مجموعه اسناد نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین به زبان فارسی- اداره نشریات زبان‌های خارجی- پکن ۱۹۶۹- صفحه ۸۲ - تأکید روی کلمات از ما است)

همچنان در "اساسنامه حزب کمونیست چین (مصوب نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین به تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۶۹) گفته شده است:

«حزب کمونیست چین مارکسیزم- لنینیزم- مانوسه‌دون اندیشه را به مثابه اساس تیوریک هدایت افکار خود می‌داند.... رفیق مانوسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزه عظیم چین به خاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسالیزم در چین و در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی علیه امپریالیزم رویزیونیزم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیزم- لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیزم- لنینیزم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیزم- لنینیزم را رشد و تکامل و به مرحله کاملاً نوینی ارتقا داده است.» (مجموعه اسناد

«حزب کمونیست چین "اندیشه مانوسه‌دون" را که تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک انقلاب چین است، به عنوان خط راه‌نمای خود پذیرفته است.»

اما آن چه در کنگره کشوری نهم حزب کمونیست چین تحت عنوان "اندیشه مانوسه‌دون" پذیرفته شد، دیگر تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک انقلاب چین نبود، بلکه:

اول - تلفیق آن تیوری‌ها با پراتیک مشخص انقلاب (انقلاب چین و انقلاب جهانی) بود. جنبه‌های بین‌المللی این تلفیق عبارت بودند از: مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی علیه امپریالیزم، مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی علیه رویزیونیزم معاصر (مشخصاً رویزیونیزم معاصر شوروی) و مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی علیه مرتجعین کشورهای مختلف.

دوم - دفاع کردن، دنبال نمودن و تکامل دادن همه جانبه سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و ... مارکسیزم- لنینیزم و ارتقا دادن آن به مرحله کاملاً نوین.

در "گزارش به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین گفته شده است:

«صدر مانو طی نیم قرن اخیر، در رهبری مبارزه عظیم مردم ملیت‌های مختلف چین به خاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در کشور ما و همچنین در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی

جا مانده است که در خطاب به مخالفین و موافقین خود تأکید داشته است:

«من مارکس هستم، نه مارکسیست.»
وقتی مارکس در گذشت، انگلس بر قبر مارکس اعلام نمود که:

«من و رفیق مارکس مکتب فکری جدید مان را مشترکاً به وجود آوردیم؛ ولی چون سهم او درین کار اساسی‌تر و مهم‌تر از سهم من بوده است، من این مکتب فکری را به افتخار رفیق "مارکسیزم" می‌نامم.»
(نقل به مفهوم)

به این ترتیب "مارکسیزم" رسمیت یافت.

یکی از مبارزات بزرگ استالین، مبارزات وی برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "لنینیسم" بود که در واقع از همان فردای درگذشت لنین توسط استالین شروع گردید، ولی اوج این مبارزه تدوین و انتشار کتاب‌های "اصول لنینیسم" و "مبادی لنینیسم" توسط استالین بود که سال‌ها بعد از درگذشت لنین صورت گرفت. اما حتی همین سطح از مبارزات استالین در رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "لنینیسم"، اوج تیوریزه نمودن "لنینیسم" محسوب نمی‌گردد. در واقع باید گفت که اوج کارویپیکار تیوریزه نمودن "لنینیسم" توسط حزب کمونیست چین در زمان مبارزه علیه رویونیسم معاصر "شوروی" صورت گرفت. "مجموعه نه تفسیر" در برگیرنده سندی است به نام "زنده باد مارکسیزم-لنینیسم". در واقع درین سند است که تیوریزه نمودن "لنینیسم" به اوج خود رسید. این سند تقریباً چهل سال بعد از درگذشت لنین تدوین و منتشر گردید.

نهمین کنگرهٔ کشوری حزب کمونیست چین به زبان فارسی- ادارهٔ نشریات زبانهای خارجی- پکن ۱۹۶۹- صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ - تأکید روی کلمات از ما است)

در اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ کشوری دهم حزب کمونیست چین نیز "اندیشهٔ مانوتسه‌دون"، نه به مثابهٔ تلفیق تیوریهای عام مارکسیزم- لنینیسم با پراتیک مشخص انقلاب چین، بلکه در کل "مارکسیزم- لنینیسم- اندیشهٔ مانوتسه‌دون" به مثابهٔ اساس تیوریک راه‌نمای اندیشهٔ حزب پذیرفته شده است.

III:- موضوع صرفاً این هم نیست که حزب کمونیست چین تحت رهبری مانوتسه‌دون در مورد "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" چه برداشتی داشته است و آیا آن را مرحلهٔ سوم تکامل ایدئولوژی پرولتاری محسوب نموده یا صرفاً تلفیق تیوریهای مارکسیزم- لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین دانسته است؟ حتی مطرح کردن "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" صرفاً به عنوان تلفیق تیوریهای مارکسیزم- لنینیسم با پراتیک انقلاب چین و خط راه‌نمای حزب کمونیست چین، موضوع تازه‌ای بود که مطرح کردن آن در سطحی که حزب کمونیست چین در کنگرهٔ کشوری هفتم خود به عمل آورد، در جنبش کمونیستی بین‌المللی سابقه نداشت، چه رسد به این که "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" به عنوان مرحلهٔ نوین تکامل و ارتقای ایدئولوژی پرولتاری مطرح گردد.

مارکس در طول حیات خود از "مارکسیزم" دم نزد. از او گفته معروفی به

آن صورتی که در کنگرهٔ کشوری هشتم حزب کمونیست چین رخ داد. به این ترتیب روشن است که حزب کمونیست چین تا آخر نتوانست به یک حزب استوار و قاطع مارکسیست-لنینیست-مانوئیست تکامل نماید. به همین جهت بود که مانوتسه‌دون نسبت به آیندهٔ همسرش چیان‌چین تشویش داشت. بنا به همین تشویش، که بخشی از کلیت تشویق نسبت به آیندهٔ چین و آیندهٔ جناح انقلابی "حزب" بود، باری در آخرین روزهای حیاتش به او گفته بود که:

«رویزیونیست‌ها منتظر بسته‌شدن چشم‌هایم هستند تا قدرت را قبضه نمایند و ترا "مجازات" کنند.»

و باز به همین خاطر بود که به خلق‌های جهان و خلق چین هوش‌دار داده بود که:

«اگر رویزیونیست‌ها از طریق کودتا قدرت را تصرف شوند و چین را به یک ابرقدرت هژمونیست مبدل سازند، خلق چین وظیفه دارند علیه آن‌ها قیام نمایند و خلق‌های جهان وظیفه دارند از مبارزات خلق چین حمایت کنند.»

IV:- بحث ربهط دادن "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" و "مانوئیزم" با "تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" که توسط استالین مطرح گردیده است، یک بحث نادرست است. استالین "لنینیزم" را به عنوان "مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" مطرح نمود تا در همان زمان تکامل کمونیزم را از مارکسیزم به مارکسیزم-لنینیزم نشان دهد و نه این که آن را به عنوان حد نهایی تکامل کمونیزم مطرح نماید و غیرممکن بودن و

بنابراین شناخت تیوریک ما از "لنینیزم"- یا به بیان دیگر "مارکسیزم-لنینیزم"- باید مبتنی بر سند "زنده باد مارکسیزم-لنینیزم" باشد و نه صرفاً مبتنی بر "اصول لنینیزم" و "مبادی لنینیزم".

در مقایسه با دو مبارزهٔ فوق‌الذکر، مبارزه برای رسمیت بخشیدن بین‌المللی خدمات مانوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلابی پرولتری، به اصطلاح خیلی پیش از وقت، یعنی در زمان حیات مانوتسه‌دون، شروع گردید. به همین خاطر این مبارزه در حزب کمونیست چین همیشه با چلنج‌های زیادی از طرف مخالفین مانوتسه‌دون مواجه بود و علیه آن به عنوان مبارزه علیه کیش‌شخصیت مانوتسه‌دون مبارزه صورت می‌گرفت. این چلنج‌ها حتی علیه "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" به عنوان تلفیق مارکسیزم-لنینیزم با شرایط ویژهٔ چین، که در کنگرهٔ کشوری هفتم حزب کمونیست چین به تصویب رسیده بود، قرار گرفت و حتی موضع‌گیری علیه کیش شخصیت، که در واقع موضع‌گیری علیه به اصطلاح کیش شخصیت مانوتسه‌دون بود، در کنگرهٔ کشوری هشتم حزب کمونیست چین به تصویب رسید. در کنگرهٔ کشوری دهم حزب کمونیست چین، که آخرین کنگرهٔ کشوری "حزب" در زمان حیات مانوتسه‌دون بود، نیز به نحوی مبارزه علیه کیش شخصیت به عنوان چیزی که در جریان انقلاب فرهنگی توسط لین پیانو دامن زده می‌شد مطرح بود و در سطح کل حزب باعث رقیق شدن تلقی از "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" به عنوان مرحلهٔ سوم تکامل کمونیزم گردید، اما نتوانست آن را کاملاً از میان ببرد، به

رویزیونیست سقوط نمودند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین که در واقع به دنبال مبارزه جهانی ضد رویزیونیزم مدرن شوروی و به عنوان یک مبارزه ضد احیای ارتجاعی در چین به راه افتاد، روی هم رفته مدت تقریباً ده سال از احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نموده و خصلت پرولتری حزب کمونیست چین و خصلت سوسیالیستی دولت چین را حفظ نمود و تکامل بخشید، در سطح بین‌المللی نیز تا حد معینی باعث تقویت بخش "انقلاب" گردید. اما انقلاب فرهنگی با تمام دست‌آوردهایش نتوانست وضعیت بین‌المللی قرار داشتن انقلاب جهانی در مرحله تعادل استراتژیک کوتاه مدت با امپریالیزم در جهان، از سال ۱۹۴۵ (ختم جنگ جهانی دوم) تا سال ۱۹۵۳ و حداکثر تا سال ۱۹۵۶ (کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی یعنی زمان مسلط شدن رویزیونیزم مدرن شوروی بر حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی) را مجدداً احیا نماید. تیوری "عصری که در آن امپریالیزم به سوی اضحلال کامل می‌گراید و سوسیالیزم به سوی پیروزی جهان‌شمول گام برمی‌دارد"، قبل از همه به این خاطر یک تیوری نادرست بود که در واقع وضعیت عینی متذکره در جهان را نادیده می‌گرفت.

اما انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین راه دفاع اصولی از خصلت پرولتری حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی و تکامل آن خصلت‌ها از طریق مبارزه علیه ره‌روان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) در درون حزب و دولت انقلابی به منظور

غیراصولی بودن تکاملات بعدی کمونیزم را اعلام نماید. چنین حکمی در واقع یک حکم آشکارا غیرعلمی و غیردیالکتیکی است و نسبت دادن آن به استالین نه تنها غیرواقعی است بلکه توهین بزرگی در حق استالین محسوب می‌گردد.

V: - استالین عصر را به عنوان "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" مطرح نموده است و نه صرفاً "عصر امپریالیزم"، به آن صورتی که در جوابیه بی‌نام در دفاع از "سازمان انقلابی..." مطرح گردیده است. وقتی ما از عصر کنونی حرف می‌زنیم باید هر دو بخش متذکره را در نظر بگیریم و نه صرفاً امپریالیزم یا انقلاب پرولتری را. تضعیف یا تقویت یکی از این دو بخش باعث تقویت یا تضعیف بخش دیگر آن می‌گردد.

مثلاً تبدیل شدن حزب کمونیست شوروی و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به حزب رویزیونیستی و دولت سوسیال‌امپریالیستی باعث آن گردید که انقلاب سوسیالیستی در شوروی سرنگون گردد. این وضعیت باعث تضعیف فوق‌العاده "انقلاب پرولتری" در جهان گردید و به همان پیمانانه باعث تقویت "امپریالیزم" در جهان شد. دفاع جهانی حزب کمونیست چین و در همراهی با آن حزب کار البانیه از مارکسیزم-لنینیسم و مبارزه جهانی شان علیه رویزیونیزم مدرن شوروی، با وجودی که قسمتی از احزاب و سازمان‌های کمونیستی را از گزند رویزیونیزم مدرن شوروی نجات داد، اما اکثریت آن‌ها به دنباله‌روان رویزیونیزم مدرن شوروی مبدل شده و به سطح احزاب

حزب کمونیست پیرو در سال 1981 "مانوئیزم" را پذیرفت. اما در سال 1984 که کنفرانس مؤسس "جاا" دایر گردید و در آن بیانیه "جاا"، بر مبنای "مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون" به تصویب رسید، حزب مذکور بر مبنای پذیرش همین سند یعنی پذیرش مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون عضویت "جاا" را حاصل نمود.

سپس کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در یکی از پولینوم‌های خود، بعد از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، "مانوئیزم" را پذیرفت و سند مدون شده درین مورد را به تصویب رساند که در مجله بین‌المللی "جهانی برای فتح" به زبان‌های مختلف به تصویب رساند.

حزب کمونیست پیرو، در کنگره اول خود در سال 1988-1999 سند مربوط به "مارکسیزم-لنینیزم-مانوئیزم" را مدون کرد و به تصویب رساند. این سند نیز به زبان‌های مختلف در مجله بین‌المللی "جهانی برای فتح" منتشر گردید. قبل از آن یا حزب کمونیست پیرو سند یا اسناد مدون شده‌ای در مورد "مانوئیزم" نداشته یا حداقل سند و اسناد مذکور در مجله بین‌المللی "جهانی برای فتح" به زبان‌های منتشر نگردیده بود.

"سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان" که در سال 1989 تشکیل گردید، در سند اساسی برنامه‌ای خود به نام "اعلام مواضع سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان" پذیرش "مانوئیزم" را اعلام نمود و فصلی از سند اساسی

ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی کارگران و کل توده‌های خلق را نشان داد و برای مدت یک دهه از قدرت‌گیری سرتاسری رویونیست‌ها یعنی احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نمود. به همین جهت است که عنصر عمده در تکامل مارکسیزم-لنینیزم به مارکسیزم-لنینیزم-مانوئیزم پیدایش "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" و تطبیق آن تیوری در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین توسط مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین است، ولو این که این عنصر توسط خود حزب کمونیست چین در جریان رهبری آن توسط مائوتسه‌دون به روشنی و صراحت و قاطعیت معرفی نشده باشد. دلیل آن این است که لنینیزم نیز بعد از لنین و مارکسیزم نیز بعد از مارکس رسمیت بین‌المللی خود را کسب نمود.

VI:- اگر "مانوئیزم" را در سطح کل "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مورد توجه قرار دهیم، سند اصلی تصویب شده توسط کل "جنبش" سند تصویب شده در جلسه عمومی "جاا" در سال 1993 تحت عنوان "زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-مانوئیزم" است و نه سند یا اسناد هریک از احزاب شامل در "جاا"، به شمول "حزب کمونیست پیرو"، "حزب کمونیست انقلابی امریکا"، "سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان" و "اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربه‌داران)" که احزاب و سازمان‌های پیش‌رو در اتخاذ "مانوئیزم" به جای "اندیشه مائوتسه‌دون" در سطح کل "جاا" بوده اند.

عضویت در "جنبش" هیچ یک ازین دو داستان را قبول ندارند.

به عبارت دیگر "جنبش انقلابی انقلابی انترناسیونالیستی" در کلیت خود بر مبنای پرنسیپ‌های پذیرفته شده مائونیستی "حقوق مساوی احزاب بر سر قدرت و احزاب بیرون از قدرت"، "حقوق مساوی احزاب قوی و احزاب ضعیف" و "رد موقعیت حزب پدر و احزاب پسر یا دختر" در مناسبات انترناسیونالیستی میان احزاب کشورهای مختلف جهان حرکت داشته است. چنانچه در جلسه عمومی سال ۱۹۹۳ "جنبش" که در آن سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائونیزم" به تصویب رسید، نماینده حزب کمونیست پیرو، به دلیل این که در سطح "ناظر" در جلسه شرکت داشت، دارای حق رأی نبود و فقط رأی مشورتی داشت. در همان جلسه نظر این "ناظر" در مورد «عمدتاً مائونیزم» و «جنگ خلق به مثابه عنصر عمده در مائونیزم» رد گردید و همچنان نظرش در مورد «اندیشه گونزالو» به عنوان موضوع ویژه "حزب کمونیست پیرو" مربوط به کل "جنبش" دانسته نشد. همچنان نظر نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا در مورد اوضاع جهان، که می‌گفت در شرایط فعلی نمی‌توان تضاد عمده جهانی را مشخص کرد، توسط آراء اکثریت نه چندان قاطع نمایندگان و ناظرین شرکت‌کننده در جلسه رد گردید و در سند "در باره اوضاع جهان" همین رأی اکثریت غیر قاطع باعث گردید که سند مذکور طبق آن فرمول‌بندی گردد.

برنامه‌ی خود ("اعلام مواضع ...") را به تشریح مارکسیزم- لنینیزم- مائونیزم اختصاص داد. این بخش از سند مذکور نیز به زبان‌های مختلف ترجمه گردید و در مجله بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید.

"اتحادیه کمونیست‌های ایران (سرپه‌داران)" در سال ۱۹۹۰ در یکی از پولینوم‌های کمیته مرکزی خود "مائونیزم" را پذیرفت و سندی را درین مورد مدون نموده و تصویب کرد. این سند نیز به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید.

در واقع انتشار چهار سند متذکره در دفاع از "مارکسیزم- لنینیزم- مائونیزم" زمینه را برای تشکیل جلسه عمومی سال ۱۹۹۳ "جاا" و تصویب سند تاریخی "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائونیزم" در آن مساعد ساخت.

در مورد "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" دو داستان ساختگی وجود دارد: یکی این که این "جنبش" شدیداً تحت تأثیر حزب کمونیست پیرو قرار داشته است، و دیگر این که "جنبش" مذکور شدیداً تحت تأثیر حزب کمونیست انقلابی امریکا قرار داشته است.

جالب این است که طرفداران امروزی حزب کمونیست انقلابی امریکا از تأثیرپذیری شدید "جنبش" از حزب کمونیست پیرو می‌نالند و طرفداران امروزی حزب کمونیست پیرو از تأثیرپذیری شدید "جنبش" از حزب کمونیست انقلابی امریکا و بقیه تمامی اعضای سابق "جنبش" و داوطلبان

"استالین" بعد از "لنین" درست و اصولی بوده است، رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "مانوئیزم" توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" نیز درست و اصولی بوده است. درین میان دلیلی وجود ندارد که بگوییم رسمیت بین‌المللی "مارکسیزم" توسط "انگلس" و رسمیت بین‌المللی "لنینیزم" توسط "استالین" می‌توانسته درست و اصولی باشد، ولی رسمیت بین‌المللی "مانوئیزم" توسط "جاا" درست و اصولی نبوده است.

درین میان باید به دو موضوع مشخص در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی دقیقاً توجه نمود:

یکی این که در زمان حیات مانوتسه‌دون بود که خدمات وی در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری مورد توجه صورت گرفت و این خدمات در کنگرهٔ کشوری نهم حزب کمونیست چین و به نحوی در کنگرهٔ کشوری دهم حزب کمونیست چین، تحت نام "اندیشهٔ مانوتسه‌دون" بیان گردید؛ در حالی که در مورد مارکس و لنین حتی در همین سطح نیز در زمان حیات شان از "اندیشهٔ مارکس" یا "اندیشهٔ لنین" به صورت روشن و رسمی ذکری به عمل نیامده است.

دیگر این که "مارکسیزم" توسط انگلس و "لنینیزم" توسط "استالین" مطرح گردید و در سطح بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفت. اما در مورد "مانوئیزم" در یک جلسهٔ بین‌المللی و توسط یک جنبش بین‌المللی (جلسهٔ عمومی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۹۳- که عمدتاً به خاطر بحث روی همین

بنابراین بحث در مورد اتخاذ "مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم" توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" باید روی سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم"، یعنی سند مورد پذیرش تمام "جنبش" متمرکز باشد. این سند توسط نمایندگان احزاب و سازمان‌های شامل در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" به تصویب رسیده است و خرد جمعی کل "جنبش" در مورد مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم در آن انعکاس یافته است.

VII: - به کاربرد اصطلاح "مانوئیزم" به طور مشخص حاصل جمع‌بندی خدمات مانوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری یعنی متکی بر جمع‌بندی خدمات پراتیکی و تیوریکی وی توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" است؛ درست همان طور که به کار برد اصطلاح "مارکسیزم" به طور مشخص و در اساس حاصل جمع‌بندی خدمات پراتیکی و تیوریکی "مارکس" به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری، توسط "انگلس" محسوب می‌گردد؛ و درست همان طور که به کاربرد اصطلاح "لنینیزم" به طور مشخص و در اساس حاصل جمع‌بندی خدمات پراتیکی و تیوریکی "لنین" به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری توسط "استالین" محسوب می‌گردد.

بنابراین همان طوری که رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "مارکسیزم" توسط "انگلس" بعد از "مارکس" و رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "لنینیزم" توسط

3 - قانون نفی در نفی.

به این ترتیب انگلس باورمند به "تریالیزم" (سه‌گانه گرایی) در تشریح از قوانین دیالکتیک ماتریالیستی بود. همچنان مارکس در کتاب "سرمایه" دیالکتیک ماتریالیستی را سه‌قانونه می‌داند.

"لنین" نیز باورمند به همین "تریالیزم" (سه‌گانه گرایی) بود. برعکس "استالین" باورمند به چهارقانونه بودن دیالکتیک ماتریالیستی بود. او در اثر معروفش به نام "ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی" از موجودیت چهار قانون دیالکتیک ماتریالیستی صحبت می‌نماید:

1 - قانون ارتباط متقابل،

2 - قانون تأثیر متقابل،

3 - قانون تبدیل کمیت به کیفیت

و

4 - قانون تضاد.

به این ترتیب "استالین" در واقع به نحو سرپوشیده‌ای "قانون نفی در نفی" را به عنوان یکی از قوانین اساسی دیالکتیک ماتریالیستی قبول ندارد و به جای آن از دو قانون (قانون ارتباط متقابل و قانون تأثیر متقابل) صحبت می‌نماید.

اما مانوتسه‌دون فقط و فقط "قانون تضاد" را به عنوان یگانه قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی می‌پذیرد و می‌گوید که:

«قانون تضاد یا قانون وحدت اضداد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها، قانون اساسی طبیعت، جامعه و تفکر انسانی است.» (در باره تضاد)

موضوع ایدیولوژیک بین‌المللی تشکیل گردیده بود) تصمیم گرفته شد و اعلام گردید؛ جلسه‌ای که در نوع خود در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی بی‌نظیر بوده است.

حال اگر حزب و سازمانی این رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "مانوئیزم" را قبول نداشته باشد، باید با توجه به متن سند "جا" درین مورد یعنی سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم" به طور مشخص نشان دهد که خدمات پراتیکی و تیوریکی فلسفی، اقتصادی و سیاسی "مانوتسه‌دون" به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری صرفاً تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین بوده است و نه خدماتی دارای برد جهانی که باعث تکامل همه جانبه مارکسیزم- لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم گردیده است.

درین مورد لازم است روی سه مورد از مهم‌ترین خدمات پراتیکی و تیوریکی فلسفی، اقتصادی و سیاسی مانوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری توجه نماییم:

در عرصه فلسفی: تأمین مونیزم در دیالکتیک ماتریالیستی خدمت بزرگی است که "مانوتسه‌دون" به دیالکتیک ماتریالیستی انجام داد.

انگلس در بخش فلسفی اثر معروفش به نام "اننتی دورینگ" دیالکتیک ماتریالیستی را سه‌قانونه می‌داند:

1 - قانون تضاد،

2 - قانون تبدیل کمیت به کیفیت

و

دیگر هنوز تأثیرات منفی دیالیکتیک هگلی بر دیالیکتیک ماتریالیستی باقی بود. این فقط در زمان مانوتسه‌دون و توسط خدمات فلسفی مانوتسه‌دون بود که مونیزم در دیالیکتیک ماتریالیستی نیز تأمین گردید. بحث نسبتاً مفصل درین مورد در شماره سیزدهم "ندای انقلاب"، نشریه هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان، که کلاً به مبحث "تضاد" اختصاص یافته است، وجود دارد. مطالعه آن به خوانندگان این سطور توصیه می‌گردد.

همین طور است خدمات دیگر مانوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سایر عرصه‌های فلسفی. خوانندگان می‌توانند بحث مفصل درین موارد را در سند بین‌المللی "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم" مطالعه نمایند.

در عرصه اقتصاد سیاسی:

اقتصاد سیاسی مارکسیستی، به معنای اخص کلمه، عبارت است از نقد اقتصاد سرمایه‌داری که میسوط ترین مباحث مربوطه آن توسط مارکس، به همکاری انگلس، در کتاب وزین "سرمایه" گردآوری گردیده است.

اقتصاد سیاسی لنینیستی، به معنای اخص کلمه، عبارت است از تحلیل و ارزیابی اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی، که بخش‌ها یا به بیان بهتر جنبه‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی در اثر وزین "لنین"، یعنی "امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری"، را در بر می‌گیرد.

مانوتسه‌دون در جای دیگری به صورت مشخص گفته است که:

«قانون تبدیل کمیت به کیفیت جلوه‌ای از قانون تضاد است و قانون "نفی در نفی" اصلاً یک قانون عام نیست.»

درین مورد لازم است ذکر از یک اثر معروف پلخائف، که در زمان نوشتن آن در خط درست قرار داشته است، به نام "مونیزم در درک از تاریخ" به عمل بیاوریم. پلخائف درین اثرش از تأمین مونیزم در درک از تاریخ جامعه بشری توسط مارکس و انگلس بحث می‌کند و می‌گوید که قبل از مارکس و انگلس چنین مونیزمی در درک از تاریخ جامعه بشری وجود نداشته است. وی می‌گوید که مارکس و انگلس با تطبیق ماتریالیزم دیالیکتیک در تکامل جامعه بشری (ماتریالیزم تاریخی) دید مونییستی در مورد تاریخ جامعه بشری را تأمین کردند. منظور او از این دید مونییستی در مورد درک از تاریخ جامعه بشری تأکید روی عامل تعیین‌کننده در تکامل جامعه بشری است یعنی تأکید روی نقش تعیین‌کننده تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی و در کل نقش تعیین‌کننده عامل زیربنای اقتصادی در تکامل جامعه بشری. وی می‌گوید که قبل از مارکس و انگلس چنین دید مونییستی در مورد تکامل جامعه بشری وجود نداشته است و روی عوامل مختلفی به عنوان عوامل تعیین‌کننده در تکامل جامعه بشری تأکید می‌گردید.

با وجود این در زمان مارکس و انگلس و لنین و استالین، "مونیزم" در دیالیکتیک ماتریالیستی تأمین نگردید یا به عبارت

پیدایش "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین توسط مانوتسه‌دون و حزب کمونیست چین است.»

درین مورد در برنامه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان گفته شده است:

«بیانیة [جنبش انقلابی انترناسیونالیستی] مهم‌ترین اصل "مانونیزم" را "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" می‌داند و درین مورد می‌گوید:

«مانوتسه‌دون تیوری طبقات و مبارزه طبقاتی را تکامل داده و تداوم مبارزه طبقاتی را در سراسر دوران ساختمان سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم روشن نمود. وی با توجه به تجربه تلخ احیای مجدد سرمایه‌داری در شوروی به این نتیجه رسید که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در طول دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم مبارزه‌ای است بسیار پیچیده و طولانی. وی راه مبارزه برای جلوگیری از احیای مجدد سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی را فرموله کرده و انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی را در چین رهبری نمود. به این صورت مانوتسه‌دون با تدوین تیوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" بزرگ‌ترین خدمت به علم انقلاب پرولتاریایی بین‌المللی را ارائه نموده و تیوری طبقات و مبارزه طبقاتی در مارکسیزم را که جوهر سوسیالیزم علمی می‌باشد، به مرحله کاملاً نوینی ارتقا و تکامل بخشید.» (تأکید روی کلمات از ما است.)

اما اقتصاد سیاسی مانونیستی، به معنای اخص کلمه، عبارت است از اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و بر علاوه اقتصاد سیاسی دموکراسی نوین.

تحلیل و ارزیابی اقتصاد سوسیالیستی در زمان استالین در کتابی به نام "سیاست اقتصادی شوروی" به عمل آمد. این کتاب توسط مانوتسه‌دون در کتابی به نام "نقد سیاست اقتصادی شوروی" مورد نقد قرار گرفت. همین نقد بود که پایه پراتیکی و تیوریکی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی چین در اواخر حیات مانوتسه‌دون در دهه هفتاد قرن گذشته را تشکیل داد. جلد دوم کتاب "اقتصاد سیاسی گروه نویسندگان شانگهای" که به توضیح تیوریکی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی پرداخته است، بهترین اثر تیوریک درین زمینه را تشکیل می‌دهد.

مطالعه دقیق و نقادانه کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" و همچنان مطالعه دقیق و نقادانه "جلد دوم کتاب اقتصاد سیاسی گروه نویسندگان شانگهای" برای خوانندگان این سطور توصیه می‌گردد.

همین طور است خدمات دیگر مانوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در عرصه‌های گوناگون اقتصاد سیاسی. خوانندگان می‌توانند برای بحث مفصل درین موارد به سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مانونیزم" مراجعه نمایند.

در عرصه سیاسی:

همان طوری که قبلاً گفتیم:

«عنصر عمده در تکامل مارکسیزم-

لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- مانونیزم،

«ارتداد زنده یاد رفیق احمد:

سازمان ما افتخار می کند که زنده یاد رفیق احمد را مثل رفیق اکرم یاری و رفیق مجید از رهبران شهید جنبش انقلابی کشور میدانم و از اینکه در این راستا به دفاع قاطعانه از رهبران جنبش پرداخته برخوردار می‌باشم.

اما لطیف، که سالهای سال شاهد تجلیل زنده یاد رفیق احمد و رفیق مینا بوسیله سازمان انقلابی افغانستان بود، هیچگاه از ارتداد رفیق احمد سخن نگفت. او دفاع انقلابی و پیگیر سازمان را از زنده یاد رفیق احمد در مقابل "مائویستها" و "عمدتا مائویست ها" می دید ولی جرئت و شهامت نمی کرد تا از ارتداد رفیق احمد سخن بگوید. لطیف بدون شک نوشته های "رفیق احمد"، رهبری از تبار زحمتکشان افغانستان"، "زنی که جاودانه شد"، "مینا، راهت مشعل فروزان مبارزه خلق است."، "رفیق فیض احمد، رهبر سترگ جنبش چپ"، "یاد رفیق احمد، رهبر کبیر جنبش انقلابی کشور ما گرامی باد!" را یا به درمی و یا به پشتو و یا هم به هر دو زبان

بیانییه "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" این تیوری مائویستی را محک تشخیص مارکسیزم از رویونیوم دانسته و با قدرت بیان نموده است: «لنین گفت: «فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا دهد.» در پرتو دروس و پیشرفت های گران بهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاری که لنین ارائه کرده بود عمیق تر شده است. اینک می توان گفت: فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا دهد، بل که موجودیت عینی طبقات، تضادهای انتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیزم تا کمونیزم را قبول می کند. همان گونه که مائوتسه دون با قدرت بیان داشت: «ناروشنی در مورد این مسئله به رویونیوم می انجامد.» (تأکید روی کلمات از ما است.)

همین طور است خدمات دیگر مائوتسه دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در عرصه های گوناگون سوسیالیزم علمی از قبیل: تیوری های جنگ خلق، انقلاب دموکراتیک نوین، ساختمان حزب مائویست، مبارزه علیه رویونیوم مدرن شوروی و غیره.

موضوع داکتر فیض:

در سند بی نام در دفاع از سازمان انقلابی درین مورد گفته شده است:

نهایت "شمولیت در چنین سازمانی دشمنی با کمونیسم است"؟؟»

طوری که می‌بینیم درین سطور از:

«دفاع انقلابی و پیگیر سازمان از زنده یاد رفیق احمد در مقابل "مائویستها" و "عمدنا مائویست ها"» صحبت می‌گردد. اما دفاع از نویسنده "شعل رهایی" که یک سند رویزیونیستی سه جهانی است و در آن در عین طرح ادعای دروغین باورمند بودن به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه‌دون، از جمهوری اسلامی و حتی انقلاب اسلامی پشتی‌بانی به عمل آمده است، چه‌گونه می‌تواند یک "دفاع انقلابی" باشد؟

داکتر فیض‌احمد کی بود؟ داکتر فیض‌احمد شخص اول "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" و شخص اول "سازمان رهایی افغانستان" بود. "مشعل رهایی" به عنوان ارگان تیوریک- سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" در سال 1359 خورشیدی منتشر گردید و در آن تیوری رویزیونیستی سه جهان به عنوان استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین‌المللی فرمول‌بندی گردید و به رسمیت شناخته شد. علاوه بر درین ارگان تیوریک- سیاسی از جمهوری اسلامی و حتی انقلاب اسلامی نیز دفاع به عمل آمد. بناءً روشن است که "سازمان رهایی افغانستان" به صورت مستند یک سازمان رویزیونیست بوده و داکتر فیض‌احمد نیز فقط و فقط می‌توانسته شخص اول این سازمان رویزیونیستی باشد و خود نیز فقط می‌توانسته یک

می‌خواند و خوانده؛ ولی چرا اعتراض نمی‌کرد و چرا سازمان را محکم نمی‌گرفت که حق ندارد یاد یک مرتد را گرامی بدارد؛ چرا در اعتراض با این موضع‌گیری سازمان، راهش را جدا نکرد؟ چرا همان زمان به سلب اعتماد از سازمان روی نیاورد؟ چرا سازمان را برای چنین دفاع یک سازمان منحرف نخواند و خود از "دشمنی با کمونیسم" دست نکشید؟ چرا او بیش از ده سال "دشمن کمونیست"، "منحرف" و "رویزیونیست" باقی ماند؟ چرا او با نشر این همه یادواره و اعلامیه، هیچگاه اعتراض نکرد و خاموشی پیشه کرد؟

لطیف به خوبی می‌داند که شماری از یادواره‌های داکتر فیض‌احمد و رفیق مینا به قلم زنده یاد رفیق پاغر تحریر شده است. لطیف به درستی می‌گوید که رفیق پاغر را "شخص صادق، پرکار، رفیق دوست ... خلاصه یک انقلابی که واقعا به انقلاب می‌اندیشد یافتیم."، اما اینکه چه شده که داکتر فیض مرتد و سازمان انقلابی به دشمن کمونیسم تبدیل شده و در

و نه یک انشعاب ایدیولوژیک- سیاسی همهجانبه. اما در صورت دوم تعداد زیادی از اعضای سازمان تان در واقع نفوذی‌های "سازمان رهایی..." در درون "سازمان" تان است، گزارشات "سازمان" تان را به "سازمان رهایی..." خواهند رساند و به شما اجازه نخواهند داد که گسست تان از "سازمان رهایی..." را قاطع و همهجانبه بسازید.

ما موضوع داکتر فیض‌احمد را چند سال قبل با نماینده رسمی "سازمان رهایی افغانستان" (که خود را با نام مستعار "افضل" معرفی کرده بود) نیز مورد بحث قرار دادیم. او ادعا داشت که داکتر فیض‌احمد شمارهٔ دوم "مشعل رهایی" را تنظیم کرده بود و در آن علیه "تیوری سه جهان" به عنوان یک تیوری رویزیونیستی موضع‌گیری نموده و می‌خواست آن را منتشر سازد که توطئهٔ ترورش به وقوع پیوست و او نتوانست این کار را انجام دهد. "افضل" همچنان ادعا داشت که رهبری فعلی "سازمان" به زودی و در موقعش سند مذکور را منتشر خواهد کرد. "افضل" در مورد این انتقاد که در هر حال "سازمان رهایی..." یک سازمان رویزیونیستی سه جهانی است و باید علیه این رویزیونیزم به طور قاطع و اساسی موضع‌گیری نماید، می‌گفت ما در آن زمان فکر می‌کردیم که "تیوری سه جهان" تیوری مانوسه‌دون است و به همین جهت آن را تائید کردیم. اما فعلاً آن را قبول نداریم و یک تیوری رویزیونیستی می‌دانیم. اما وقتی حزب علیه تعهدشکنی‌های نمایندهٔ "سازمان رهایی..." در مورد موضع‌گیری‌های

رویزیونیست باشد. بنابراین چه دلیل قانع‌کننده‌ای برای دفاع انقلابی از شخص اول یک سازمان رویزیونیستی می‌توانسته- و می‌تواند- وجود داشته باشد؟ به بیان دیگر دفاع از چنین شخصیتی، که به احتمال قریب به یقین نویسندهٔ اصلی "مشعل رهایی" نیز بوده است، فقط می‌توانسته دفاع از یک رویزیونیست باشد و روشن است که چنین دفاعی یک دفاع انقلابی نیست، بلکه یک دفاع ضدانقلابی و رویزیونیستی است و حداقل نشان‌دهندهٔ مخدوش بودن مرزبندی "سازمان انقلابی..." با رویزیونیزم "سازمان رهایی..." (رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیزم جمهوری‌اسلامی‌خواه، انقلاب‌اسلامی‌خواه و کودتاگر) است.

یکی از اعضای حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان این موضوع را در همان زمان ابتدای تشکیل "سازمان انقلابی..." با منسوبین "سازمان" مذکور مورد بحث قرار داد. آن‌ها می‌گفتند که ما مجبوریم فعلاً از داکتر فیض‌احمد دفاع نماییم، چرا که تعداد زیادی از افراد سازمان طرفدار وی هستند و اگر علیه او موضع‌گیری نماییم آن‌ها از سازمان بیرون خواهند رفت. ما همان موقع به آن‌ها گفتیم که یا کل سازمان تان علیه داکتر فیض‌احمد به عنوان یک رویزیونیست موضع‌گیری ندارد و یا حداقل همین افرادی که از آن‌ها به مثابه افراد طرفدار داکتر فیض‌احمد نام می‌برید. در صورت اول کل سازمان تان در واقع در خدمت "سازمان رهایی..." قرار دارد، یعنی انشعاب شما از "سازمان رهایی..." فقط یک انشعاب تشکیلاتی است

راستا به دفاع قاطعانه از رهبران جنبش
پرداخته بر خود می‌بالد.»

فقط و فقط می‌تواند یک افتخار کردن،
برخود بالیدن و دفاع قاطعانه دروغین
باشد؛ زیرا که چنین افتخار کردن، بر خود
بالیدن و دفاع قاطعانه اصلاً ممکن نیست.
یک دلیلش این است که از لحاظ تاریخی
افتخار کردن، بر خود بالیدن و دفاع قاطعانه
در یک زمان از "سازمان جوانان مترقی"
و "جریان شعله جاوید" از یک طرف و
انشعاب "محفل پس منظر" از "جریان
شعله جاوید" و "گروه انقلابی..." از
"سازمان" و "جریان" از طریق اعلام آن
انشعابات در نوشته "پس منظر تاریخی" و
"با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به
پیش رویم!" اصلاً امکان ندارد. این فقط
یک دروغ بسیار بزرگ تاریخی است که
ذهنیت‌های عقب‌مانده و متوهم را فریب
می‌دهد، هیچ اصولیتی را در بر ندارد و
هیچ سودی هم عاید حال کسی نمی‌سازد.
دلیل دیگرش هم این است که خط حزبی
مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه‌دون
اندیشه "زنده یاد رفیق استاد اکرم" در
اسناد بازمانده از او در سال‌های ۱۳۵۵ و
۱۳۵۶ خورشیدی را یک جا با خط
اکنونیستی-روزیونیستی "سازمان
رهایی..." مندرج در "مشعل‌رهایی..." و
خط دموکراتیک "ساما" در برنامه آن
سازمان نمی‌توان به صورت توأم و یک جا
با هم مورد افتخار قرار داد، از وجود همه
آن‌ها بر خود بالید و از آن‌ها قاطعانه دفاع
نمود.

ایدیولوژیک-سیاسی جدید آن "سازمان"
موضع‌گیری کرد، "سازمان‌رهایی..."
به‌تر دید که به دشنام و ناسزاگویی علیه
"حزب" متوصل گردد و کار "افضل" را
نیز خودسرانه اعلام نماید و علیه او نیز به
ناسزاگویی حقیقی یا دروغین دست بزند.
"سازمان‌رهایی..." در اعلامیه‌ای که
منتشر نمود، تنظیم شماره دوم "مشعل
رهایی" توسط داکتر فیض‌احمد را نیز
انکار کرد و آن را دروغ ساخته شده
توسط ما خواند.

حالا بعد از سپری شدن چند سال از آن
زمان، سند نسبتاً مفصلی که توسط
"سازمان‌رهایی..." منتشر شده است، در
واقع همان "مشعل‌رهایی" شماره دوم
ادعایی است که تحت عنوان "با درس‌گیری
از اشتباهات راه خود را جانباخته ادامه
دهیم!" منتشر گردیده است و ما این سند
را تحت عنوان: «نیاز اساسی سازمان
رهایی افغانستان گسست از اکنونیسم،
روزیونیسم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی است
نه صرفاً درس‌گیری از اشتباهات گذشته»
مورد نقد قرار داده ایم و بخش نسبتاً مهمی
از آن نقد در همین شماره "شعله جاوید"
موجود است.

بنابراین این گفته "سازمان انقلابی..."
که:

« سازمان ما افتخار می‌کند که زنده
یاد رفیق احمد را مثل رفیق اکرم یاری و
رفیق مجید از رهبران شهید جنبش
انقلابی کشور میدانند و از اینکه در این

اینکه ادامه دهندگان کدام انحرافات "ساما" را تجزیه و تحلیل کرده، از آن درس تداوم کار و پیکار گرفته، مطمئناً در آینده برای درس‌گیری عمومی جنبش چپ انقلابی افغانستان در اختیار همگان قرار خواهند داد...»

در جای دیگری از سند مورد بحث در مورد "ساما" گفته شده است:

«در گزارش کمیته مرکزی سازمان (که لطیف عضو کمیته مرکزی آن بود) به کنگره سوم در مورد "ساما" (ادامه دهندگان) چنین گزارش داده شد:

«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) که قبلاً پسوند "ادامه دهندگان" را به کار می برد و با مواضع انقلابی به فعالیت آغاز کرد، با وجودی که مسوولین این سازمان در صحبت های شفاهی، خود را مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه می خوانند، اما در اسناد رسمی این سازمان که پس از دومین کنگره سازمان ما به نشر رسیده، سراغی از بکاربرد عبارت مارکسیست - لنینیست - اندیشه مائوتسه دون دیده نمیشود.

از لحاظ عملی هم "ساما" فقط روز هجدهم جوزا یعنی روز جانباختن "زنده یاد مجید" را تجلیل می‌نماید؛ "سازمان رهایی... " فقط روز ترور "داکتر فیض احمد" را و حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان هم روز هفتم قوس، روز جانباختن "زنده‌یاد رفیق اکرم" را، و در هر سه مورد به نام "روز جانباختگان" کل جنبش. درین مورد "سازمان انقلابی... " هم برای این که در تریوالیزم کم و کسری به وجود نیاید، هیچ یک ازین روزها را تجلیل نمی‌نماید؟! موضوع "ساما" و اندیشه مائوتسه‌دون:

درین مورد در سند بی‌نام دفاع از "سازمان انقلابی... " از قول "ساما- ادامه دهندگان" گفته شده است:

«انارشی حاکم بر "ساما" بعد از تجاوز امپریالیستهای خونخوار غربی بر ملک ما، بخشی از کادری این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تایید دولت پوشاری به تسلیم طلبی سختی کشاند و با این سقوط، کشتی تکه پاره ساما، ناخدا یا ناخدایانی می طلبید تا آخرین نبض نیم مرده اش را به احیای مجدد می بردند... بالاخره عده ای از کادریها و فعالان ساما تکان خورده تا راه ساما را ادامه دهند..

ایجاد می کند که باید از آن حداعظمی استفاده صورت گیرد.»

این ادعا که: «سازمان انقلابی افغانستان در میان طیف‌های گوناگون که خود را چپ می‌خوانند، از لحاظ تیوری، اندیشه و سیاست خود را به سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) نزدیک می‌داند و این نزدیکی فکری، زمینه‌های خوبی برای کار مشترک در ساحات سوسیالیستی و دموکراتیک ایجاد می‌کند که باید از آن حداعظمی استفاده صورت گیرد.» یک ادعای دروغین و بی‌پایه است.

طرح این ادعا فقط در یک صورت ممکن است. این که "سازمان انقلابی..." شناخت روشن و واضحی از تیوری، اندیشه و سیاست "ساما- ادامه دهندگان" و در مجموع "ساما" نداشته باشد. اگر "سازمان انقلابی..." از تیوری، اندیشه و سیاست "ساما" شناخت روشنی می‌داشت، از "ساما- ادامه دهندگان" انتظار نمی‌داشت که عبارت مارکسیست- لنینیست- اندیشه‌ مانوتسه دون را به طور واضح و روشن در اسناد خود به کار ببرد.

چنین عبارتی در برنامه "ساما" وجود ندارد. در برنامه "ساما" صرفاً از «اندیشه‌های پیش‌رو عصر» صحبت به عمل آمده است و نه از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه‌ مانوتسه دون. قیوم "رهبر" آشکارا می‌گفت که: «"ساما" وظیفه ندارد به تبلیغ کمونیزم بپردازد.» وی البته در عین حال می‌گفت که: «"ساما" یک سازمان ضد کمونیست نیز نیست.» به

ما منتظر بودیم که رفقای "ساما" به جمع‌بندی از کار و فعالیت "ساما" قبل از ایجاد "ساما" (ادامه دهندگان) بپردازد تا جنبش چپ انقلابی با آموختن از نکات قوت آن و درس‌گیری از نکات ضعف، اشتباهات و انحرافات این سازمان؛ سمت و سوی مبارزه آینده را بهتر تشخیص دهد، اما متأسفانه تا اکنون چنین سندی به دست نیاورده ایم. جمع‌بندی از دستاوردها و ضعف‌ها؛ قاطعیت، رزمندگی، پیگیری تعهد و برندگی یک سازمان را نشان می‌دهد. رفقای "ساما" راهی جز جمع‌بندی گذشته خود ندارند. آرزو مندیم رفقای "ساما" این امر را جدی تلقی نموده، این کار بزرگ و مهم را آغاز کنند.

سازمان انقلابی افغانستان در میان طیف‌های گوناگون که خود را چپ می‌خوانند، از لحاظ تیوری، اندیشه و سیاست خود را به سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) (ادامه دهندگان) نزدیک می‌داند و این نزدیکی فکری، زمینه‌های خوبی برای کار مشترک در ساحات سوسیالیستی و دموکراتیک

حاکم بر "ساما" بعد از تجاوز امپریالیست‌های خونخوار غربی بر ملک ما، بخشی از کادرهای این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تایید دولت پوشالی به تسلیم‌طلبی سختی کشاند.»، تسلیمی مذکور ناشی از انارشی حاکم بر "ساما" نبود بلکه ناشی از تبلیغ و ترویج آگاهانه بقایای کلکتیو رهبری تعیین شده "ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" بود. آن‌ها بودند که با نوشتن کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" و چاپ و نشر وسیع آن در افغانستان به تبلیغ و ترویج ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره‌های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی بورژوازی و تایید دولت پوشالی، [«بخشی از کادرهای "ساما" را»] به تسلیم‌طلبی سختی کشاند»ند.

امیدواری "سازمان انقلابی... از "ساما- ادامه دهندگان" تا حال برآورده نشده است، زیرا که این امیدواری یک امیدواری بیهوده و عبث یا دروغین است و به هیچ جایی نمی‌رسد. دلیل واضحش هم این است که اعلامیه‌های مشترک "ساما- ادامه دهندگان" و "سازمان انقلابی... تماماً زبان سامایی دارد و برین اساس در واقع باید گفت که درین مورد "سازمان انقلابی... با "ساما- ادامه‌دهندگان در یک خط قرار گرفته و عملاً خط "ساما" را پذیرفته است. بنابراین این امکان قویاً وجود دارد که توقع داشتن از "ساما- دهندگان" که رسماً در اسناد آینده اش از مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مانوتسه‌دون دفاع نماید،

عبارت دیگر "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" یک سازمان آزادی‌بخش است و نه یک سازمان کمونیستی. این موضوعی بود که در کنفرانس سرتاسری "ساما" واضحاً توسط "تازه اندیشان" در "ساما" مطرح گردید. درین مورد باید جداً توجه داشت که در کنگره دوم "ساما"، برنامه تصویب شده در کنگره اول "ساما" در سال 1359 به همان صورت اولیه اش، یعنی با زبان به اصطلاح آزوپ، مجدداً و بدون هیچ گونه تغییر و اصلاحی تصویب گردید. بنابراین تا زمانی که رسمیت این برنامه در "ساما" باقی باشد، سازمان مذکور قادر نیست در اسنادش از مارکسیزم-لنینیسم- اندیشه مانوتسه دون به طور واضح حزب بزند.

حتی در چند اعلامیه مشترک "ساما- ادامه دهندگان" و "سازمان انقلابی... از همین زبان استفاده شده است. به عبارت دیگر اعلامیه‌های مشترک مذکور تماماً با استفاده از همان زبان آزوپ برنامه "ساما" به رشته تحریر درآمده است و ازین بابت "سازمان انقلابی... از "ساما- ادامه دهندگان" دنباله‌روی کرده است.

"ساما- ادامه دهندگان" با استفاده از این اعلامیه‌های مشترک در واقع سایر بخش‌های "ساما" را تحت فشار قرار داد و خواست که از این طریق تمامی آن بخش‌ها را به دور خود گرد بیاورد و گویا وحدت مجدد بقایای "ساما"، به شمول تسلیمی‌های حزب راجستر شده و "تازه اندیشان" را تأمین نماید.

برخلاف ادعای "ساما- ادامه دهندگان" در اعلامیه ادعایی‌اش که گویا: «انارشی

بقیه از شماره بیست و یکم:

**نیاز اساسی "سازمان رهایی
افغانستان"
گسست از اکونومیزم،
رویزیونیسم، تسلیم طلبی و
خیانت ملی
است نه صرفاً «درس گیری از
اشتباهات» گذشته؟**

قسمت سوم

نقدی بر سند

"مارکسی تا مائو و

جنبش های ملی"

قسمت دوم

در شرایط اشغال کشور مبارزه با قرون

وسطایی ها عمده است یا فرعی؟

"سازمان رهایی افغانستان" برای این که چهره انقیادطلبانه خود را بپوشاند، به چند نقل قول لنین که اکثر آنها را تحریف و مطابق ذوق و علاقه خود تحلیل

یک توقع دروغین باشد و صرفاً به خاطر اقتاع صفوفش چنین ادعایی را مطرح کرده باشد.

این بحث را بیش تر ازین در نوشته حاضر ادامه نمی دهیم و مطالب مطرح شده در فوق را فعلاً کافی می دانیم. اگر در آینده بحث پیش تری درین مورد لازم دانسته شد، مجدداً به این مبحث بر خواهیم گشت.

با توجه به مباحث مطرح شده در فوق به خوبی روشن است که انشعاب "سازمان انقلابی... " از "سازمان رهایی... " صرفاً یک انشعاب تشکیلاتی بوده و از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی زیاد روشن، واضح و به خصوص قاطع نیست. بنابراین هنوز مسایل زیادی در خط "سازمان انقلابی... " وجود دارد که عدم گسست قاطع و همه جانبه ایدیولوژیک- سیاسی اش را از "سازمان رهایی... " نشان نمی دهد.

**

*

کشمکش طبقات ارتجاعی با امپریالیست‌ها، در اثر بزرگش "طرح‌های اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" (1920) چنین بیان یافته است: "لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند." و "لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیزم و جریان‌ات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند." « (صفحه 6 و 7)

4 - « او علی‌الرغم طرفداری از اتحاد جنبش‌های کمونیستی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با در نظر داشت پای‌گاه طبقاتی آن‌ها، کمونیست‌ها را از حل شدن در جنبش‌های ملی بر حذر می‌دارد: "لزوم مبارزه علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیزم بزند: انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که احزاب پرولتری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب مانده متحد گردند و با روح درک و وظایف خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند: انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوایی مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده در اتحاد موقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال

و تفسیر نموده متکی گردیده است، در حالی که این نقل‌قول‌ها چهره انقیادطلبانه و تسلیم‌پذیری شان را برملا می‌سازد. به چند گفته از لنین که توسط "سازمان رهایی افغانستان" نقل شده توجه نمایید:

نقل‌قول‌ها را شماره می‌زنیم و در مورد هر یک جداگانه بحث خواهیم نمود:

1 - «تا آن‌جا که بورژوازی ملت ستمکش با ملت ستمگر مبارزه می‌کند، تا آن‌جا ما همیشه و در هر موردی راسخ‌تر از همه طرفدار وی هستیم، زیرا ما شجاع‌ترین و پی‌گیرترین دشمنان ستمگری هستیم. در آن‌جا که بورژوازی ملت ستمکش از ناسیونالیزم بورژوازی خود طرفداری می‌نماید ما مخالف وی هستیم.» (صفحه ششم مقاله)

2 - «سوسیالیست‌ها نه تنها باید خواستار بدون چون و چرا و فوری و بدون غرامت آزادی مستعمرات باشند - و این خواست در مفهوم سیاسی چیزی کمتر از شناسایی حق تعیین سرنوشت نیست - بلکه به صورتی مصممانه از عناصر انقلابی در جنبش بورژوا دموکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها پشتیبانی و در صورت لزوم به شورش و جنگ انقلابی شان علیه قدرت‌های امپریالیستی که بر آنان ستم روا می‌دارند، یاری رسانند.» (همانجا)

3 - «پافشاری لنین بر ضرورت مبارزه انقلابیون کمونیست علیه انحرافات ارتجاع و جریان‌های گوناگون طبقاتی در کشورهای مستعمراتی وابسته، پشتیبانی از جنبش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای ستمکش و تفاوت‌گذاردن بین آن جنبش‌ها و

اجحافات ملت ستمگر مبارزه کرد و هیچگونه اغماضی نسبت به کوشش‌هایی که از طرف ملت ستمکش برای تحصیل امتیازات به عمل می‌آید روا نداشت. هر آینه ما شعار جدا شدن را به میان نکشیم و آن را تبلیغ نکنیم نه تنها به نفع بورژوازی بلکه همچنین به نفع فیودال‌ها و حکومت مطلقه ملت ستمگر عمل کرده ایم.» (لنین در دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - صفحه 390 - 391) تأکیدات روی کلمات از لنین است آن جاهایی که هایلایت گردیده قسمت‌هایی است که "سازمان رهایی افغانستان" از قلم انداخته است. خواننده به خوبی می‌تواند تحریف ریاکارانه "سازمان رهایی افغانستان" را درک نماید. رویونیوم چیزی نیست جز تحریف صریح مارکسیزم - لنینیسم - مانونیوم. رویونیست‌ها سروته گفته‌ها را می‌زنند تا مطابق ذوق و علاقه‌شان جور شود.

وقتی لنین از طرف اپورتونیست‌ها سرزنش می‌شود که با به میان کشیدن حق جدا شدن ملت ستمکش از ناسیونالیسم بورژوازی ملت ستمکش دفاع می‌نماید وی دو تمایل اساسی را به میان می‌کشد و از دو تمایل یعنی وحدت و مبارزه صحبت می‌کند. لنین به صراحت می‌گوید که: «باید با امتیازات و اجحافات ملت ستمگر مبارزه کرد و هیچ گونه اغماضی نسبت به کوشش‌هایی که از طرف ملت ستمکش برای تحصیل امتیاز به عمل می‌آید روا نداشت» چیزی که "سازمان رهایی افغانستان" آن را از قلم انداخته است. چرا چنین نموده است؟ به خاطر این که این

جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌ی‌ترین شکل آن، بی‌چون‌وچرا محفوظ دارد.» (صفحه هفتم)

اینک می‌پردازیم به بررسی هر یک از نقل‌قول‌ها:

"سازمان رهایی افغانستان" نقل‌قول شماره یک را تحریف نموده و مطابق ذوق و علاقه اش تفسیر نموده است. برای افشای این تحریف ماهرانه گفته‌لنین را از اثر بزرگش در مورد "حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش" به طور کامل ذکر می‌کنیم:

«به ما می‌گویند، شما با پشتیبانی از حق جدا شدن از ناسیونالیسم بورژوازی ملت‌های ستمکش پشتیبانی می‌کنید. این آن چیز است که روزالوکزامبورگ می‌گوید و همان چیز است که اپورتونیست، که ضمناً باید گفت در این مسئله یگانه نماینده عقاید انحلال طلبانه در روزنامه انحلال طلب است، به دنبال وی تکرار می‌نماید.

ما در پاسخ می‌گوئیم؛ خیر، آن چه در این مورد برای بورژوازی مهم است همانا راه حل "پراتیک" است، و حال آن که برای کارگران موضوع مهم تفکیک اصولی دو تمایل است. تا آن جا که بورژوازی ملت ستمکش با ملت ستمگر مبارزه می‌کند، و تا آن جا ما همیشه و در هر موردی راسخ‌تر از همه طرفدار وی هستیم، زیرا ما شجاع‌ترین و پی‌گیرترین دشمنان ستمگری هستیم. در آن جا که بورژوازی ملت ستمکش از ناسیونالیسم بورژوایی خود طرفداری می‌نماید ما مخالف وی هستیم. باید با امتیازات و

با آن‌ها تا آن جا که علیه جاپان مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند. (مثلاً آن گاه که با تجاوزکاران جاپانی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خاینان به ملت به مبارزه جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزه آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، به طوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دو جنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی همکاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار جاپان از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مانوتسه‌دون-منتخب آثار- جلد دوم- صفحات 667-668)

مانوتسه‌دون از وحدت با سرسختان ضد کمونیست صحبت می‌نماید. سرسختان ضد کمونیست چه کسانی اند؟ بهتر است این تعریف را از زبان مانوتسه‌دون بشنویم و ببینیم که مانوتسه‌دون چه کسانی را سر سخت نامیده است، که در زمان اشغال چین توسط جاپان از سیاست دوگانه علیه شان صحبت نموده است:

«رفقا، آیا شما فکر می‌کنید که تا ما جلسه تشکیل دهیم و تلگراف بفرستیم سرسختان به هراس خواهند افتاد و بیدرنگ براه ترقی خواهند رفت و فرمان

سازمان هرگز حاضر نیست که این دو تمایل را بپذیرد و با امتیازات و اجحافات ستمگرانه اشغالگران مبارزه نماید. به همین علت است که قسمت‌های هایلایت شده را از قلم انداخته است. "سازمان رهایی افغانستان" با تحریف گفته‌های فوق‌الذکر تلاش می‌ورزد تا تسلیمی و انقیادپذیری خود را در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده توجیه نماید. در این گفته نقل شده از لنین به خوبی دیده می‌شود که لنین به صراحت از حق جدا شدن ملت ستمکش از سلطه ملت استعمارگر دفاع نموده است. مانوتسه‌دون در جنگ مقاومت ضد جاپان در برابر مقاومت‌های قسمی و حتی در مورد سرسختان ضد کمونیست چنین موضع‌گیری می‌نماید:

«ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم جاپان پشتیبانی می‌کنم، اگر چه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است، زیرا که مقاومت قسمی تا اندازه ای خصلت انقلابی دارد، زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.» (منتخب آثار- جلد دوم- صفحه 85- تأکید از ماست)

«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه به کاربرد؛ متحد شدن به آن‌ها تا آن جا که حاضر به مقاومت در برابر جاپان اند، منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می‌ورزند. نظر به این که مقاومت آن‌ها در برابر جاپان دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد

اصلي است تخطي ناپذیر. از این دو، مصالح مبارزه طبقاتي باید تابع مصالح جنگ ضد جاپاني قرار گیرد، نه این که با آن در تضاد افتد.» (تأکیدات از ماست)

«در کشور نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضاد غیر عمده تصویر بفرنجی به دست می‌دهد. موقعی که امپریالیزم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوزکارانه دست می‌زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشت ناچیز خائنین به ملت، می‌توانند موقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیزم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم و این کشور به تضاد عمده بدل می‌شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (من جمله تضاد عمده قبلی) یعنی تضاد بین نظام فیودالی و توده‌های عظیم مردم) موقتاً به ردیف دوم می‌روند و جنبه تبعی به خود می‌گیرند.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحه 502) تأکیدات از ماست.

طوری که دیده می‌شود "سازمان رهایی افغانستان" علاقه ای به این بحث‌های مانوتسه دون ندارد. نه تنها علاقه ای ندارد بلکه بحث تضادها و به خصوص تضاد عمده را قبول ندارد. صحبت از اندیشه مانوتسه دون (که در جای خود این هم قابل بحث است) فقط برای فریب و اغواگری از طرف این سازمان به کار گرفته می‌شود. کسانی که موجودیت تضاد عمده در هر مرحله از تکامل جامعه را قبول نداشته باشند رویونیست‌های تمام‌عیار هستند.

ما گوش فرا خواهند داد؟ نه، آنها به این آسانی منقاد نخواهند شد.

بسیاری از سرسختان مکتب خاص سر سختی را گذرانده اند. آنها امروز سرسخت اند و فردا و حتی پس فردا هم سرسخت خواهند ماند. "سرسخت" کیست؟ سرسخت کسی است که متحجر شده است، گرفتار جمود است، نه امروز و نه فردا و نه پس فردا قادر به پیشرفت نیست. این‌گونه اشخاص را سر سخت می‌نامند.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 617 و 618)

با این حال مانوتسه‌دون از وحدت و پکار گیری سیاست دوگانه با سرسختان ضد کمونیست صحبت می‌نماید. اما، ما از وحدت با طالبان سخن نمی‌گوییم بلکه در شرایط کنونی حمایت و مبارزه در قبال آنها را مطرح می‌نماییم. چون افغانستان مورد اشغال امپریالیست‌های اشغال‌گر قرار گرفته لذا مصالح مبارزه طبقاتی در تابعیت از مصالح مقاومت علیه اشغال‌گران قرار دارد. بدین معنی که شرایط کنونی انقلاب ملی در اولویت و انقلاب دموکراتیک نوین در تابعیت از آن قرار دارد. انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک نوین گرچه از هم جدا می‌باشد اما مکمل یک دیگر اند. این دو تمایل در شرایط کنونی باید دقیقاً از هم تفکیک گردد. اما "سازمان رهایی افغانستان" طبق نظریه اپورتونیستی و رویونیستی اش حرکت می‌کند و وقتی به این دو تمایل نمی‌گذارد. مانوتسه دون در جنگ مقاومت ضد جاپان به صراحت می‌گوید که «در جنگ مقاومت ضد جاپانیمه چیز باید تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. این

(مانویست) افغانستان گویای این حقیقت است. ما علیه الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور با اشغال‌گران و رژیم پوشالی مبارزه می‌کنیم و جداً خواهان جدا شدن افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست می‌باشیم.

ما با صراحت اعلام می‌داریم از زمانی که اشغال‌گران امپریالیست به افغانستان حمله نموده و آن را به اشغال خوددر آورده اند، اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و تمام کسانی که با اشغال‌گران همدستانان اند و یا این که علناً تسلیم شده و یا خود را برای تسلیم شدن آماده می‌سازند از جمله خائنین ملی به شمار می‌روند و دشمنان عمده کشور، مردمان کشور و انقلاب در افغانستان اند. هرگاه ما در شرایط کنونی شعار حق تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان یا به عبارت دیگر حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست‌ها را مطرح نکنیم و علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی به مبارزه پر نخیزیم و وظیفه مبارزاتی عمده خود را مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده ندانیم در حقیقت در صف اشغال‌گران ایستاده و به نفع شان عمل نموده ایم. امروز "سازمان رهایی افغانستان" در همین منجلاب افتاده است. ما در شرایط خاص کشور خود مبارزه می‌کنیم، ما از امتیازات بورژوازی کشورهای اشغال‌گر و رژیم پوشالی دفاع نمی‌کنیم. ما خواهان آنیم که طبقه کارگر را با روح انترناسیونالیزم پرولتری پرورش دهیم. بناءً «ما نمی‌توانیم فلان راه و یا

"سازمان رهایی افغانستان" به ما می‌گوید که شما با پشتیبانی از حق جدا شدن افغانستان از زیر سیطره اشغال‌گران می‌خواهید جنگ طالبان را موجه جلوه دهید. ما در پاسخ می‌گوییم جنگی که از طرف اشغال‌گران بر مردم زحمت‌کش افغانستان تحمیل گردیده یک جنگ غارت‌گرانه، ضد انقلابی و غیرعادلانه است. این جنگ برای الحاق کامل کشور و انقیاد کامل مردمان کشور به راه افتاده است. جنگی که از طرف طالبان رهبری می‌گردد یک جنگ مقاومت قسمی است. این مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی یک گام به جلو است و نسبت به جنگ غارت‌گرانه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مترقی‌تر است. این بحث مانویستی است. در این زمینه بعداً به تفصیل از دیدگاه مانوسه‌دون بحث خواهیم نمود. برای هر کمونیست (در صورتی که مرتد نشده باشد) و هر حزب کمونیست (مانویست) تفکیک اصولی دوتامایل نه تنها مهم بلکه ضروری است:

تا آن جایی که طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست مقاومت می‌کنند، ما طرفدار این مقاومت هستیم. «زیرا ما شجاع‌ترین و پیگیرترین دشمنان ستم‌گری» ملی اشغال‌گران امپریالیست می‌باشیم. زمانی که طالبان با اشغال‌گران و رژیم پوشالی سروسر پیدا می‌کنند و یا این که جنگ را برای امتیازگیری پیش می‌برند ما در مخالفت با آن‌ها قرار گرفته و آن‌ها را افشا می‌سازیم. ارگان مرکزی حزب کمونیست

زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی و روحیه نفی امتیازطلبی امپریالیستی پرورش می‌دهیم. بگذارایدیولوگ‌های انقیادطلب این تبلیغ و ترویج را دفاع از طالبان بخوانند، اما عملاً همین تبلیغ و ترویج و فقط همین تبلیغ و ترویج است که توده‌ها را سمت‌وسوی دموکراتیک داده و آن‌ها را در این مسیر تربیت می‌نماید و زمینه برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را آماده می‌سازد.

"سازمان رهایی افغانستان" زیر نام این که طالبان قرون وسطایی اند و هیچ اعتقادی به جنبش‌های دموکراتیک ندارند، انقیادطلبی و تسلیمی خود را مستور ساخته و عملاً به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی توده‌ها را به انقیادطلبی دعوت می‌کند. در حقیقت این تبلیغ و ترویج «طفره خایفانه از جواب به این مسئله است که آیا شناسایی برابری حقوق ملل شامل شناسایی حق جدا شدن آن‌ها نیز می‌شود یا نه؟» (لنین- همان اثر- صفحه 395)

حال از "سازمان رهایی افغانستان" سوال می‌کنیم که افغانستان در شرایط کنونی حق دارد که از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست جدا شود یا نه؟ اگر جواب مثبت است، پس معلوم می‌شود که این سازمان با بحث ما موافق است و اگر منفی است، پس معلوم می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" مدافع سرسخت اشغال‌گران امپریالیست و الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور است.

بهمان راه تکامل ملی را تضمین نمائیم. ما از تیمراه‌های ممکنه به سوی هدف طبقاتی خود به پیش می‌رویم.» (لنین - مجموع منتخب آثار در دو جلد - جلد اول- قسمت دوم - صفحه 392 - 393 - تأکید روی کلمه از لنین است)

با آن هم ما می‌گوئیم که بدون دفاع از حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست و در تابعیت از آن، بدون مبارزه با شوونیسم ملی و جنسی طالبان و بدون مبارزه با خرافات شان نمی‌توان تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به پیش سوق داد و به سوی هدف استقلال کشور و آزادی ملی پیش رفت. "سازمان رهایی افغانستان" در شرایط کنونی این سوال را مطرح می‌سازد که آیا برای افغانستان از طریق مقاومت طالبانی تشکیل یک دولت مستقل و دموکرات مقدور است؟ آیا طالبان نیروهای دموکرات را می‌پذیرند؟

ما می‌گوییم که این به هزار عامل مربوط است. از قبل نمی‌توان آن را تضمین نمود. نباید در این مورد حدس پوچ زد، بل که باید طرفدار آن چیزی بود که جنبه مسلم دارد و آن حق افغانستان در جدا شدن از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست است. ما این حق را به رسمیت می‌شناسیم. ما هیچ گاه از الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور و امتیازطلبی اشغال‌گران امپریالیست دفاع نکرده و نمی‌کنیم. ما تمام کار ترویجی و تبلیغی خود را علیه این امتیازطلبی به پیش می‌بریم و به این ترتیب توده‌ها را با روح شناسایی حق جدا شدن افغانستان از

انقلابی وجود نداشت باید از خواست آزادی و جدایی کشور مستعمره از چنگال اشغال‌گران سر باز زد و علیه آن به مبارزه برخاست.

هر گاه کشور ضعیف مورد اشغال‌گری قرار می‌گیرد و نهضت برای آزادی آن کشور در مقابل اشغال‌گران ایجاد می‌شود، اگر در آن کشور نیروی انقلابی در بطن نهضت وجود نداشته باشد و یا این که ضعیف بوده و توانایی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را نداشته باشد، در چنین حالتی وظیفه مارکسیست- لنینیست- مانوئیست‌ها چیست؟ نظاره‌گر اوضاع باشند؟ یا به بهانه این که نیروی مترقی و انقلابی در نهضت وجود ندارد با اشغال‌گران هم‌نوا شده و بر ضد نهضت صف آرایی نمایند؟ و یا این که حق جدا شدن را بدون چون و چرا به رسمیت بشناسند و برای تقویت و گسترش نیروهای مترقی و انقلابی و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بکوشند؟

از نظر حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان در قدم اول باید بدون چون و چرا خواستار رهایی کشور از حالت مستعمراتی بود و ثانیاً برای تقویت و گسترش جنبش انقلابی در مسیر برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کوشید. چنان‌چه از زمان اشغال افغانستان تا کنون حزب ما به این باور بوده و علاوه بر این که حق جدا شدن افغانستان را به رسمیت شناخته و جنگ طالبان را در حد یک جنگ مقاومت قسمی تأیید نموده است؛ شعارش این بوده و هست که جنگ قسمی جنگ حقیقی نوده‌ها

این هم گفته دومی که "سازمان رهایی افغانستان" از لنین نقل نموده است:

«سوسیالیست‌ها نه تنها باید خواستار بدون چون و چرا و فوری و بدون غرامت آزادی مستعمرات باشند - و این خواست در مفهوم سیاسی چیزی کمتر از شناسایی حق تعیین سرنوشت نیست- بلکه به صورت مصممانه از عناصر انقلابی در جنبش بورژوا دموکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها پشتیبانی و در صورت لزوم به شورش و جنگ انقلابی شان علیه قدرت‌های امپریالیستی که بر آنان ستم روا می‌دارند، یاری رسانند.»

"سازمان رهایی افغانستان" هیچ توضیحی پیرامون گفته فوق نداده فقط با بیان آن اکتفا نموده و قبل از این گفته بیان کرده که: «تأکید لنین به مسئله، در "انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل" (1916) هم وضاحت دارد.»

هرگاه به گفته فوق دقت شود دیده می‌شود که سخن مذکور دو جنبه دارد: اولی که لنین روی آن اصرار ورزیده، خواست بدون چون و چرا آزادی مستعمرات از چنگال اشغال‌گران است و این مطلب برایش در اولویت قرار دارد و این خواست آزادی را به مفهوم سیاسی آن یعنی حق جدا شدن تعبیر نموده، چیزی که اصلاً "سازمان رهایی افغانستان" آن را به رسمیت نمی‌شناسد. در مسئله دوم تأکید بر کمک کمونیست‌ها به نیروهای انقلابی این نهضت هاست. گفته لنین هیچ گاه به این مفهوم نیست که اگر در نهضت‌های ضد اشغال‌گران نیروی

در افغانستان نیستند، بلکه خواهان تسلط کامل اشغال‌گران بر افغانستان می‌باشند. آن‌ها هیچ شرمی به دل راه نمی‌دهند که از طریق تلویزیون‌ها اعلام کنند که: «کشورهای دوست باید ارتش افغانستان را با سلاح‌های مدرن‌تر تجهیز نماید تا بتواند تروریست‌ها را نابود کند.» آن‌ها با بی‌شرمی جنگ علیه اشغال‌گران امپریالیست را در ذهنیت توده‌های ستم‌دیده "تروریسم" جا می‌زنند و بدین گونه همیار و همدست اشغال‌گران گردیده و خواهان شکست مقاومت قسمی علیه اشغال‌گران اند. آن‌ها خواهان آند تا جنگ اشغال‌گرانه امپریالیست‌ها را در افغانستان جنگ "تدافعی" جا بزنند. در حالی که بزرگ‌ترین تروریست‌ها در سطح جهان امپریالیست‌های اشغال‌گرند و رژیم پوشالی دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست و خادم و خدمت‌گار آن‌ها است. جنگ تحمیلی اشغال‌گران علیه مردم ما، جنگ ضدانقلابی و ناعادلانه است. هر مارکسیست - لنینیست - مانونیست باید خواستار بی‌قید و شرط و بلاعوض و فوری آزادی مستعمرات باشد. این خواست در بیان سیاسی بنا به قول لنین مفهوم دیگری ندارد جز شناختن حق تعیین سرنوشت برای خود.

حالا مطالب نقل شده سوم و چهارم را به ارزیابی می‌گیریم:

3 - «پافشاری لنین بر ضرورت مبارزه انقلابیون کمونیست علیه انحرافات ارتجاع و جریان‌های گوناگون طبقاتی در کشورهای مستعمراتی وابسته، پشتی‌بانی از جنبش‌های ضد امپریالیستی در

نیست و نمی‌تواند مدافع کامل میهن باشد و لذا برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (جنگ حقیقی توده‌ها و حقیقتاً انقلابی) یک ضرورت است. چیزی که مانوتسه‌دون در تمام مقاومت‌ها علیه اشغال‌گران بر آن تاکید می‌ورزید.

تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یگانه شعار صحیح است که هر انقلابی باید در شرایط کنونی رهنمای عمل خود قرار دهد. روش ضد این عمل زیر هر نام و نشانی که باشد خیانت ملی محسوب می‌شود و زمینه سازش هر چه پیش‌تر طبقه کارگر و بقیه زحمت‌کشان را با اشغال‌گران و خابین ملی دست‌نشانده شان آماده می‌سازد. این همان چیزی است که مورد قبول اشغال‌گران قرار دارد.

«خلق‌های ستم‌دیده و ملل رنج‌کشیده هرگز نباید برای کسب آزادی چشم امید به "خردمندی" امپریالیست‌ها و سگ‌های زنجیری آن‌ها بدوزند. آن‌ها فقط با تحکیم همبستگی و مبارزه پی‌گیر خود است که می‌توانند شاهد پیروزی را در آغوش کنند.»

حقیقت مسلم اینست که در افغانستان تنها رژیم دست‌نشانده و احزاب و سازمان‌های جهادی و خلقی پرچمی‌ها نیستند که ادعا می‌کنند امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان علیه تروریسم می‌جنگند، بل که پاره ای از اشخاص و احزاب تسلیم‌طلب که ادعای "شعله‌یی" بودن دارند نیز چنین یاهوگویی‌هایی سر می‌دهند. بدین طریق آن‌ها نه تنها خواهان شکست اشغال‌گران

کشورهای عقب مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آنها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌ی‌ترین شکل آن، بی‌چون و چرا محفوظ دارد» (صفحه هفتم مقاله)

این بحث لنین کاملاً بجا و درست است. مشکل اساسی "سازمان رهایی افغانستان" اینست که دیدگاهش مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی نیست. چرا؟

به خاطر این که نمی‌تواند و یا به‌تر بگوییم نمی‌خواهد اوضاع و شرایط کنونی افغانستان را از دیدگاه مانوئیستی تحلیل و تجزیه نماید. مشکل شان اینست که اعتقادی به تضاد عمده ندارند. به همین علت است که تضادها را با هم خلط می‌نمایند. با خلط نمودن تضادهاست که نمی‌توانند تحلیل درستی از جنگ کنونی داشته و رهنمود درستی ارائه نمایند. مانوئسده‌ون در مورد تضادها و حل یک تضاد مشخص می‌گوید: تا زمانی که تضاد عمده مشخص نگردد نمی‌توان دیگر تضادها را به آسانی حل نمود.

«... در مطالعه يك پروسه مرکب که حاوی دویا چند تضاد است، باید نهایت سعی برای دریافتن تضاد عمده شود. به مجردی که تضاد عمده معین شد کلیه مسایل را می‌توان به آسانی حل کرد.»

«... نمی‌توان نسبت به همه تضادهای يك پروسه برخورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعی برای یافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار - جلد اول - صفحه 504)

کشورهای ستمکش و تفاوت‌گذاردن بین آن جنبش‌ها و کشمکش طبقات ارتجاعی با امپریالیست‌ها، در اثر بزرگش "طرح‌های اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" (1920) چنین بیان یافته است: "لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند." و "لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند." (صفحه 6 و 7 مقاله)

4 - « او علی‌الرغم طرفداری از اتحاد جنبش‌های کمونیستی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با در نظر داشت پای‌گاه طبقاتی آن‌ها، کمونیست‌ها را از حل شدن در جنبش‌های ملی بر حذر می‌دارد: "لزوم مبارزه علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیزم بزند: انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که احزاب پرولتری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح درک وظایف خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند: انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوایی مستعمرات و

در شماره ۱۹ شعله جاوید دور چهارم از طریق انتشار گزارش وصفی و تحلیلی خبرنگار آزاد ("غزنوی") در مورد جنگ غزنی و در واقع تایید مواضع آن گزارش، مواضع خود را در مورد جنگ مذکور به روشنی مشخص نموده، خامبازی و خاماندازی توهم‌آمیز طالبان در این جنگ را محکوم کرده ایم.

لنین در اثر خود از "لزوم مبارزه" علیه روحانیون و پان اسلامیزم بحث می‌کند، نه این که آن را آن قدر بزرگ نماید که حق جدا شدن کشور مستعمره را تحت تأثیر قرار دهد. این تعبیر "سازمان رهایی افغانستان" از لزوم مبارزه علیه روحانیون و پان اسلامیزم به معنی تحکیم موقعیت اشغال‌گران و خان‌ها، ملاکین و آخوندهایی که در صف اشغال‌گران ایستاده اند می‌باشد. این یک تحریف کاملاً آشکار و رویزونی‌زیم تمام عیار است.

هرگاه خواننده به مقاله "سازمان رهایی افغانستان" عمیق گردد به خوبی در می‌یابد که از ابتدا تا انتهای مقاله یک کلمه علیه اشغال‌گران نگفته است. این خاموشی در مقابل اشغال‌گران به چه معنی است؟ هر خواننده فکوری به خوبی درک می‌کند که این خاموشی به معنی حمایت از اشغال‌گران به عنوان نیروهای "مترقی" ای که علیه "تروریست‌ها" مبارزه می‌کنند، می‌باشد. "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها لفظاً، بلکه عملاً این گفته را تثبیت نموده است، از شروع کنفرانس بن تا کنون این سازمان در کنار اشغال‌گران امپریالیست ایستاده، از برنامه‌های‌شان حمایت نموده و به

"سازمان رهایی افغانستان" نمی‌خواهد کوچک‌ترین زحمتی در این مورد به خود بدهد. اگر این زحمت را به خود می‌داد دقیقاً چنین مسایلی را به میان نمی‌کشید و به خوبی درک می‌کرد که در کشور اشغال‌شده افغانستان «لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند.» و «لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند.» تابع مبارزه ملی علیه اشغال‌گران اند که هیچ‌گاه نباید به فراموشی سپرده شود.

حزب ما به خوبی این بحث لنین را درک می‌نماید، اما مبارزاتش را در شرایط کنونی بر محور تضاد عمده کشور به پیش می‌برد. در شرایط کنونی که افغانستان مورد تاخت‌وتاز اشغال‌گران امپریالیست قرار گرفته و اشغال شده است، تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی (رژیم دست‌نشانده، تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان) تضاد عمده بوده و بقیه تضادها به شمول تضاد طبقاتی به ردیف دوم قرار می‌گیرد. در اینجاست که حزب ما تضاد با طالبان را به عنوان تضاد درجه دوم و فرعی نشانی نموده و مبارزاتش با طالبان را به عنوان مبارزه غیر قابل انصراف اما غیر عمده پیش می‌برد.

ما در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان (شعله جاوید) این مبارزه را به خوبی پیش برده ایم و حتی

هر کمونیست در صورتی که مرتد نگردیده باشد به خوبی در مورد نهضت‌های ملی کشورهای مستعمره علیه اشغال‌گران امپریالیست آگاهی دارد و می‌داند که این جنبش‌ها چه مسیری را می‌پیماید، بناءً هیچ‌گاهی در این نهضت‌ها حل نمی‌گردد و به آن رنگ کمونیزم را نمی‌زند، بلکه تلاش می‌ورزد تا از طریق برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست راه تکامل آینده این نهضت‌ها را ترسیم نماید.

حزب ما در شماره چهارم شعله جاوید دور چهارم، گذشته نیروی چپ افغانستان را دقیقاً تحلیل نموده و جنبه‌های منفی اشتراک شان را در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم روس مورد انتقاد قرار داده است. یکی از مشکلات تمام نیروهای انقلابی در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم روس این بود که در جنبش مقاومت حل گردیده و تحت رهبری احزاب اسلامی حرکت نمودند. نه تنها این کار را کردند بلکه بعضی از سازمان‌ها مانند "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" تحت تأثیر "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" قرار گرفته که با دل‌وجان آن را پذیرفتند.

در آن زمان "سازمان رهایی افغانستان" یک دنده از احزاب مذهبی و حتی از حل شدن در آن‌ها دفاع می‌نمود و این حرکتش را مارکسیستی - لنینیستی توجیه می‌کرد. به بحث "سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست توجه نمایید:

خابین‌ترین افراد (شاه شجاع سوم) کمپاین انتخاباتی راه انداخته است. «لژوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع قرون وسطایی که در کشورهای عقب‌مانده صاحب نفوذ هستند» به این معنی نیست که تضاد عمده را فراموش نمود، آن را جایگزین تضاد عمده نمود و در صف اشغال‌گران و خابین ملی قرار گرفت. بلکه به این معنی است که مبارزه علیه این قشر در زمان اشغال کشور به عنوان دشمن غیر عمده ضروری و الزامی است. حتی در زمانی که کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی است باید این مبارزه را در تابعیت از مبارزه طبقاتی پیش برد.

حزب ما هیچ وقت این مبارزه را به عنوان مبارزه علیه دشمن غیر عمده به فراموشی نسپرده و به خوبی تا کنون پیش برده است. در زمانی که چین مورد تجاوز و اشغال‌گری جاپان قرار گرفت مانوتسه‌دون به صراحت اعلام نمود که:

«امپریالیست‌های جاپان، ایتالیا... دشمنان عمده ما هستند نه ارتجاع داخلی.» هدف مانوتسه‌دون از ارتجاع داخلی کیانند؟ این موضوع ضرورت به تفصیل ندارد، زیرا روشن است که هدف مانوتسه‌دون از ارتجاع داخلی آن مرتجعینی اند که علیه اشغال‌گران جاپانی ایستاده اند، که حتی سر سخنان ضد کمونیست را نیز در برمی‌گیرد. ما این بحث را بعداً از قول مانوتسه‌دون به‌تر خواهیم شگافت و تحریف صریح و آشکار مانوئیزم "سازمان رهایی" را نشان خواهیم داد.

که در جنگ مقاومت شرکت کند جز خلق به شمار می‌رود. در جنبش مارکسیستی کشور ما دو گرایش در مورد خصوصیات مذهبی ملی و جنبش عمومی ملت دیده می‌شود که این دو گرایش "چپ" و راست می‌باشد که علی‌الرغم غیر سیستماتیک بودن و تعدیل آن به مشی سیاسی دقیق به نحوی از انحا وجود دارد و این‌جا و آن‌جا تبارز می‌کند، که اینجا اشاره ای بدان‌ها می‌شود:

هر دو گرایش محصول شرایط عینی است که در آن جنبش ملی توده‌ها شدیداً متأثر است از مذهب، گرایش "چپ" مارکسیزم را در تضاد با جنبش ملی مذهبی کنونی می‌بیند و آن را غیرقابل انطباق با واقعیت عینی می‌داند. این گرایش هر گونه انعطاف در سبک کار و تاکتیک را در این جنبش عدول از مارکسیزم دانسته و هر گونه وحدت با نیروهای مذهبی این جنبش را سازش در اصول می‌داند. (تاکید از ماست) این گرایش طرفدار کمونیزم "ناب"، "نیروهای ناب انقلاب" و "انقلاب ناب" است. نتیجه عملی این گرایش به افراد کشیدن جنبش مارکسیستی از جنبش توده‌ها است - تجرید جنبش مارکسیستی و نفی آن زمینه‌هایی که امکانات گسترش پایه توده‌یی را فراهم می‌سازد و بالاخره نفی سیاست جبهه واحد است. این گرایش ظاهراً فقط به ایجاد حزب طبقه کارگر فکر می‌کند در حالی که ایجاد حزب را در رابطه با جبهه واحد و جنبش توده‌ها نمی‌بیند. این گرایش اسلام را فقط به مثابه ایدئولوژی فیودالیزم در نظر دارد و جنبه‌های ضد امپریالیستی (تاکید

«مزدوران روس، تروتسکیست‌ها و سایر منحرفین و کلیه دشمنان مردم و مارکسیزم، جنبش قهرمانه ما را با انواع اتهامات محکوم می‌کنند. این پدیده ای بدی نیست زیرا اصالت جنبش ملی ما را می‌رساند. اما ناشی از خراب‌کاری و لجن‌پراگنی آن‌ها در صفوف مردم نظریاتی این‌جا و آن‌جا سر می‌زنند و کسانی مدعی می‌شوند که گویا چون در جنبش کنونی افغانستان فیودال‌ها، منتفدین و روحانیت شرکت دارند بناءً این جنبش مترقی نه بلکه ارتجاعی است. آن‌ها اوضاع در مجموع را به فراموشی می‌سپارند. آن‌ها جهت اصلی و عمده (تاکید از ماست) تاریخی این جنبش را که ضد بیگانه و یک امپریالیزم مهاجم است در نظر ندارند. شرکت فیودال‌ها ماهیت و جهت عمده این جنبش عظیم را تغییر نمی‌دهد. بسیاری از فیودال‌ها در طول تاریخ کشور ما و سایر انقلابات آزادی‌بخش شرکت نموده اند و چون آن‌ها در این مرحله ضد امپریالیزم و تجاوز بیگانه بوده و نقش مثبت داشته اند، بناءً شرکت فیودال‌ها در جنبش مقاومت ماهیت اصلی این جنبش بزرگ را به هیچ صورت تغییر نمی‌دهد. در یک جنبش بزرگ ضد تجاوز بیگانه مهم نیست که چه طبقه و چه قشری شرکت‌دهی و رهبری را دارند. مهم آنست که این جنبش ضد امپریالیزم مهاجم و متعرض بیگانه است یا خیر؟ آن را ضربه می‌زنند یا خیر؟ اگر چنین باشد پس استقلال‌طلبانه است و در جهت کسب آزادی ملی است. جهت عمده جنبش ملت ما نیز چنین است. (تاکید از "مشعل‌رهای" است) هر فردی

عمیق شویم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که نه تنها آن مقاومت را مترقی می‌خواند بل که آن را آزادی‌بخش می‌گوید و بدتر از همه "وحدت با نیروهای جهادی" را تایید نموده و با وجودی که این جنبش را "از لحاظ ذهنی ضد کمونیزم" بررسی می‌کند اما آن را ضد کمونیزم نمی‌داند و معتقد بوده است که این جنبش «نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد.»!

"سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم هزاران نسخه از مقاله مانوتسه‌دون (در باره سیاست) را چاپ و توضیح نمود. این بدان معنی نبود که "سازمان رهایی افغانستان" اعتقادی به مانونیزم داشت، بلکه به این منظور بود تا نسلی را بفریبد که «شعار ضد "کمونیزم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد» این سازمان در آن زمان به این طریق دست به تحریف مارکسیزم - لنیزم - مانونیزم می‌زد و فعلاً به شکل دیگری یعنی به شکل ظاهراً چپ روانه دست به این کار می‌زند.

به خوبی دیده می‌شود که سرشت و ماهیت ذاتی "سازمان رهایی افغانستان" با تسلیمی و انقیادپذیری گره خورده است. این سازمان در آن زمان وحدت با نیروهای مذهبی جهادی را مطلق می‌نمود و در این زمان مبارزه با نیروهای مذهبی طالب را مطلق نموده است. این سازمان هیچ گاهی ننوانسته هر دو جهت تضاد (مبارزه و

از ماست) آنرا فراموش می‌کند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن جنبش در تضاد ملاحظه می‌کند. خلاصه این گرایش با دگم خود یک برخورد "چپ" را برگزیده و از واقعیات عینی به دور شده و دچار ایده‌آلیزم تاریخی و سوبژکتویزم می‌گردد. این گرایش محصول آغاز دوران جنبش مذهبی توده‌ها است. (زمانی که سازمان ما با نیروهای اسلامی مبارز "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" را ساخت عناصر و دسته‌هایی از جنبش یکسره این سیاست را دنباله‌روی، سازش‌کاری و عدول از اصول می‌پنداشتند. (تاکید از ماست) ولی به تدریج با پیش‌رفت زمان این گرایش کاهش یافته اما در اشکال مختلف دیگری تبارز یافت... اما از نظر عینی جنبش ملت ما بر ضد تجاوز بیگانه و بیگانه پرستان مزدور است (تاکید از مشعل رهایی است) که بر حسب خیانت رویونیست‌ها و عدم پیوند عمیق مارکسیست‌ها با توده‌ها (که قادر نیستند تفاوت میان م. ل های واقعی و مزدوران یک امپریالیزم متجاوز را درک کنند) از نظر ذهنی در شکل ضد "کمونیزم" تجلی یافته است. با در نظر داشت این نکته روشن می‌گردد که شعار ضد "کمونیزم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد.» (سازمان رهایی - مشعل رهایی - صفحات 66 - 67 و 68) تاکید از ماست.

هرگاه به نقل‌قول طویل "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست روس

رویزیونیستی سه جهانی و پذیرفتن "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" به این اعتقاد رسیده بود که مهم نیست "جبهه متحد ملی" را چه قشر و طبقه ای رهبری می‌کند. این طرح جداً با اصول مانوئیستی جبهه متحد ملی در تضاد است. بنائاً در آن زمان "سازمان رهایی افغانستان"، مانند امروز، در انحراف عمیق ایدئولوژیک - سیاسی غرق بود. این سازمان در آن زمان تضاد عمده کشور را در نظر داشت، اما تضادهای غیر عمده (مبارزه طبقاتی و لزوم مبارزه علیه فیودالیزم، بنیادگرایی و غیره) را فراموش نموده بود. برین مبنا وحدت با نیروهای مذهبی جهادی را می‌دید و مبارزه علیه شان را فراموش نموده بود. این امر باعث گردید که تن به تسلیمی طبقاتی بدهد. این تسلیمی تا زمان پیروزی جهادی‌ها به طور قطع ادامه داشت. و امروز برعکس، تضاد عمده کشور را فراموش نموده و روی تضادهای غیر عمده پافشاری دارد. این چرخش 180 درجه‌یی باعث گردیده تا تن به تسلیمی ملی در برابر اشغال‌گران امپریالیست بدهد.

چرا چنین شد؟ در زمان اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیست‌ها، ارباب شان (رویزیونیست‌های سه‌جهانی حاکم بر چین) از احزاب جهادی علیه سوسیال‌امپریالیزم حمایت می‌نمود، ولی پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی عمدتاً در تبنانی با اشغال‌گران و رژیم قرار گرفت. به همین سبب "سازمان رهایی افغانستان" نیز در تبنانی با آن‌ها قرار رفت. امروز در افغانستان در تبنانی با اشغال‌گران

وحدت) را از هم تفکیک نموده و مطابق به بر خورد مانوئیستی آن‌ها را تجزیه و تحلیل نماید. سازمانی که کل حیات سیاسی اش با انحراف و ارتداد عمیق ایدئولوژیک - سیاسی گره خورده باشد هرگز توانایی تحلیل و تجزیه تضادها را نخواهد داشت. "سازمان رهایی افغانستان" در لفظ صحبت از مارکسیزم - لنینیسم می‌نماید، اما در حقیقت خلاف آن در حرکت بوده و هست و مارکس و لنین را برای کوبیدن مارکسیزم - لنینیسم به کار می‌گیرد. طوری که دیده می‌شود این سازمان به ایجاد حزب کمونیست از دیدگاه اصولی اعتقادی ندارد، بلکه می‌خواهد حزب به اصطلاح کمونیست را از طریق جبهه بسازد.

«بنائاً اگر گروه‌ها خواستار کار توده‌ای هستند ناگزیرند در مبارزه مسلحانه توده‌ها شرکت کنند و سیاست جبهه واحدی را در پیش گیرند و در جریان فعالیت توده‌ای متحد شده و حزب طبقه کارگر را بسازند.» (مشعل رهایی - صفحه 51 - تأکیدات از ماست)

در این جا عمق انحراف ایدئولوژیک - سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی عیان است. این سازمان اصل و اساس اصول مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی، حزب کمونیست - ارتش توده‌یی و جبهه متحد ملی را معکوس نموده است. بدون حزب کمونیست نمی‌توان ارتش توده‌یی را ساخت و بدون حزب کمونیست و ارتش توده‌یی هیچ نیرویی قادر به رهبری توده‌ها در جبهه متحد ملی نخواهد بود. "سازمان رهایی افغانستان" با پیروی از مشی

دامی که اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای شان گسترده است بر حذر سازد.

عوام‌فریبان تسلیم‌شده و تسلیم‌طلب کسانی اند که برای دایمی ساختن انقیاد کشور و مردمان کشور تقلا دارند. باید به طور جدی با چنین عوام‌فریبانی مبارزه نمود و نیت حقیقی شان را برملا ساخت. بی‌جهت نبوده که لنین از تکرار چنین مسایلی احساس خستگی نمی‌نمود:

«من هرگز از تکرار این که عوام‌فریبان بدترین دشمنان طبقه کارگرند خسته نخواهم شد. این که گفته می‌شود بدترین بدان علت است که آن‌ها محرک غریزه‌های ناپسند در جماعت می‌باشند و برای کارگران عقب‌مانده میسر نیست این دشمنان را که به سمت دوستان آن‌ها به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند.

بدترین بدان علت است که در دوران پراگندگی و تزلزل، در دورانی که جنبش ما تازه دارد سروصورت به خود می‌گیرد چیزی آسان‌تر از آن نیست که جماعت را عوام‌فریبانه به راهی سوق دهند که بعدها فقط تلخ‌ترین آزمایش‌ها می‌تواند وی را به خطای خویش آگاه سازد. به این جهت است که شعار کنونی يك نفر سوسیال دموکرات فعلی روس باید مبارزه قطعی خواه علیه "سوابودا" باشد که به درجه عوام‌فریبی تنزل می‌نماید و خواه "راپوچیہ دلو" که نیز به درجه عوام‌فریبی تنزل می‌نماید.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - چه باید کرد - صفحه 120)

بحث لنین در حقیقت به خوبی بیان‌گر اوضاع کنونی جامعه ماست. ما به خوبی

و رژیم پوشالی قرارداد. اگر ارباب شان از این تبتانی دست بردارند، "سازمان رهایی افغانستان" نیز به همان تناسب جبهه عوض خواهد نمود.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان جنگ علیه سوسیال‌امپریالیزم را به عنوان یک جنگ مقاومت می‌شناسد و معتقد است که ضد اشغال و خائنین ملی بود، اما وحدت و سازش با ایشان را مردود می‌داند و هیچ‌گاه معتقد نبوده و نیست که آن مقاومت کاملاً ضد امپریالیزم بوده و «راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌ساخت» همان طوری که امروز در مقابل مقاومت طالبان در برابر اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی چنین اعتقادی ندارد.

حزب ما در شرایط کنونی به خوبی توانسته است که شرایط عینی را تجزیه و تحلیل نموده و هر یک از تضادها را در جای‌گاه‌اش قرار دهد و بر مبنای این تجزیه و تحلیل استراتژی و تاکتیک‌های مبارزاتی خویش را معین نماید. اساس‌نامه حزب ما گویای این حقیقت است. حزب ما موظف است تا هر گونه حرکت‌های تسلیم‌شدگان، تسلیم‌طلبان و انقیاد طلبانه "سازمان رهایی افغانستان" و "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" را فاش و برملا سازد و سعی می‌کند نیت حقیقی شان را به نسل جوان و طبقه کارگر افغانستان بفهماند. حزب ما هم چنین موظف است هر گونه نغمه‌های آشتی طلبانه و "هم‌آهنگی طلبانه" با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را فاش و برملا سازد. حزب ما موظف است که در شرایط کنونی نسل جوان و کارگران را از

به طور اعم که عبارتست از منافع طبقه حاکمه. ثالثاً به همین سان صریحاً مجراً ساختن ملل ستمکش، وابسته و نامتساوی حقوق از ملل ستمگر، استثمارگر و کامل حقوق برخلاف اکاذیب بورژوا دموکراتیک که به وسیله آن اسارت مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم اهالی زمین توسط اقلیت ناچیز از کشورهای سرمایه داری پیشرو و بسیار ثروت مند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایه مالی و امپریالیزم است پرده پوشی می‌گردد.»

در ماده سوم جنگ امپریالیستی 1914 - 1918 و قراردادهای تحمیلی و ورشکستگی اوهام ملی - خرده بورژوایی را افشا می‌سازد. به همین ترتیب در ماده چهارم پیرامون سیاست کمینترن در باره مسئله ملی و مستعمراتی و در ماده پنجم پیرامون دیکتاتوری پرولتاریا و به همین ترتیب در ماده‌های ششم، هفتم و هشتم سیاست کمینترن را و در ماده نهم در رشته مناسبات داخلی صحبت می‌کند و تأکید می‌ورزد که:

«احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت‌های ترویجی و تبلیعی خود - خواه از پشت تربیون پارلمان و خواه در خارج آن نقض دائمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیه کشورهای سرمایه داری، یعنی عملی را که علی‌الرغم قوانین اساسی "دموکراتیک" آنان انجام می‌گیرد، پیوسته افشا سازند، بلکه هم چنین باید اولاً به طور دایم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تأمین

مشاهده می‌کنیم در شرایطی که نیروی انقلابی کشور با طرح برنامه مارکسیستی-لنینیستی-مانویستی و شعار تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی وارد میدان گردیده، "سازمان رهایی افغانستان"، "حزب آزادیخواهان مردم افغانستان" و بقیه تسلیم‌شدگان تسلیم‌طلبان مردم و نسل جوان را به سمتی سوق می‌دهند که با تلخ‌ترین نتایج می‌توانند به اشتباه خود پی‌ببرند. همان طوری که این تلخ‌ترین نتایج در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران روسی را با گوشت و پوست خود لمس نمودند. لذا باید با این عوام‌فریبان به عنوان یکی از دشمنان نسل جوان و طبقه کارگر مبارزه نمود.

برگردیم به اصل مطلب یعنی بیان نقل قول لنین توسط "سازمان رهایی افغانستان":

لنین در "طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" 12 ماده را طرح نموده است. لنین در ماده اول خاصیت جعلی دموکراسی بورژوایی امپریالیستی را توضیح می‌دهد و در ماده دوم از احزاب کمونیست می‌خواهد که: «بر وفق وظیفه اساسی خود برای مبارزه علیه دموکراسی بورژوایی و افشاء اکاذیب سالوسانه آن باید در مورد مسئله ملی نیز آن چه را که در رأس مسایل قرار می‌دهد عبارت باشد از: اولاً در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی. ثانیاً جدا کردن صریح منافع طبقات ستمکش یعنی زحمت‌کشان و استثمارشوندگان از مفهوم کلی منافع ملت

رہایی افغانستان" از شش مطلب سه موضوع را از قلم انداخته است. تذکار مادہ یازدهم و ہم چنین مطالب فوق الذکر بہ خوبی ماہیت تقلب کارانہ و تحریف گرایانہ "سازمان رہایی افغانستان" را بہ نمایش می گذارد.

«11: در مورد کشورها و ملت هایی کہ در حالت عقب ماندگی بیش تری هستند و مناسبات فیودالی پاتریارکال و مناسبات دهقانی پاتریارکال در آنہا تفوق دارد، باید بہ ویژہ این نکات را در نظر داشت:

نخست، لزوم کمک ہمہ احزاب کمونیست بہ جنبش های رہایی بخش بورژوا-دموکراتیک در این کشورها. وظیفہ بذل مجددانہ ترین کمک ها در وهلہ اول بہ عہدہ کارگران آن کشوریست کہ ملت عقب مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابستہ است؛

دوم، لزوم مبارزہ علیہ روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی کہ در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ هستند؛ سوم، لزوم مبارزہ علیہ پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن، کہ می کوشند جنبش رہانی بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خانہا و ملاکین و آخوندها و غیرہ توأم سازند؛

چهارم، لزوم یشتی بانی از جنبش اختصاصاً دهقانی در کشورهای عقب مانده بر ضد ملاکین و زمین داران بزرگ و بر ضد ہر گونه مظاهر یا بقایای فیودالیزم و کوشش برای دادن انقلابی ترین جنبہها بہ جنبش دهقانی در عین عملی ساختن اتحاد حتی الامکان محکم تر پرولتاریای

نماید و برای این کار ابتدا پرولترها و سپس تمام تودہ زحمت کش را در مبارزہ علیہ بورژوازی متحد می کند. ... ثالثاً تمام احزاب کمونیست باید بہ جنبش انقلابی ملل وابستہ یا غیر کامل الحقوقی (مثلاً ایرلندی ها، سیاہان امریکا و غیرہ) و مستعمرات مستقیماً کمک نمایند. بدون این شرط بہ ویژہ مہم اخیر، مبارزہ علیہ ستمگری بر ملل وابستہ و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان بہ جدا شدن و تشکیل دولت جداگانہ شعاری دروغین باقی خواهد ماند. همان گونه کہ ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده می کنیم.»

در مادہ دہم بحث انترناسیولیزم در گفتار و تعویض آن در کردار را دارد و در مادہ 11، شش مطلب را مطرح نموده کہ "سازمان رہایی افغانستان" اشارہ بہ سہ مطلب آن دارد. یعنی مطلب دوم، سوم و پنجم. مطلب اول، چهارم و ششم را چون مطابق ذوق و علاقہ اش نبوده از نظر انداختہ است. طوری کہ دیدہ می شود "سازمان رہایی افغانستان" نہ تنها بہ این سہ مسئلہ توجہ نکرده بلکہ خواستہ تا بحث لنین را در مورد "طرح اولیہ تڑہای مربوط بہ مسئلہ ملی و مستعمراتی" بطور کامل وارونہ جلوه دہد. و از مبارزہ علیہ ستمگری ملی اشغال گران کہ نقش عمدہ را در بحث لنین می سازد بہ مبارزہ علیہ روحانیون و سایر نیروہای مرتجع کہ نقش فرعی را بازی می کند تقلیل دہد.

در این جا مجبوریم مادہ 11 را تماماً نقل نماییم تا دیدہ شود کہ چرا "سازمان

دولت‌های دارای استقلال سیاسی، دولت‌هایی تشکیل می‌دهند که از لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابسته آن‌ها هستند؛ در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه دیگری جز اتحاد با جمهوری‌های شوروی وجود ندارد.

12، ستمگری دیرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف، در بین توده‌های زحمتکش کشورهای ستمکش نه تنها بغض و کینه بلکه حس عدم اعتمادی هم نسبت به ملل ستمگر به طور کلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل باقی گذارده است ... ازین جاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیه کشورها مؤظف است نسبت به بقیای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت ستم بوده اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همین سان هم مؤظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشت‌های معینی تن در دهد. بدون مجاهدت داوطلبانه پرولتاریا و سپس هم چنین کلیه توده‌های زحمتکش همه کشورها و ملل همه جهان در راه اتحاد و وحدت ممکن نیست امر پیروزی بر سرمایه‌داری با احراز موفقیت به انجام برسد.» تأکیدات از ماست.

در "طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله ملی و مستعمراتی" که لنین در جون سال 1920 به رشته تحریر در آورده به خوبی می‌توان دید که تأکید عمده لنین روی مستعمرات و شناختن این حق است.

کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و به طور کلی در کشورهای عقب‌مانده؛ به ویژه لازم است تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهایی که مناسبات ماقبل سرمایه داری در آن‌ها تسلط دارد از راه تشکیل "شوراهای دهقانی" و غیره مبانی اساسی شوروی به کار برده شود؛

پنجم، لزوم مبارزه قطعی علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب‌مانده رنگ کمونیزم بزند؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا - دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که عناصر احزاب پرولتاری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح و درک وظایف خاص خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش‌های بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود، تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوایی مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده در اتحاد موقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتاری را، حتی در نطفه‌ی ترین شکل آن بی‌چون و چرا محفوظ دارد؛

ششم؛ لزوم توضیح و افشای پیوسته آن فریبی که دول امپریالیستی در برابر وسیع‌ترین توده‌های زحمتکش همه کشورها و به ویژه کشورهای عقب‌مانده به طور سیستماتیک بدان متوسل می‌شوند. دول امپریالیستی، تحت عنوان تشکیل

چرا "سازمان رهایی افغانستان" این اندرزه‌های لنین را دور انداخته و فقط از تمام این مقاله سه نکته را بیان نموده است. هر کس که موضوع را به دقت مطالعه نماید به آسانی درک می‌کند که هدف "سازمان رهایی افغانستان" از بیان این مطلب اینست که اولاً نشان دهد که طالبان نیروی عقب‌گرا در کشور عقب مانده افغانستان است و ثانیاً جنبش‌شان یک جنبش اسلامی است نه بورژوا دموکراتیک. به این طریق طبق نشخوار اشغال‌گران به نسل جوان و طبقه کارگر افغانستان تفهیم نماید که در افغانستان "جنگ بربریت علیه تمدن" است. بناءً باید علیه بربریت جنگید و با "تمدن" هم‌نوا گردید. این سازمان در شرایط کنونی اعتقاد به جنبش‌های بورژوا-دموکراتیک دارد. به همین علت است که با تحریف گفته‌های رهبران بزرگ پرولتاریا می‌خواهد تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌هایش را مستور نگهدارد.

آیا در شرایط کنونی امکان

دارد بورژوازی جنبش‌های

رهائی‌بخش را رهبری کند؟

طوری که بیان داشتیم "سازمان رهایی افغانستان" هنوز به دوره ای استناد می‌جوید که بورژوازی نقش مترقی را در انقلاب بورژوا - دموکراتیک بازی می‌نمود، به همین لحاظ به گفته‌هایی از مارکس، انگلس، لنین و استالین استناد می‌جوید که در شرایط مترقی بودن بورژوازی گفته

هم چنین به کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان صریحاً می‌گوید هیچ‌گاه دست از تبلیغ و ترویج علیه ستمگری بورژوازی امپریالیستی علیه کشورهای مستعمره و وابسته بر ندارند و پیوسته به افشاری این ستمگری بپردازند و به جنبش‌های رهایی‌بخش کشورهای مستعمره و وابسته کمک کنند. او می‌گوید که این کمک در قدم اول به دوش کمونیست‌های و پرولتاریای آن کشورهایی است که ملل ضعیف را از لحاظ مستعمراتی و مالی وابسته به خود ساخته است. آیا در سرتاسر مقاله "سازمان رهایی افغانستان" یک کلمه از ترویج و تبلیغ علیه اشغال‌گران دیده می‌شود؟ آیا این سازمان در سرتاسر مقاله‌اش یک کلمه در مورد فریب‌کاری اشغال‌گران گفته است؟

با این همه لنین از لزوم مبارزه علیه روحانیون و نیروهای عقب‌گرا در کشورهای وابسته و مستعمره غافل نبوده و به کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان و به خصوص کشورهای ستمکش این هوش‌دار را می‌دهد که از این مبارزه غافل نمانند. به همین علت است که لنین در ماده 12 این تژها به پرولتاریای آگاه کمونیست هوش‌دار می‌دهد که:

«نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت‌ستم بوده اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همین سان هم موظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشته‌های معینی تن در دهد»

رہابی واقعی خلق چین از بردگی دیرینه بدون شوروشوق بزرگ و صادقانه دموکراتیک که تودہ‌های زحمتکش را برانگیخته و آنان را توان اعجاز می‌بخشد و این در هر سطر پلاتفورم سونیات‌سن پیدااست؛ میسر نخواهد بود.» (صفحة ششم مقاله)

به تعقیب این نقل‌قول می‌نویسد که: «همین موضوع را در سال (1913) در "اروپای عقب‌مانده و آسیای پیش‌رو" تصریح می‌دارد.»

لنین در مقاله "اروپای عقب‌مانده و آسیای پیش‌رو" از جنبش‌های بورژوا دموکراتیک و نیرومند صحبت می‌نماید و می‌گوید که: «بورژوازی هنوز به اتفاق مردم بر ضد ارتجاع گام برمی‌دارد.»

چیزی که در این دو نقل‌قول لنین مورد توجه "سازمان رہابی افغانستان" قرار گرفته حمایت لنین از بورژوازی در کشورهای آسیایی است. هرگاه خواننده توجه نماید تاریخ این دو مقاله در سال های 1912 و 1913 می‌باشد. هر دو گفته لنین در آن زمان صحیح بوده است. در آن زمان هنوز بورژوازی در آسیا نیروی مترقی به حساب می‌آمد، اما در زمان کنونی صحت ندارد. هرگاه کسی بخواهد به گفته‌هایی از مارکس و انگلس در زمانی که بورژوازی در کشورهای اروپایی مترقی بود استناد جوید و یا این که به گفته‌هایی از لنین و استالین در زمانی که بورژوازی در کشورهای آسیایی جنبه مترقی داشت و می‌توانست رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک علیه فیودالیزم را به عهده بگیرد استناد نماید، یک

شده است. این سازمان هیچ اعتقادی به این ندارد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری اصلاً بورژوازی دیگر نیروی انقلابی نیست که بتواند انقلاب بورژوا دموکراتیک را به پیروزی برساند. به این قول لنین که توسط "سازمان رہابی افغانستان" نقل گردیده توجه نمایید:

«در مقاله "دموکراسی و ناردونیزم در چین" (1912) منشاء طبقاتی جنبش بورژوا دموکراتیک نو پا را در آسیا به طور کل و در چین به طور اخص تشریح می‌نماید:

"آن چه در غرب فاسد شده، بورژوازی است که هم اکنون با گورکنانش پرولتاریا در گیر است. اما در آسیا هنوز بورژوازی ای وجود دارد که می‌تواند از دموکراسی راستین، رزمنده و پی‌گیر به دفاع برخاسته و رهروان شایسته مردان کبیر عصر روشن‌گری فرانسه و رهبران کبیر اواخر قرن هجدهم باشند.

نماینده یا پای‌گاه اجتماعی این بورژوازی آسیا هنوز مستعد پستی‌بانی از امر تاریخی مترقی، عبارتست از دهقانان، و در کنار آن بورژوازی لیبرالی وجود دارد که لیدرانش نظیر یوان‌شی‌کای قبل از هر چیز مستعد به خیانت اند؛ دیروز آنان از امپراتورترسیده و خود را به پیش می‌انداختند؛ سپس با دیدن نیروهای دموکراسی انقلابی و پیروزی آن، به امپراتور خیانت کردند؛ و فردا طی معامله ای با یک امپراتور قدیم و یا جدید مشروطه خواه؛ به دموکرات‌ها خیانت خواهند کرد.

شایسته مردان کبیر عصر روشنگری در شرایط کنونی در آسیا و اروپا پرولتاریا است. بناءً در کنار این پورژوازی هستند احزاب و سازمان‌هایی که لیدران شان قبل از هر چیز مستعد به خیانت اند. آن‌ها دیروز از ترس سوسیال‌امپریالیزم و مزدورانش خود را به پای رویونیست‌های طبقه حاکمه چین و نیروهای ارتجاعی مذهبی و احزاب جهادی می‌انداختند و امروز از ترس مذهب خود را به پای اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا می‌اندازند. فردا معلوم نیست که در مقابل چه ارتجاعی سر تعظیم فرود آورند.

برای این که مشخص شود که پورژوازی و پرولتاریا چه وقت به عنوان یک طبقه در افغانستان عرض اندام نموده و از زمانی که پا به عرصه وجود گذاشته دارای چه خصوصیتی بوده؛ بد نیست مختصراً اشاره ای به تاریخ افغانستان از زمان اشغال این کشور توسط امپریالیزم انگلیس تا حال بنماییم.

زمانی که افغانستان توسط امپریالیزم انگلیس اشغال گردید جامعه افغانستان یک جامعه فیودالی بود و اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه که انعکاسی از اقتصاد و سیاست آن می‌باشد نیز فیودالی بود. جنبش‌های استقلال طلبانه‌ای که در آن زمان به وقوع پیوست نیز تحت رهبری نیروها و شخصیت‌های فیودال از قبیل میرمسجدی، عبدالله‌اچکزی، ملا مشک عالم... و سرداران محمد زایی قرار داشت. تمام جنبش‌های ضداستعمار انگلیس در آن زمان دارای جنبه مذهبی بود.

رویونیست و البته یک دگمارویونیست است. زیرا بعد از انقلاب اکتوبر به قول مانوتسه‌دون پورژوازی دیگر خصلت انقلابی اش را از دست داده و توان رهبری انقلاب پورژوا - دموکراتیک را ندارد، رسالت این انقلاب به دوش پرولتاریا در کشورهای عقب‌مانده افتاده است.

"سازمان رهایی افغانستان" در این مورد اصلاً تبصره ای نمی‌کند. هر خواننده عاقل درک می‌کند که هدف "سازمان رهایی افغانستان" از بیان دو گفته لنین اینست که چون جنبش طالبان پورژوا- دموکراتیک نیست لذا ارتجاعی و در مقابل پورژوازی "متمدن" قابل حمایت نیست بل که باید از پورژوازی "متمدن" در مقابل طالبان که یک نیروی ارتجاعی قرون وسطایی است دفاع نمود.

استناد "سازمان رهایی افغانستان" به چنین گفته‌هایی بیانگر آنست که هیچ اعتقادی به مانوئیزم که مرحله سوم تکامل مارکسیزم - لنینیزم می‌باشد ندارد. همان طوری که با بی‌اعتنایی از کنار تضاد عمده می‌گذرد با همان بی‌اعتنایی به دموکراسی نوین می‌نگرد. هرگاه کسی به تضاد عمده و دموکراسی نوین اعتقاد داشته باشد هیچ گاهی به چنین گفته‌هایی برای بیان وضعیت کنونی کشور استناد نمی‌جوید.

ما می‌گوییم آن چه که امروز در آسیا هم فاسد شده پورژوازی است که نمی‌تواند «از دموکراسی راستین، رزمنده و پی‌گیر دفاع» نماید. این پورژوازی دیگر «رهروان شایسته مردان کبیر عصر روشنگری فرانسه و رهبران کبیر اواخر قرن هجدهم» نیستند. فقط و فقط رهروان

«اعتراضات سیاسی در لفافه دین وجه مشترک تمام ملت‌ها در مرحله معینی از تکامل آن‌ها است.» (لنین - کلیات آثار - جلد 4 - صفحه 243)

قریب یک قرن سلطه شوم استعماری انگلیس بر افغانستان دوام داشت. در این مدت علاوه بر این که ستمگری طبقه حاکمه پشتون را بر دیگر اقوام و قبایل کم نکرد بلکه آن را شدت بیش‌تری بخشید و به زاینده استعماری انگلیس تبدیل نمود. در این زمان ستمگری طبقه حاکمه ملیت پشتون بر سایر اقوام و قبایل کشور به منظور حفظ حاکمیت ارتجاعی در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هر چه بیشتر اعمال گردید. در زمان امیر عبدالرحمان خان این ستمگری به اوج خود رسید و با قساوت و خون‌ریزی بی‌پایان و غصب ملکیت‌های اقوام و قبایل تحت ستم تبارز نمود؛ با بی‌رحمی خون مردم بیچاره را ریختاند، آن‌ها را در زندان‌های مخوف انداخت و به بیرون از کشور تبعید نمود. تاریخ هیچ‌گاه این اعمال ستم‌گرانه و ددمنشانه، تبعید و به زندان انداختن‌های مردم بیچاره و حتی به بردگی کشاندن برخی از آن‌ها را در دوره سیاه عبدالرحمان خان فراموش نکرده و نخواهد کرد.

برتری‌طلبی طبقه حاکمه پشتون و تحت ستم بودن غیر پشتون‌ها در دوره امانی به سطح ملی ارتقاء یافت. گرچه ستم بردگی بر هزاره‌ها در دوره امانی رسماً غیر

بعد از اشغال افغانستان در سال 1839 میلادی توسط امپریالیزم انگلیس، توده‌های مردم که تن به انقیاد ندادند به مبارزه و پیکار با اشغال‌گران انگلیسی برخاستند. سخن‌گویان ایدیولوژیک این نهضت عمدتاً از طبقه فیودال بود. مبارزات و قیام‌ها عمدتاً از میان دهقانان برخاست، اما آن‌ها در مبارزات و قیام‌های خویش از موضع طبقه فیودال حرکت می‌نمودند، به نظر آن‌ها دفاع از میهن و دفاع از مذهب که سلطه طبقه فیودال را توجیه می‌کرد از هم جدا نبود. به این علت بود که این قیام‌ها از طرف منسوبین هینت حاکمه سلطنتی و فیودالان بزرگ مناطق رهبری می‌گردید. ایده‌های رایج و شایع در هر زمانی عبارت است از ایده‌های طبقه حاکمه.

تمام قیام‌های دهقانی علیه اشغال‌گران رنگ و بوی دینی داشت. در آن زمان مذهب و دین نشانه وحدت در پیکار نهضت‌های ضد انگلیسی به شمار می‌رفت و نمی‌توانست از حصار تنگ مذهب بگذرد.

استعمارگران، هر کشوری را که مستعمره خود می‌ساختند کوشش می‌کردند که احساس حقارت و پستی را در اذهان توده‌های کشورهای مستعمره رسوخ دهند. مردم در مقابل این عمل، عکس‌العمل نشان می‌دادند. وفاداری به اعتقادات دینی یکی از شکل‌های این عکس‌العمل در مقابل استعمارگران بود، زیرا به نظر مردم مسیحیت ایدئولوژی کشورهای استعمارگر به شمار می‌رفت. این موضوع به طور کل در تمام کشورهای اسلامی مصداق می‌یابد.

در وضعیت نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی قرار دارد.

بنا به اعتقاد "سازمان رهایی افغانستان" چون طالبان عقب‌گرا و قرون‌وسطایی‌اند، نه به دموکراسی اعتقاد دارند و نه به آزادی بیان و نه هم به انقلاب بورژوا - دموکراتیک؛ بناءً آن‌ها بدتر از بورژوازی "متمدن" امپریالیستی هستند و باید علیه آن‌ها به عنوان دشمن عمده مبارزه صورت بگیرد. اصل هدف شان اینست تا زمانی که بورژوازی افغانستان در رأس جنبش‌های آزادی‌بخش قرار نگرفته نباید هیچ گونه قیامی را علیه بورژوازی امپریالیستی مورد تائید قرار داد، بلکه بهتر است که به جای مقاومت قسمی طالبان از جنگ بورژوازی "متمدن" امپریالیستی حمایت به عمل آید. این سازمان عملاً در همین مسیر روان است.

اینک می‌بینیم که نین در مورد این بورژوازی "متمدن"، دموکرات و با فرهنگ عالی چه نظری دارد:

«در اروپای متمدن و پیش‌رو، با تکنیک پیش‌رو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه‌جانبه و با مشروطیتش آن لحظه تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمان‌روا، از خوف پرولتاریا که به طور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب‌مانده،

زوال‌یابنده و قرون‌وسطایی
پشتی‌بانی می‌نماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال‌یافته و زوال‌یابنده متحد می‌گردد.» (نین-مجموع

قانونی اعلان گردید، اما شوونیزم ملی و ستم ملی شکل گرفت و به یک تضاد مهم اجتماعی یعنی تضاد بین ملیت ستم‌گر پشتون و ملیت‌های تحت ستم تبدیل گردید.

ستم‌گری ملی در دوره نادر و برادرانش به شکل شدیدتری بر ملیت‌های غیرپشتون اعمال گردید. در این دوره فراگیری زبان پشتو اجباری گردید، در اسناد و رسانه‌های دولتی به شکل بی‌بندوبار آن تبلیغات شوونیزم ملی رواج گسترده یافت. پشتون‌ها را در مناطق ملیت‌های غیر پشتون سکنی گزین ساخته شدند و زمین‌های زیادی از این مناطق در اختیار پشتون‌های ناقل قرار داده شد. حینی که داودخان به صدارت رسید، در پیوند تنگاتنگ با سوسیال‌امپریالیزم نوخاسته شوروی قرار گرفت. در این زمان سرمایه کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال‌امپریالیزم شوروی قویاً به جریان افتاد و این امر موجب شکل‌گیری آشکار دو طبقه جدید یعنی طبقه کارگر و بورژوازی کمپرادور بروکراتیک گردید و تحول افغانستان از یک کشور مستعمراتی- فیودالی به یک کشور نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی که از زمان سلطنت امانی شروع شده بود آشکارا و واضح متبازر گردید.

هم اکنون افغانستان عملاً به دو قسمت تقسیم گردیده است: مناطق تحت اشغال امپریالیستی و ارتجاعی که در وضعیت مستعمراتی- نیمه فیودالی قرار دارد و مناطق تحت نفوذ طالبان که روی هم‌رفته

«1- استالین به عنوان مدافع و ادامه دهنده راه لنین، معرف لنینیسم و مبارزترین تیورین مسئله ملی، در برخورد به جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی، همسان لنین به مسئله ماهیت آن جنبش‌ها بی اعتنا نبوده است و خطر عناصر ارتجاعی و قرون وسطایی و حتی بورژوازی ملی در مبارزات ملل ستم‌دیده، این که مبارزات ضد امپریالیستی به معنی تعطیل مبارزه طبقاتی نیست، ارتباط حیاتی جنبش‌های ضد امپریالیستی با جنبش‌های پرولتاریای جهانی، معیار سنجش جنگ‌ها و سایر مسایل جنبش‌های ملی، در واقع با جمله زیر بر تمام آموزه‌های لنین صحه نهاده و به آن‌ها پایبند بوده است: "مسئله بدین قرار است که آیا امکان‌های انقلابی که در بطون نهضت آزادی‌خواهانه انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه؟ اگر نرسیده است آیا امید اساسی وجود دارد که بتوان از این امکان‌ها برای انقلاب پرولتاریایی استفاده نمود و کشورهای غیرمستقل و مستعمره را از ذخیره ی بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟ لنینیسم به این سوال جواب مثبت می‌دهد، یعنی به وجود امکان‌های انقلابی در بطون نهضت ملی آزادی‌خواهانه معتقد بوده و استفاده از آن‌ها را برای محو دشمن عمومی و سرنگونی امپریالیسم ممکن می‌داند.»

"سازمان رهایی افغانستان" باز هم جمله ذیل را از ادامه گفته استالین حذف نموده است:

مقالات در دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - صفحه 364- (تأکید از ماست)

بگذار که مبلغین بورژوازی اشغال‌گر داد و فریاد سردهند که "طالبان قرون وسطایی" و "تروریست" اند، و اشغال‌گران به خاطر "نجات زنان از چنگال قرون وسطایی‌ها" و "مبارزه علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر" در افغانستان حضور دارند. اما همه به خوبی می‌دانند که بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان امپریالیست‌ها اند و بزرگ‌ترین باندهای سیاه مواد مخدر تحت رهبری ایشان کار می‌کنند. افغانستان، عراق، سوریه ... بخوبی نشان‌دهنده آنست که امپریالیسم با تمام قوا با قرون وسطایی‌ترین و جنایت‌کارترین نیروها و افراد متحد گشته و از آن‌ها حمایت می‌نماید.

این اتحاد به خاطر چیست؟ به خاطر انضمام، فتح و تسخیر کشورهای تحت سلطه، غارت و چپاول منابع طبیعی این کشورها و تسلط بر اوضاع اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی این کشورها. "سازمان رهایی افغانستان" معتقد است که هر مقاومتی باید کشورهای مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی تبدیل نماید، در غیر این صورت مقاومت علیه بورژوازی امپریالیستی بی‌معناست و به گفته‌ای از استالین متوسل می‌شود. به این گفته توجه نمایید:

«عده ای از چپ‌ها با اتکا به نقل مشهوری از استالین: "راجع به اصول لنینیسم" می‌خواهند دفاع از طالبان را توجیه نمایند که به دلایل ذیل مردود است:

است. در افغانستان اشغال شده شوق زندگی، صلح و آزادی در ذهنیت توده‌ها بیدار گردیده، اما با کمال تأسف نبروهای ملی - دموکراتیک نوین و مانوئیست که بتواند این علایق توده‌ها را سمت و سوی انقلابی و دموکراتیک بدهد بسیار بسیار ضعیف هستند. در چنین شرایطی به خوبی مشاهده می‌کنیم که بورژوازی افغانستان به اتفاق رژیم دست‌نشانده همگام با اشغال‌گران امپریالیست گام برمی‌دارد. در غارت، چپاول و استثمار مضاعف طبقه کارگر با رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران هم‌دست گردیده است. این بورژوازی علناً علیه منافع آزادی، وطن، زبان و ملت خود برخاسته و به آن خیانت می‌کند. ما شاهدیم که بورژوازی افغانستان ارتش اشغال‌گران را به کمک می‌طلبد تا هم‌وطنانش یعنی خلق زحمت‌کش را به خاک و خون کشد.

در مقابل این ددمنشی توده‌های زحمت‌کش جسارت نموده که در مقابل اشغال کشور بایستند. البته محرک عمده و عینی این مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت مستعمراتی و دست‌نشانده‌گری رژیم پوشالی است. همین وضعیت باعث گردیده که احساسات استقلال طلبانه توده‌های زحمت‌کش علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را برانگیزد و آن‌ها را به میدان جنگ بکشد.

به دلیل ضعف مفرط نبروهای ملی - دموکراتیک نوین و مانوئیست‌ها و آمادگی‌های قبلی رهبری طالبان در استفاده ازین وضعیت، آن‌ها توانستند از این

«مکانیزم ترقی امپریالیزم، جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه، تماماً استنتاج‌های لنینیزم را در این خصوص تایید می‌نماید.»

این بحث نادرست است. چنین چیزی ممکن است ولی نه همیشه. پرهان استالین در آن زمان از روی جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک روسیه و به خصوص انقلاب اکتوبر استنتاج گردیده است. اما در شرایط کنونی جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی امکان پذیر نیست. رسالت انقلاب بورژوا - دموکراتیک بعد از انقلاب اکتوبر به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار گرفته است.

در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، بورژوازی در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی یا مستعمره - نیمه فیودالی عمدتاً استقلالیت خویش را از دست داده و به مثابه بورژوازی کمپرادور و در پیوند تنگاتنگ با فیودالیزم در وابستگی کامل به امپریالیزم قرار گرفته است. بورژوازی ملی در این دوران کاملاً در حالت نوسان قرار دارد، زیرا از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار دارد و از سوی دیگر از انقلاب می‌ترسد. این خصلت دوگانه به آن حالت نوسانی بخشیده و در زمان اوج‌گیری مقاومت ضد امپریالیستی منافعش را در مقاومت ضد امپریالیزم می‌بیند و به طرف آن جلب می‌شود. به همین خاطر است که ایجاد جبهه متحد با بورژوازی ملی امکان پذیر است. اما این بورژوازی دیگر نقش رهبری کننده خود در انقلاب را از دست داده

جنگ مردمی و از لحاظ برنامه و دورنمای سیاسی یک جنگ انقلابی نیز هست.

بدون چنین مقاومتی هیچ‌گاه کشورهای مستعمره برای استخلاص از استعمار «از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل» نمی‌شود، چنانچه افغانستان در زمان استرداد استقلال از انگلیس به این ذخیره‌گاه تبدیل نشد و به همین ترتیب بعد از اخراج نیروهای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست چنین نشد. هر گاه طالبان موفق شوند که اشغال‌گران را از کشور بیرون نموده و قدرت دولتی را قبضه نمایند با آن هم این کشور «از ذخیره بورژوازی امپریالیستی» بیرون نمی‌شود. زیرا بعد از اخراج اشغال‌گران، کشور از حالت مستعمره - نیمه فیودالی به نیمه مستعمره - نیمه فیودالی تبدیل می‌گردد که در وابستگی با امپریالیزم قرار می‌گیرد.

در شرایط کنونی بزرگ‌ترین مصیبت آن است که تعدادی از احزاب و سازمان‌های تسلیم‌شده مانند "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" و "سازمان رهایی افغانستان" خود را شعله‌یی می‌نامند و در لفظ از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مانوتسه‌دون دم می‌زنند، اما عملاً مانند بورژوازی با رژیم پوشالی در یک صف قرار گرفته و از شوونیسم عظمت طلبانه بورژوازی امپریالیستی به دفاع برخاسته، حق جدا شدن افغانستان از سلطه اشغال‌گران امپریالیست را به رسمیت نمی‌شناسند و برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور فعلاً سخت سرگرم کارزار انتخاباتی اند.

احساسات توده‌ها حداکثر استفاده را ببرند و آن‌ها را به طرف خود بکشانند، سازماندهی و بسیج نمایند و تحت رهبری خود در آورند. این وضعیت باعث گردیده که طالبان به شکل انحصاری مقاومت جنگی علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را قبضه و کنترل نمایند.

شرایط عینی کنونی بیان‌گر این مطلب است که نیروهای ملی - دموکراتیک نوین و مانوئیست نسبت به چند سال قبل از وضعیت به‌تری برخوردارند. این نیروها به شرط آمادگی شان امید است که هرچه زودتر برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی بگیرند و مهر مقاومت ملی مردمی و انقلابی را بر جنگ کنونی بزنند. وقتی چنین مقاومتی برپا شود نه تنها می‌توان گفت که: «وجود امکان‌های انقلابی در بطن» آن نهفته است بلکه این مقاومت بخشی از انقلاب پرولتاریای جهانی خواهد بود. زیرا این مقاومت یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی است که تامین کننده منافع توده‌هاست و به اخراج اشغال‌گران امپریالیست و پیروزی انقلاب ملی متوقف نمی‌گردد بلکه تا پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک نوین پیش می‌رود و پس از آن به سرعت به طرف سوسیالیزم حرکت می‌نماید. به این ترتیب در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خود به مثابه بخشی از انقلاب دموکراتیک نوین در کشور پیش می‌رود و علی‌رغم عمده بودن جنبه ملی آن یک جنگ صرفاً ملی نیست بلکه در عین حال از لحاظ بافت طبقاتی یک

کسانی که به بهانه "قرون وسطایی" بودن طالبان در صف اشغال‌گران بایستند و برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور کمپاین‌های انتخاباتی راه اندازی نمایند جنایت‌کار محض و خائنین ملی محسوب می‌شوند.

جنگ قسمی ارتجاعی طالبان با تمام تاروپود وابستگی اش جنگی است علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی. این جنگ به خاطر قسمی و ارتجاعی بودنش تأمین‌کننده منافع توده‌ها نیست. با آن هم ما طالبان را با اشغال‌گران در یک صف قرار نمی‌دهیم و به عنوان دشمن عمده قلمداد نمی‌کنیم بلکه در صف دشمنان غیر عمده قرار می‌دهیم. طوری که بارها گفته ایم تقسیم دشمن در شرایط کنونی به عمده و غیر عمده به معنی چشم پوشی از مبارزه علیه دشمن غیر عمده نیست. شعله جاوید، ارگان مرکزی حزب، بیان‌گر این حقیقت است.

حزب ما معتقد است جنگ مقاومتی تأمین‌کننده منافع توده‌های زحمت‌کش افغانستان است که یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی باشد. این موضوع به طور مداوم در صفحات شعله جاوید انعکاس یافته است و مقدم بر آن در اساس‌نامه حزب مورد تأکید قرار گرفته است.

"سازمان‌های افغانستان" استالین را «به عنوان مدافع و ادامه دهنده راه نلین» می‌ستاید. باید از "سازمان‌های افغانستان" سوال نمود، زمانی که سند "برخی از مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" را می‌نوشتید، این موضوع را می‌دانستید که

اشغال‌گران امپریالیست نه تنها در افغانستان با اکثریت نیروهای مرتجع، جنایت‌کار و قرون وسطایی متحد گردیده و از آن‌ها حمایت می‌کنند، بلکه در عراق، سوریه، نیز همین کار را انجام می‌دهند. بناءً به هیچ عنوان صحیح نیست که حق تعیین سرنوشت را چیزی جز حق جدا شدن بدانیم.

نفی مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، آن را بدتر از جنگ اشغال‌گران امپریالیست دانستن و در ردیف دشمنان عمده قرار دادن و هم چنین نفی جدا شدن افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران از لحاظ اصول مانوئیستی غلط و از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با انقیادطلبی و تسلیم‌شدن به اشغال‌گران امپریالیست.

جنگی که امروز از طرف اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا به راه افتاده جنگی است تحمیلی، ارتجاعی و برده‌کننده، کسانی که در این صف ایستاده اند و شعار "آزادی زنان از قید اسارت طالبان"، "مبارزه علیه تروریسم" و "دفاع از میهن" را در زیر بیرق اشغال‌گران سر می‌دهند، خدمت‌گزاران صدیق اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی اند. جنگ اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا برای بلعیدن کامل افغانستان و به انقیاد در آوردن کامل مردمان این کشور است. این جنگ تحمیلی به هیچ وجه در برگیرنده منافع توده‌های زحمت‌کش نبوده و نیست، این جنگ به خاطر تأمین منافع اشغال‌گران و خائنین ملی طراحی و به پیش برده می‌شود.

تعیین سر نوشت صحبت می‌نماید کاملاً از حق جدایی صحبت می‌کند و حکم می‌کند که هر ملت حق دارد که از ملت غیر خودی جدا شود. زمانی که از نهضت‌های ملی صحبت می‌کند هدفش نهضت‌های بورژوا - دموکراتیک است. به این نقل قول لنین توجه نمایید:

«مبارزه ملی، قیام ملی، جدا شدن ملی در عصر امپریالیزم کاملاً "تحقق پذیراند" و واقعاً صورت می‌گیرند و حتی دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرند، زیرا امپریالیزم رشد سرمایه‌داری و رشد گرایش‌های دموکراتیک در توده‌های مردم را متوقف نمی‌سازد، بلکه آنتاگونیسم بین این کوشش‌های دموکراتیک و تمایل ضد دموکراتیک تراست‌ها را تشدید می‌سازد» (لنین - در باره کاریکاتوری از مارکسیزم و اکونومیسم اقتصادی - اگست - اکتوبر 1919 - تأکید روی کلمات از لنین است)

«جنگ‌ها دو نوع است:

الف، جنگ‌های عادلانه که برای تصرف خاک بیگانه نیست، جنگ آزادی‌بخش که منظورش یا دفاع ملت از هجوم خارجی و از کوشش‌هایی است که به منظور اسیر کردنش می‌شود و یا آزاد کردن ملت از اسارت سرمایه‌داری و یا بالاخره آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیست‌ها.

ب، جنگ غیرعادلانه، جنگ سلطه جویانه که منظورش استیلا و تحت اسارت در آوردن کشورها و ملل بیگانه است.»
{تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی - صفحه 73 - تأکید از ماست}

«استالین به عنوان مدافع و ادامه دهنده راه لنین، معرف لنینیسم و مبرزترین تیوریسن مسئله ملی، در برخورد به جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی، همسان لنین به مسئله ماهیت آن جنبش‌ها بی‌اعتنا نبوده است» پس چرا در این نوشته به محکوم نمودن استالین و مانوتسه‌دون پرداخته اید؟ یک چیز مشخص است و آن این که در آن زمان به خاطر خوشنودی رویونیست‌های چینی و گرفتن سالانه مبلغ صد هزار دالر امریکایی. امروز به خاطر به انحراف کشاندن نسل جوان و به خاطر خوشنودی اشغال‌گران و گرفتن چند پروژه و سهم شدن در پارلمان و سنا به زیر لوای مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون خزیده و به تحریف شان پرداخته و آن را طوری رنگ آمیزی می‌کنند که مطابق ذوق اشغال‌گران جور شود.

"سازمان رهایی افغانستان" از یکسو تا کنون فرق میان جنبش‌های ملی و حق ملل در تعیین سرنوشت را درک نکرده است و از سوی دیگر نمی‌داند که جنبش‌های ملی (بورژوا - دموکراتیک) زمان مارکس - انگلس و حتی زمانی که لنین و استالین از آن یاد می‌کنند تا زمانی که مانوتسه دون مقوله بورژوا - دموکراتیک نوین را بیان می‌کند از لحاظ کیفی تفاوت بسیار دارد.

بحث "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و "مسئله ملی" دو چیز جداگانه است. لنین در اثر معروفش یعنی "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" هر دو بحث را به میان کشیده است. زمانی که از حق

بماند. مطلب دوم در تضاد با دو نقل قول فوق‌الذکر قرار دارد.

اعتقاد ما اینست که هر جنگی که برای فتح و تسخیر کشور بیگانه نباشد و برای خلاصی کشورهای مستعمره باشد عادلانه است. بناءً ما از هر جنگ عادلانه در مقابل اشغال‌گران امپریالیست ولو قسمی باشد حمایت می‌کنیم. مارکسیست - لنینیست - مانونیست‌ها نمی‌توانند از کنار جنگ‌های عادلانه بگذرند و از آن چشم‌پوشی کنند.

زمانی که لنین و استالین در سال‌های 1912 و 1913 از نهضت‌های ملی (پورژوا - دموکراتیک) صحبت می‌نمایند، به معنی نهضت‌های پورژوا - دموکراتیک تیپ کهن است که در شرایط کنونی امکان وقوع چنین نهضت‌هایی از میان رفته است. سرمایه‌داری در زمان مبارزه با فیودالیزم یک نیروی مترقی بود و ناجی ملل به شمار می‌رفت، اما امروز که بالاترین مرحله رشد خود را احراز نموده به بزرگ‌ترین ستمگر ملت‌ها مبدل گشته و یک نیروی کاملاً ارتجاعی به حساب می‌آید. به این اساس رسالت انقلاب پورژوا - دموکراتیک به دوش طبقه کارگر گذاشته شده است. در چنین مبارزه ای ما دیگر از دو تمایل بحث نمی‌کنیم بل که فقط و فقط و بدون چون و چرا از چنین نهضت‌هایی به عنوان نهضت‌های انقلابی حمایت می‌نماییم. بعد از برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌توان از دو تمایل در مورد پورژوازی ملی آن هم فقط در مورد جبهه متحد ملی بحث نمود.

در گفته لنین به خوبی دیده می‌شود که دو مسئله جداگانه را در کنار هم قرار داده و مورد تائیدش می‌باشد. یکی "مبارزه ملی و قیام ملی" و دیگری "جدایی ملی". لنین هر دو مسئله را در عصر امپریالیزم تحقق پذیر می‌داند. هدف لنین از جدایی ملی طوری که در اثر معروفش "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" مطرح نموده جدایی یک ملت از ملت غیر خودی یا جدایی ملت مستعمره از قید اسارت امپریالیزم می‌باشد.

مطلب مندرج در تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) شوروی به تمام معنی تکمیل کننده و بیان کننده گفته‌های لنین می‌باشد.

تاریخ فقط دو نوع جنگ را سراغ دارد: عادلانه و غیر عادلانه. راه سومی وجود ندارد. جنگی که در شرایط کنونی افغانستان جاری است از این امر مستثنی نیست. به خوبی مشاهده می‌شود که در گفته فوق جنگ کشورهای مستعمره برای «آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیست‌ها» عادلانه نامیده شده است.

اینک از "سازمان رهایی افغانستان" سوال می‌کنیم که جنگ طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست عادلانه است یا خیر؟ اگر جواب آری است، پس به این معنی است که این کشور مستعمره حق دارد از قید اسارت اشغال‌گران جدا شود. و اگر نه است، بدین معنی است که جنگ اشغال‌گران علیه طالبان عادلانه است و افغانستان باید در این اسارت جاودانه

" نخست نکته امتزاج مسئله ملی به عنوان بخشی از مسئله عمومی رهایی مستعمرات به طور کلی می‌باشد... در دوران انترناسیونال دوم تحدید مسئله ملی به یک دایره کوچک مسایل منحصرأ مختص به ملل "متمدن"، امری عادی بود... ده‌ها و صدها میلیون انسان در آسیا و آفریقا که به سخت‌ترین شکل از ستم ملی رنج می‌بردند، قاعدتاً در میدان دید "سوسیالیست‌ها" وجود نداشتند و نمی‌توانستند دریابند که محو ستم در اروپا بدون آزادی خلق‌های مستعمرات در آسیا و آفریقا از ستم امپریالیزم قابل فهم نیست و با هم پیوند ارگانیک دارند. این کمونیست‌ها بودند که نخستین بار پیوند بین مسئله ملی و مستعمرات را آشکار و آن را از لحاظ تیوریک ثابت نموده و پایه فعالیت‌های انقلابی خود قرار دادند...

نکته سوم بر ملا نمودن پیوند ارگانیک بین مسئله ملی و مستعمراتی با مسئله سلطه سرمایه، مسئله واژگونی سرمایه‌داری و مسئله دیکتاتوری پرولتاریایی است... در دوران انترناسیونال دوم... تصور می‌شد که انقلاب پرولتری بدون حل رادیکال مسئله ملی و حل مسئله ملی هم بدون مسئله دیکتاتوری بدون واژگونی سرمایه، و بدون و قبل از انقلاب پرولتری انجام پذیرفتنی است... پیروزی انقلاب پرولتری جهانی فقط در صورتی تضمین شده می‌تواند که پرولتاریا قادر باشد پیکار انقلابی اش را با جنبش رهایی‌بخش توده‌های رنجبر ملل نابرابر و مستعمرات علیه امپریالیزم و برای دیکتاتوری پرولتاریا عجین سازد." آیا

این که کشورهای مستعمره مثل افغانستان با آتش توپخانه و بمباران وحشیانه به دست اشغال‌گران امپریالیست فتح شده و با توده‌های زحمتکش کشورهای مستعمره مثل حیوان برخورد می‌شود دیگر یک امر پوشیده نیست. به همین علت بود که لنین ملت‌ها را به ستمگر و ستمکش تقسیم نمود و گفت که: «سرمایه‌داری از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگترین ستمگر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است»

تقسیم ملت‌ها به ستمگر و ستمکش به خوبی بیان‌گر ماهیت حقیقی امپریالیزم است. این امر واضح و مسلم توسط رویزیونیست‌های وطنی ما کنار گذاشته شده است.

"سازمان رهایی افغانستان" برای مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان و نفی حق جدا شدن افغانستان به چند دلیل دیگر متوسل گردیده تا تثبیت نماید که چون جنگ طالبان بورژوا-دموکراتیک نیست و حتی «امکان‌های انقلابی در بطون» این جنگ وجود ندارد، پس شناسایی حق جدایی افغانستان بی‌مورد و نادرست است. به این بحث شان توجه نمایید:

«2) استالین در مقاله "راجع به طرح مسئله ملی" (1921) نشان می‌دهد که طرح و حل مسئله ملی از دید لنینیزم متفاوت از دید انترناسیونال دوم است و به چهار عنصر اساسی تیوری لنینیستی مسئله ملی اشاره می‌نماید که نکته اول و دوم به اختصار عبارتند از:

افغانستان - مارکس تا مانو و جنبش‌های
ملی - (صفحات 10 - 11 و 12)
بعد از نقل قول‌ها چنین می‌نویسد:

«آیا می‌توان هستری ضد استالین
نداشت ولی انگاشت که اگر او زنده می
بود موجوداتی مثل طالبان نیز به عنوان
"جنبش آزادی‌بخش توده‌ای" مدنظرش
می‌بودند؟ استالین نمی‌توانیست به
"جنبش" مخلوق و چاکر امپریالیزم ارزش
"ملی" و "انقلابی" قایل باشد. اگر جریانی
نظیر طالبان در سال 1920 وجود می‌داشت
استالین بدون تردید به آن به مثابه دست و
دام امپریالیزم برای پیش برد پان‌اسلامیزم
می‌نگریست که لنین آن را افشا نموده
است.»

"سازمان‌های افغانستان" به ما
می‌گوید استالین گفته‌که: «که طرح و حل
مسئله ملی از دید لنینیزم متفاوت از دید
انترناسیونال دوم است.» در این شکی
وجود ندارد. زیرا «لنینیزم این عدم توافق
فاحش را آشکار ساخته و دیوار بین
سیاه‌ها و سفیدها، بین اروپایی‌ها و
آسیایی‌ها و بین بندگان "متمدن" و "غیر
متمدن" ... را فرو ریخت و به این ترتیب
مسئله ملی را با مسئله مستعمرات وصل
نمود.» (مسائل لنینیزم - جلد اول - صفحه
86)

به همین طریق باید گفت که مسئله ملی
در زمان لنین و استالین با مسئله ملی
زمان مانوتسه‌دون متفاوت است.
مانوتسه‌دون جنبش‌های ملی دموکراتیک
کهن را خاتمه یافته تلقی نمود، و با
صراحت بیان داشت که بورژوازی در
کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی و یا

پرولتاریای انقلابی در جهان هست که
بخواهد یا بتواند پیکارش را با طلبه کرام
عجین سازد؟

3) استالین اظهار می‌دارد: لنینیزم «به
وجود امکان انقلابی در بطون نهضت‌های
ملی آزادی‌خواهانه معتقد بوده و استفاده
از آن‌ها را برای محو دشمن عمومی و
سرنگونی امپریالیزم ممکن می‌داند... از
این جاست لزوم کمک، آن هم کمک قطعی
و جدی پرولتاریای "ملل راقیه" به
نهضت‌های آزادی‌خواهانه ملل مظلوم و
غیر مستقل.»

ولی بلا فاصله می‌افزاید معنای این آن
نیست که پرولتاریا به هر (تأکید از استالین
است) [این تأکید از استالین نیست می‌توانید
به جلد اول مسائل لنینیزم - صفحه 88
مراجعه نمایند] قسم نهضت ملی یعنی در
همه جا و همیشه و در تمام موارد به
خصوص کمک نماید. سخن این جا در باب
مساعدت به چنان نهضت‌های ملی است که
باعث ضعف و سرنگونی امپریالیزم شود
نه آن که سبب استحکام و ابقای آن
گردد. ... انقلابیون "با هر قسم نهضت
ملی" به دید مثبت نمی‌نگرند. تنها بخشی
از تروتسکیست‌ها و "ضدامپریالیست"‌های
کاذب اند که از لفاظی با رفتار سالوسانه"
ضد امپریالیستی" بنیادگرایان به وجد
می‌آیند.

فرضاً طالبان و سایر بنیاد گرایان را
"نهضت ملی" بیاتگاریم، آیا جستجوی
امکان‌های انقلابی در بطون "آن‌ها امکان"
دارد؟ "سرنگونی امپریالیزم" توسط
مزدوران؛ به قول استالین مرغ زیر پلو را
به خنده نمی‌آرد؟» (سازمان‌های

بطون "آن‌ها و امکان "سرنگونی امپریالیزم" توسط این مزدوران به قول استالین مرغ زیر پلو را به خنده نمی‌آرد؟ آیا می‌توان هستری ضد استالین نداشت ولی انگاشت که اگر او زنده می‌بود، موجوداتی مثل طالبان نیز به عنوان "جنبش آزادیبخش توده ای" مدنظرش می‌بود؟ استالین نمی‌توانست به "جنبش" مخلوق و چاکر امپریالیزم ارزش "ملی" و "انقلابی" قایل باشد. اگر جریانی نظیر طالبان در سال‌های ۱۹۲۰ وجود می‌داشت استالین بدون تردید به آن به مثابه دست و دام امپریالیزم برای پیش‌برد پان‌اسلامیزم می‌نگریست که لنین آن را افشا کرده است.»

هر نویسنده باید جرأت و شهامت آن را داشته باشد که طرف مقابلش را مشخص سازد تا هر خواننده بداند که طرف نویسنده کیست؟ ما تا حال در هیچ نوشته ای سراغ نداریم که کسی جنبش طالبان را "جنبش آزادیبخش ملی" و یا "انقلابی" خوانده باشد. "سازمان رهایی افغانستان" فقط برای راضی نگه داشتن اعضایش چنین مسایلی را در ذهن خود می‌پروراند و می‌نویسد. "سازمان رهایی افغانستان" باید سخنی را که از جنگ طالبان به عنوان "جنبش آزادیبخش ملی" یاد شده است می‌آورد تا خواننده دقیقاً صحت گفته‌های این سازمان را تایید می‌نمود. حالا این سازمان برای موجه جلوه دادن تسلیمی و انقیادپذیری اش چنین مسایلی را در ذهنش می‌پروراند و پیرامونش تبصره نموده و به تحریف سخنان رهبران بزرگ طبقه کارگر دست می‌زند.

نیمه مستعمره - نیمه فیودالی دیگر دارای خصوصیات انقلابی نیست و نمی‌تواند انقلاب بورژوا - دموکراتیک را رهبری نماید. رسالت و پیش‌برد انقلاب بورژوا - دموکراتیک به دوش پرولتاریایی انقلابی افتاده است.

«این حکم تاریخ است که انقلاب دموکراتیک بورژوازی بر علیه امپریالیزم و فیودالیزم، وظیفه ای است که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفاء گردد و نه بورژوازی.» «مانوتسه‌دون - منتخب آثار - جلد اول - صفحه ۳۵۶)

هرگاه کسی در شرایط کنونی چشم به راه انقلاب بورژوا - دموکراتیک به تیب کهن باشد و جنبش‌های ضد امپریالیستی را از این زاویه نگاه کند به معنی آنست که برای کسب آزادی چشم امید به بورژوازی "متمدن" اشغال‌گر دوخته است.

هرگاه به تمام گفته‌هایی که "سازمان رهایی افغانستان" به آن استناد بسته دقت نمایند همه و همه به این منظور است که چون جنگ طالبان علیه اشغال‌گران، بورژوا - دموکراتیک نیست نمی‌تواند عادلانه باشد. به همین دلیل هم هست که در این رابطه سوالاتی در رابطه با طالبان مطرح می‌نماید:

«آیا در تحریک طالبان نره ای از این "امکان‌ها" وجود دارد؟

آیا پرولتاریای انقلابی در جهان هست که بخواهد و یا بتواند پیکارش را با طلبه کرام عجین سازد؟ فرضاً طالبان و سایر بنیادگرایان را "نهضت ملی" بیانگریم، آیا جستجوی امکان‌های "انقلابی" در

بگذارند و حق جدا شدن کشور مستعمره افغانستان را از زیر سلطه اشغال‌گران به رسمیت نشناسند.

«نفی تعیین سرنوشت یا حق جدا شدن هم ناکزیر در عمل معنایش پشتی‌بانی از امتیازات ملت حکم‌فرما است.» (مجموع منتخب آثار در دو جلد - جلد اول - قسمت دوم - صفحه 361)

امروز "سازمان رهایی افغانستان" با نفی حق تعیین سرنوشت افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران امپریالیست در حقیقت به دفاع از امتیازات بورژوازی امپریالیستی پرداخته است.

بحث "سازمان رهایی افغانستان" بدون چون و چرا مورد تایید اشغال‌گران امپریالیست قرار می‌گیرد، زیرا این بحث بدان معنی است که هرگاه کشوری از طرف امپریالیست‌ها اشغال گردید و در آن کشور در صورت ضعف حزب کمونیست و نیروهای انقلابی ملی - دموکراتیک نوین هر جنبشی زیر لفاظیه دین علیه اشغال‌گران امپریالیست جنگ را راه اندازی نماید، در چنان حالتی نباید حق جدایی کشور اشغال شده را از کشور اشغال‌گر مطرح نمود و این حق را به رسمیت شناخت. حق جدا شدن ملل مستعمره یا حق ملل در تعیین سرنوشت خود ابداً به معنای این نیست که حتماً «کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رها کنید و به ذخیره پرولتاریای انقلابی تبدیل کند.

طوری که گفته شد در شرایط کنونی فقط و فقط جنبشی که تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار داشته

لب‌ولباب مقاله "سازمان رهایی افغانستان" پیرامون این نکته دور می‌زند که چون جنبش طالبان بورژوا - دموکراتیک نیست و به آن‌ها به دموکراسی اعتقادی ندارند لذا نباید جنگ شان را به عنوان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران شناخت. اگر کسی جنگ شان را به عنوان جنگ مقاومت قسمی مطرح نماید و ایشان را به عنوان دشمن غیر عمده اعلام نماید، سروصدای شان بلند می‌شود که آن‌ها قرون وسطایی اند و بدتر از بورژوازی متمدن اند. به این ترتیب به جنگ اشغال‌گران مشروعیت بخشیده و به دیگران تهمت می‌زند که جنگ طالبان را "جنبش آزادی‌بخش توده‌یی" و "انقلابی" نامیده اند.

طوری که قبلاً گفتیم محرک عمده و عینی این مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت مستعمراتی و دست‌نشانده‌گی رژیم پوشالی است. همین وضعیت باعث گردیده که احساسات استقلال طلبانه توده‌های زحمت‌کش علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را برانگیزد و آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند.

از این که طالبان از قبل آمادگی جنگی داشتند و نیروهای مانوئیست و نیروهای ملی - دموکراتیک نوین در حالت ضعف و پراکندگی به سر می‌بردند طالبان توانستند از این احساسات استقلال طلبانه توده‌ها استفاده نموده و آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند. اگر در چنین حالتی استالین چه که نلین هم زنده می‌بود نمی‌توانستند روی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش پا

«ز) تشکیل جبهه انقلابی عمومی بدون کمک مستقیم و جدی پرولتاریای ملل ظلم کننده به نهضت آزادی ملل مظلوم امپریالیزم "میهنی خود" غیر ممکن است زیرا "ملتی که ملل دیگر را تحت فشار و ظلم قرار داده ممکن نیست [خود] آزاد باشد.» (انگلس)

«ح) معنی کمک مزبور هم اینست که از شعار - حق داشتن هر ملت به مجزا شدن و تشکیل دولت مستقل- جداً طرفداری و دفاع به عمل آید و این شعار اجرا شود.»

ط) بدون اجرای این شعار، به وجود آوردن اتحاد و معاضدت ملل برای تشکیل اقتصاد واحد جهانی که پایه مادی پیروزی سوسیالیزم جهانی را فراهم آورد ممکن نیست.

ی) این اتحاد فقط می‌تواند از روی اختیار و بر اساس اعتماد متقابل و روابط برادرانه ملل باشد. «استالین - مسایل لنینیزم - جلد اول - صفحات 91 و 92- تأکیدات از ماست)

این موضوع را اصلاً "سازمان رهایی افغانستان" نه می‌خواهد ببیند و نه می‌خواهد بشنود. زیرا اگر آن را می‌دید، می‌فهمید که معنای کمک پرولتاریای انقلابی کشورهای اشغال‌گر به ملل مظلوم و مستعمره فقط و فقط اینست که از شعار حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل از زیر سیطره امپریالیزم "میهنی خود" دفاع نماید.

استالین از قول لنین این مسئله را چنین بیان می‌کند:

باشد می‌تواند که «کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیره پرولتاریای انقلابی» بدل نماید، زیرا این جنبش نه تنها برای بیرون راندن اشغال‌گران مبارزه می‌کند و خواهان یک کشور مستقل است، بلکه در پیوند با مبارزه مذکور در راه انقلاب بورژوا دموکراتیک نیز مبارزه می‌کند. البته این مبارزه دیگر به مقوله مبارزه بورژوا - دموکراتیک کهنه تعلق نداشته بلکه به مقوله مبارزه بورژوا - دموکراتیک نوین تعلق دارد.

آیا "سازمان رهایی افغانستان" این را نمی‌داند که کشورهای مستعمره عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای امپریالیزم اشغال‌گراست؟

در کشور اشغال شده افغانستان این عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای اشغال‌گران در کجا است؟ چه نیرویی منبع عمده این قوا را تشکیل می‌دهد؟ "سازمان رهایی افغانستان" اصلاً در این زمینه چیزی نمی‌گوید و آن را مسکوت می‌گذارد و وظیفه مبارزاتی عمده اش علیه مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان است، نه علیه اشغال‌گران. به همین اساس حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطه اشغال‌گران را به رسمیت نمی‌شناسد، و قبول ندارد که مبارزه ملل مظلوم کشورهای مستعمره بر ضد اشغال‌گران بر مبنای حق جدایی و حق تشکیل دولت مستقل یگانه راه رسیدن به استقلال و آزادی حقیقی می‌باشد.

استالین می‌گوید:

از زمان اشغال کشور و شکل‌دهی یک رژیم دست‌نشانده توسط اشغال‌گران امپریالیست در آن تا کنون، اپورتونیزم به دو شکل متجلی گردیده است. یکی با تسلیمی محض تن به انقیاد داده و به مبلغ امپریالیست‌های اشغال‌گر بدل گردیده است و دیگری با موضع‌گیری علیه اشغال با خلط نمودن تضاد عمده و اساسی و جدا نکردن تضاد عمده از غیر عمده تسلیم‌طلبی را موعظه می‌نماید. حاملین و عاملین هر دو شکل اپورتونیزم لفظاً از مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مانوتسه دون صحبت می‌نمایند، اما عملاً خلاف این اصول حرکت می‌کنند. ایده‌های هر دوی شان از یک چشمه آب می‌خورد و آن عبارت از تحریف مارکسیزم - لنینیزم - مانونیزم است، فقط با کمی تفاوت.

اولی ها طالبان را قرون وسطایی می‌خوانند و مبارزه علیه شان را در اولویت قرار می‌دهند و علیه اشغال‌گران اصلاً موضع ندارند. دومی‌ها گرچه طالبان را قرون وسطایی می‌خوانند و علیه اشغال‌گران هم موضع دارند، اما هر دو را به عنوان دشمن عمده قلمداد می‌کنند و این شعار را که: «امپریالیزم و ارتجاع هر دو دشمن عمده مردم افغانستان اند!» را سر می‌دهند. در اصل هر دوی شان تضاد عمده را قبول ندارند و تضادها را به عمده و غیر عمده تقسیم نمی‌کنند، در حالی که طرح تضاد عمده به عنوان تضاد رهبری کننده در هر مرحله از تکامل یک شی یا پروسه پیچیده یکی از خدمات برجسته و یکی از تکاملات فلسفی مانوتسه دون

«... مرکز ثقل تربیت بین‌المللی کارگران در کشورهای ظالم ناگزیر باید عبارت از ترویج آزادی کشورهای مظلوم در جداسدن و پافشاری در این زمینه باشد. بدون این کار، انترناسیونالیزم وجود ندارد. ما حق داشته و موظفیم هر سوسیال دموکرات ملت ظالم را که چنین تبلیغاتی را نمی‌کند امپریالیست و عنصر خبیث بنامیم. این تقاضا حتمی است و لو این که چنین پیش‌آمدی یعنی جدا شدن، قبل از رسیدن به سوسیالیزم، فقط در یک مورد از هزار مورد امکان پذیر و "قابل اجرا" باشد...» (مسایل لنینیزم - جلد اول - صفحه 95- تأکیدات از ماست)

لنین و استالین به درستی می‌دانستند که در کشورهای امپریالیستی کسانی یافت می‌شوند که از شوونیزم عظمت طلبانه "میهنی خود" دفاع می‌نمایند و به ترویج و تبلیغ آزادی کشورهای مظلوم در جدا شدن نمی‌پردازند.

در آن زمان لنین هر کمونیست کشورهای امپریالیستی را که شعار جدایی کشورهای مستعمره از امپریالیزم کشور خودی را نمی‌داد و بدین طریق علیه امپریالیزم کشور خود نمی‌ایستاد، امپریالیست و عنصر خبیث می‌نامید. اگر لنین و استالین زنده می‌بودند و می‌دیدند که در کشورهای ملل مظلوم و مستعمره نیز "کمونیست‌هایی" یافت می‌شوند که نه تنها برای جدا شدن کشورش از سلطه استعماری تبلیغ و ترویج نمی‌کنند، بلکه این جدایی را به رسمیت نمی‌شناسند، چه نامی غیر از وطن‌فروشان و خابنین ملی خبیث روی آن‌ها می‌گذاشتند؟

و پرفرازونشیب برای رهبری عمومی جنگ مقاومت با طالبان به رقابت پرداخت.

برخورد مانویست‌ها بنا به شرایط ویژه و از روی ساخت اقتصادی- اجتماعی، تضاد عمده، مرحله انقلاب و مرزبندی میان دشمنان عمده و غیر عمده صورت می‌گیرد.

تضاد عمده - که نقش موتور محرکهٔ تکامل جامعه در یک مرحله از تکامل جامعه را بر عهده دارد - تبارز عمدهٔ تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی جامعه در مرحلهٔ مشخصی از تکامل آن می‌باشد. از زمانی که افغانستان اشغال گردیده تضاد ملی مردمان افغانستان با اشغال‌گران و دست‌نشانندگان شان به تضاد عمده در جامعه بدل گردیده است. اما جای‌گزین شدن تضاد عمدهٔ فعلی به جای تضاد عمدهٔ قبلی- تضاد میان توده‌های مردم و فیودالیزم- به معنای از میان رفتن آن تضاد در کل نبوده و صرفاً به معنای از میان رفتن عمده‌گی آن تضاد در مرحلهٔ مشخص کنونی جامعه است. اما موجودیت تضاد میان توده‌های مردم و فیودالیزم به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه یا یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی جامعه کماکان باقی است و عمل می‌نماید و باید کماکان به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه و پرداختن به آن به عنوان یکی از وظایف بزرگ مبارزاتی در جامعه در نظر گرفته‌شود.

در شرایط کنونی حسب دسته‌بندی تضادها جنبهٔ ملی انقلاب دموکراتیک نوین (مبارزه علیه اشغال‌گران، رژیم دست‌نشانده و

محسوب می‌گردد.

هر دوی این اپورتونیزم در یک اتحاد به سر می‌برند و خود را در زیر جملات ظاهر "مارکسیستی - لنینیستی- مانوتسه‌دون‌اندیشه" پنهان می‌کنند تا نسل جوان و توده‌ها را بفریبند و به تسلیم‌طلبی و انقیادطلبی بکشانند. باید علیه این دو شکل اپورتونیزم مسلط بر جنبش کنونی افغانستان در کلیه عرصه‌های مبارزاتی به طور جدی مبارزه شود. خصوصیت عمدهٔ هر دو اپورتونیزم اینست که هیچ‌گونه طرحی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ندارند. اولی‌ها خواهان براندازی جنگ طالبان اند و دومی‌ها معتقد اند که چون "ما نیروی قابل محاسبه نیستیم" منتظر می‌مانیم تا یکی از این دو جهت جنگ پیروز گردد، بعداً وارد مبارزه علیه نیروی غالب می‌گردیم. هر دو طرف در واقع صاف و پوست‌کنده برای تحکیم موقعیت اشغال‌گران امپریالیست تبلیغ می‌نمایند. حزب ما معتقد است که طبق رهنمودهای مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی منطبق با شرایط کنونی، باید با شعارهای تاکتیکی درست و اصولی مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را قاطعانه پیش برد و با برپایی چنین جنگی در قدم اول انحصار مقاومت جنگی ارتجاعی و قسمی طالبان بر میدان‌های نبرد علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و اشغال‌گران مرتجع داعشی را از میان برد و سپس با پیش‌برد چنین جنگی در یک مسیر طولانی

ستم بر زنان و آزادی سرمایه‌دار و فیودال شدن. مبارزهٔ امان‌الله به استقلال افغانستان انجامید و اگر توسط انگلیس‌ها و گماشتهٔ عامی رهن‌شان حبیب‌الله (پچه سقو) با همراهی ملایان کرایه ای ساقط نمی‌شد، امروز افغانستان در وحشت‌کدهٔ خیانت و جنایت خارجی و داخلی جان نمی‌کند و از آن وقت تا کنون انقلاب بورژوا-دموکراتیک در آن نمی‌خفت...

باور او به سکولاریزم و مبارزه اش علیه ارتجاع مذهبی حتی در نطق هایش بازتاب می‌یافت، امان‌الله‌خان علیه اجداد طالبان در آن زمان و مالکان انگلیسی آنان کمر بسته بود. او با "طالبان" عصرش می‌جنگید و به همین اساس بود که استالین مبارزه اش را "انقلابی" نامید.» (سازمان رهایی افغانستان - مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی - صفحات 13 - 14 و 15- تاکید روی کلمه‌از ماست)

"سازمان رهایی افغانستان" از امان‌الله خان شخصی ساخته است که اصلاً موجود نبود.

اول - موافقت‌نامهٔ عدم مداخله که از طرف کشور شورواها با امان‌الله بسته شد، در حقیقت این موافقت‌نامهٔ یک‌طرفه بود و فقط از طرف کشور شورواها تا آخر مراعات گردید. اما امان‌الله هیچ‌گاه به این موافقت‌نامه پابندی نشان نداد. چنان چه مخالفین مسلح کشور شورواها را به رهبری ابراهیم بیگ به داخل افغانستان جای داد و از شورش شان علیه کشور شورواها حمایت نمود.

دوم - همین که افغانستان استقلالش را از امپریالیزم انگلیس به دست آورد، کشور

خائنین ملی) در اولویت قرار دارد و جنبهٔ طبقاتی انقلاب (مبارزه علیه دشمنان داخلی) در تابعیت از آن پیش می‌رود. آیا امان‌الله‌خان می‌خواست انقلاب بورژوا - دموکراتیک را به انجام رساند؟

"سازمان رهایی افغانستان" امان‌الله‌خان را طوری معرفی می‌نماید که جای‌گاهش نسبت به اتاترک و سون‌یاتسن رفیع‌تر است:

«9 تصادفی نیست که استالین امان‌الله را مثال می‌آورد نه اتاترک و سون‌یاتسن را. زیرا مبارزهٔ امان‌الله با امپریالیزم انگلیس و نیز رفرف‌هایش در کشوری برده‌دار نمی‌توانست برای وی جای‌گاه رفیع‌تری نداشته باشد.

- با روسیهٔ انقلابی مناسبات برقرار کرد و طی سفری هشت روزه موافقت‌نامه‌های دوستی و عدم مداخله را به امضا رساند؛ - بردگی را ملغی نمود؛

- مبارزان را از زندان رها و به مقامات کلیدی منصوب نمود؛

- متهم به کشتن پدر وابسته به انگلیس، فاسد و مستبد خود بود؛

- برای بنای معارف جدا از دین گام گذاشت؛

- از قدرت و صلاحیت روحانیون کاست؛... آن چه امان‌الله‌خان برای تبدیل افغانستان قرون‌وسطایی به افغانستان قرن‌بیستمی در سر می‌پروراند، به استالین حق می‌داد که مبارزهٔ او را "انقلابی" بخواند. بنا بر این با ملا عمر مقایسه یک تجدد طلب و ترقی‌خواه ضد امپریالیست با موجودی عصر حجری دشمن خونی ضد تمدن و فرهنگ و هرگونه آزادی منهای آزادی

سوسیالیستی بر روی یک ششم کره ارض که نتیجه انقلاب روسیه در 1917 به شمار می‌رود، دست‌خوش تغییری شده است.

پیش از این وقایع، انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه تعلق داشت و بخشی از انقلاب جهانی بورژوا - دموکراتیک کهنه بود.

پس از این وقایع، انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین متعلق گردید و از نظر جبهه‌بندی در انقلاب به صورت بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی سوسیالیستی درآمد.

چرا؟ برای آن که جنگ امپریالیستی جهانی اول و نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند، انقلاب اکتوبر، تمام جریان تاریخ جهانی را تغییر داده و حلول عصر جدیدی را در تاریخ جهان اعلام نمود.» (مانوتسه دون - منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 511 - 512)

«... اما درست به این علت است که امپریالیزم دوران احتضار خود را می‌گذراند، برای بقای خود بیش از هر موقع دیگر به مستعمرات و نیمه مستعمرات وابسته است و هرگز به هیچ یک از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعه سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید.» (مانوتسه دون - منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 529 - تأکیدات از ماست)

شوراها به رهبری لنین فوراً آن را بر اساس حق ملل در تعیین سر‌نوشت خویش یعنی حق جدا شدن به رسمیت شناخت. نه این که چندین سال بنشینند و ببینند که امان‌الله چه رفرم‌های را روی دست می‌گیرد.

سوم - هیچ کس تا کنون امان‌الله و ملاعمر را با هم مقایسه نکرده چه رسد که آن‌ها را در یک ردیف قرار دهد. فقط "سازمان رهایی افغانستان" برای این که حرفی برای گفتن داشته باشد مسایلی را در ذهن خود می‌پروراند و بعد روی کاغذ می‌آورد.

چهارم - هیچ‌گاه امان‌الله جای‌گاه رفیع‌تری نسبت به سون‌یاتسن نداشت. مهم‌ترین کار سون‌یاتسن طرح شعار سه اصل خلق بود که امان‌الله اصلاً به آن اعتقادی نداشت.

پنجم - امان‌الله خان نه می‌خواست و نه می‌توانست انقلاب بورژوا - دموکراتیک را به پایان رساند. از این که "سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید که اگر رژیم امان‌الله ساقط نمی‌شد «امروز افغانستان در وحشت‌کده خیانت و جنایت خارجی و داخلی جان نمی‌کند و از آن وقت تا کنون انقلاب بورژوا دموکراتیک در آن نمی‌خفت...»، روشن می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" تفاوت میان عصر امپریالیزم و بورژوازی دوران رقابت آزاد را نمی‌داند و با بحث مانوتسه‌دون در مورد انقلاب دموکراتیک نوین مخالف است. «معدالک انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین، از موقع بروز جنگ امپریالیستی جهانی اول در 1914 و تأسیس دولت

دموکراتیک است و اگر به صورت درست و اصولی رهبری نگردد و به جلو هدایت نشود بورژوازی را تثبیت خواهد کرد. زیرا اصلاحات ارضی که در جریان انقلاب دموکراتیک نوین به وجود می آید و بعد از پیروزی انقلاب سرتاسری می‌گردد نه بورژوازی را سرنگون می‌کند و نه هم انقلاب را خود به خود به سوی سوسیالیسم هدایت می‌کند. وظیفه پیش‌برد و هدایت جامعه نوین به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش می‌باشد که باید بدون وقفه و به سرعت به طرف سوسیالیسم حرکت کند. یا به عبارت دیگر برای تحکیم دموکراسی نوین و حرکت به سوی سوسیالیسم باید همیشه و بدون وقفه با بورژوازی دست و پنجه نرم نمود.

امروز در جامعه ما انقلاب دموکراتیک نوین دره عمیقی میان مارکسیست - لنینیست - مانونیست‌ها و منحرفین از مارکسیسم - لنینیسم - مانونیسم کشیده است، که هم از لحاظ تیوری و هم از لحاظ پراتیکی آن آشکار گردیده است. هستند کسانی مانند سازمان رهایی افغانستان که هنوز مبارزه علیه امپریالیسم را از دریچه جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک مطرح می‌سازند. این‌ها نه به بحث‌های مانو اعتنایی می‌کنند و نه هم به صحبت‌های لنین در مورد "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش".

مانوتسه‌دون می‌گوید که: «این "انقلاب جهانی" دیگر انقلاب جهانی کهنه نیست - دوران انقلاب جهانی بورژوایی کهنه

دقیقاً دوران انقلاب بورژوا - دموکراتیک کهنه در زمان امان‌الله خان به سر رسیده بود. امپریالیسم هرگز به امان‌الله اجازه نمی‌داد که در افغانستان انقلاب بورژوا - دموکراتیک را به پایان برساند و دیکتاتوری بورژوایی را در افغانستان مستقر سازد. "سازمان رهایی افغانستان" طوری بحث می‌نماید که گویی در خارج از زمان و مکان و خارج از هر گونه وضعیت تاریخی زنده زندگی می‌نماید.

مارکسیست - لنینیست - مانونیست‌ها معتقد اند که در جوامع نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا جوامع مستعمره - نیمه فیودالی انقلاب دموکراتیک نوین بخشی از انقلاب سوسیالیستی است؛ زیرا در شرایط کنونی دیگر بورژوازی نمی‌خواهد علیه فیودالیسم انقلاب دموکراتیک را پیش ببرد. از زمانی که امپریالیسم پا به صحنه وجود گذاشت کوشش نمود فیودالیسم را با بورژوازی آشتی دهد و میان‌شان شراکت برقرار نماید. این وضعیت در پراتیک تثبیت گردیده است. در چنین جوامع فیودالیسم ستون فقرات امپریالیسم را می‌سازد. بدون برانداختن فیودالیسم برانداختن سلطه امپریالیسم غیرممکن است و برعکس. به این خاطر وظیفه و رسالت انقلاب بورژوا - دموکراتیک به عهده پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش گذاشته شده است. باید به خاطر داشت که انقلاب دموکراتیک نوین یک انقلاب بورژوا -

شد و عناصر خاین و میهن فروش اطراف امان الله را گرفتند، روحانیون و فیودالها از پایه‌های مستحکم در درون رژیم برخوردار شدند و دولت امان الله خان را به یک دولت مطلق العنان تبدیل نمودند. در این زمان بود که اشخاص روشن فکر و مشروطه طلب از وظایف سبکدوش گردیدند. در چنین شرایطی بود که انگلیسها شرایط را مغتنم شمرده توسط غلامان گوش به فرمان خود زمینه سقوط امان الله خان را فراهم نمودند.

پایه‌های طبقاتی امان الله خان هیچ‌گاه به او اجازه نمی‌داد که فراتر از اصلاحات روبینایی پیش برود. این از یکسو و از سوی دیگر امپریالیزم هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد که افغانستان به سمت سرمایه‌داری پیش برود و فیودالیزم را سرنگون کند. سرنگونی فیودالیزم و به پیروزی رساندن انقلاب بورژوا - دموکراتیک در توان امان الله خان نبود و نمی‌توانست چنین کاری را انجام دهد. فقط اپورتونیست‌ها می‌توانند با چنین خیال‌های خام نسل جوان را گول بزنند تا از حق جدا شدن افغانستان از سلطه اشغال‌گران دوری جسته و به اشغال‌گران تسلیم باشند. در عین حال این اپورتونیست‌ها در چنین مواردی گرایش‌های اشرافی منحنی قبیله‌گرایانه خود را نیز تیار می‌دهند.

"سازمان رهایی افغانستان" برای این که مقاومت قسمی طالبان را در مقابل اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نامشروع جلوه دهد شخصیت انقلابی امان الله خان را از شخصیت انقلابی سون‌یاتسن بالاتر جلوه می‌دهد. در حالی که سون‌یاتسن در رأس

مدتهاست به سر رسیده، بل که یک انقلاب جهانی نوین، انقلاب جهانی سوسیالیستی است.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 514)

ششم - امان الله خان دقیقاً ضد امپریالیزم انگلیس بود، اما ضد امپریالیزم به طور کل نبود. چنانچه بعد از استرداد استقلال افغانستان روابطش را با ایتالیا و فرانسه مستحکم نمود. و زمانی که کشور را رها نمود به دامن امپریالیزم پناه برد. آن چه که در زمان امان الله خان حاصل شد یک استقلال ناقص از استعمار انگلیس بود و نه یک استقلال حقیقی و فقط حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی مبدل کرد. این حالت نیمه مستعمراتی مبتنی بر وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی کشور به امپریالیزم جهانی و قدرت‌های امپریالیستی مختلف جهان بود. بعد از ختم جنگ استرداد استقلال سیاسی افغانستان آن عده از فیودال‌ها و روحانیون که موقعیت و رتبه اعزازی خود را از دست داده بودند به مخالفت با دولت اماتی پرداختند. چون امان الله خان در ابتدای سلطنتش با نیروهای ملی دموکرات و توده‌های مردم تکیه داشت، این مخالفت‌ها جایی را نگرفت و مخالفین هم قدرت بیان مخالفت را نداشتند. در این زمان امان الله خان به فکر اصلاحات و ریفورم‌های داخلی افتاد. گرچه توده‌های زحمتکش افغانستان با تسلط فیودالیزم و هشت دهه سلطه امپریالیزم انگلیس با اصلاحات نا آشنا بودند از ریفورم‌های روبینایی امان الله به گرمی استقبال نمودند. زمانی که در درون رژیم دودستگی ایجاد

تاریخ گواه آن است که جنگ مقاومت علیه انگلیس در طی هشت دهه به عنوان جنگ مقاومت علیه استعمار انگلیس ثبت گردیده است. در این جنگ تنها امان‌الله خان ضد انگلیس نبود، بلکه اشخاص زیادی در این راه جان‌های‌شان را از دست دادند. ولی البته پیروزی این جنگ به نام امان‌الله‌خان گره خورده است. از نویسندگان مقاله سوال می‌کنیم که جنگ میبوند از چه نوع جنگی است؟ آیا در رأس آن بورژوازی ملی قرار داشت؟ وزیراکبرخان کی بود؟ عبدالله‌خان اچکزی و ملا مشک عالم نمایندگان فکری و سیاسی چه کسانی بودند؟ آیا می‌توان از کنار نام ایشان گذشت و از آن‌ها بنام قهرمانان جنگ افغان - انگلیس یاد نکرد. ملالی، میرمن اکرم، بی‌بی‌کنجان، غازی‌ادی، میرمن اسپینه‌ادی، بی‌بی‌مریم، بی‌بی‌بانو، بی‌بی‌صاحبه، بخت‌نامه، مستوره، میرمن بیبو... چه کسانی بودند؟ آیا می‌توان از کنار نام این زنان قهرمان که در جبهه‌های جنگ پشت امپریالیزم انگلیس را به لرزه در آورد به سادگی گذشت و در کنار نام شان قهرمان و ضد اشغال نوشت؟

تمام این‌ها در آن زمان چه ایدیولوژی داشتند؟ آیا می‌شود که به خاطر داشتن ایدیولوژی فئودالی از جنبه ضد انگلیسی آن‌ها گذشت و جنگ شان را به عنوان یک جنگ مقاومت در نظر نگرفت؟

انقلاب بورژوا دموکراتیک کهن قرار داشت. گر چه انقلابش ناقص ماند و پایان نیافت، اما آن را رهبری نمود و سه اصل خلق را در چین مطرح ساخت که هیچ یک از این‌ها در وجود امان‌الله‌خان وجود نداشت. امان‌الله‌خان فقط شخصیت ضد امپریالیزم انگلیس بود و البته تنها او نبود که این ضدیت و جنگ را علیه استعمار انگلیس پیش برد، بلکه شخصیت‌های انقلابی و مشروطه‌طلب مانند محمود طرزی و عبدالهادی داوی... دوروبرش وجود داشتند و تحت تأثیر آن‌ها توانست که تا آخر جنگ را پیش ببرد و استقلال سیاسی افغانستان را از انگلیس پس بگیرد.

هفتم - امان‌الله هیچ‌گاه نتوانست و نمی‌توانست ستم بر زنان را حل کند. رفرم‌های روبنایی امان‌الله هم نتوانست گره این مشکل را حل نماید، زیرا از یک سو اساسات زیربنایی فئودالی دست ناخورده باقی مانده بود و از سوی دیگر ریفورم‌ها مطابق اوضاع و شرایط مشخصه کشور نبود، بلکه کاملاً کاپی‌برداری شده از کشورهای غربی بود. برای این که زنان بتوانند به حقوق حداقل بورژوایی خود برسند باید زیربنای اقتصادی فئودالی کاملاً واژگون شود.

استالین هیچ‌گاهی از امان‌الله به عنوان نماینده بورژوازی نذری به عمل نیاورده، بلکه آن را سلطنت طلب می‌داند. در حقیقت امر امان‌الله نماینده اشرافیت سلطنت‌طلب و دارای گرایشات بورژواکمپرادوری است نه نماینده بورژوازی ملی.

یافت. این سازمان در سال 1359 خورشیدی با پذیرفتن رویونیزم سه‌جهانی و نشر "مشعل‌رهایی" برای فریب و جذب شعله‌ی‌ها بعضی انتقاداتی در "مشعل‌رهایی" از خود نمود، آن‌هم نه انتقاد از انحراف و ارتدادش بل‌که انتقاد از این‌که گویا در رابطه با "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" ناآگاهانه برخورد نادرست نموده است.

امروز که شرایط نسبت که به شرایط دهه پنجاه تفاوت نموده باز هم "سازمان رهایی افغانستان" برای فریب و جذب نسل جوان دست به دامان مانوتسه‌دون انداخته، نه به خاطر این‌که از تجارب و تیوری‌های گران‌بهایش بیاموزد و در شرایط مشخص جامعه ما به کار گیرد، بل‌که به خاطر کوبیدن مانوتسه‌دون و خوشنودی اشغال‌گران به تحریف مانونیزم پرداخته و شخصیت مانوتسه‌دون را وارونه جلوه می‌دهد و طوری بیان می‌نماید که گویا مانوتسه‌دون با هر مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست مخالف بوده و در جهت تحکیم انقلاب بورژوا-دموکراتیک کهن گام برداشته است.

اینک می‌بینیم که "سازمان رهایی افغانستان" برای مشروعیت بخشیدن به اشغال‌کشور و رد مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران چه استدلالاتی را سرهم‌بندی نموده است، بدون این‌که در باره جنگ مقاومت علیه جاپان به تضاد عمده، که بحث اصلی مانوتسه‌دون درین زمینه را تشکیل می‌دهد، توجه نماید گفته‌هایی از مانوتسه‌دون در باره جنگ را می‌آورد و سرونه گفته‌ها را می‌زند و مطابق ذوق و

"سازمان رهایی افغانستان" و

موضعش در برابر

مائوتسه‌دون:

"سازمان رهایی افغانستان" با مانوتسه‌دون از دیدگاه رویونیزم سه‌جهانی برخورد می‌نماید. این رویونیزم نه تنها مانوتسه‌دون را قبول ندارد، بلکه برای تبرئه رویونیست‌های آشکار هم چو لیوشانوچی به محکوم نمودن مانوتسه‌دون اقدام ورزیده اند. "برخی از مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" و "در چین چه گذشت" نمونه‌هایی از اسناد برجسته "سازمان رهایی افغانستان" در مورد ضدیتش با مانوتسه‌دون و انقلاب فرهنگی است.

همان طوری که "سازمان رهایی افغانستان" بعد از برش از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" با انتشار سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" به انتقاد اصولی و سازنده از "سازمان جوانان مترقی" و جنبش دموکراتیک نوین نپرداخت، بلکه با هزاران فحش و ناسزا "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" را علم تکه پاره ای از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" خواند و به این ترتیب راه ارتداد و اکونومیزم را در پیش گرفت. این ضدیت و دشمنی با جریان دموکراتیک نوین و "سازمان جوانان مترقی" تا زمان اشغال‌کشور توسط سوسیال‌امپریالیزم شوروی ادامه

وظیفه مقدم انگاشته، توده‌های وسیع‌تری را جلب و تحریک و چانکایشک را خنثی نماید و بدین ترتیب به بسط و تحکیم در تمام عرصه‌ها موفق گردد. در عین حال حزب کمونیست از کار بین دهقانان و آمادگی در صورت خیانت گومیندان غافل نبود... باید دانست که اگر حزب چین ارتشی جنگ‌آور و آبدیده نمی‌داشت، اصرار در ایجاد جبهه متحد نمی‌توانست برایش مطرح باشد.

حتی چانکایشک جلاد ده‌ها هزار کمونیست را هم نمی‌توان در ردیف ملاحمر گذاشت. ناسیونالیزم گومیندان هم تا حدی عامل هم‌سویی آن با حزب کمونیست و جنگیدن علیه جاپان بود. طالبان و سایر باندهای بنیادگرا، دشمن میهن‌پرستی و ناسیونالیزم مترقی بوده و وجود عنصر متمایل به ناسیونالیزم و دموکراسی را بین خود تحمل نمی‌توانند. در حالی که برای حزب کمونیست چین عضوگیری از درون گومیندان هم مطرح بود؛ مانوتسه دون از "رشد نیروهای چپ در درون گومیدان" و وجود شخصیت‌ها و گروه‌های بینابینی (غیر فعال یا بی‌طرف در جنگ با حزب کمونیست) در حزب و ارتش چانکایشک سخن می‌گوید. اشاره به "حادثه سیان" برای پشتی‌بانی از طالبان، جز سوء استفاده از تجربه تاریخ درخشان حزب کمونیست چین نیست. مانوتسه‌دون مبارزه برای رهایی از سلطه تجاوزکاران خارجی را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی - دلالان خارجیان - جدا نکرده و وظیفه انقلاب را سرنگونی هر دو میداند. در این جا فقط سه... [گفته] او پیرامون دو وظیفه

علاقه خود تحریف می‌نماید. به صحبت‌های "سازمان رهایی افغانستان" در این زمینه توجه ننماید.

«عده ای از "چپ"ها در دفاع شان از طالبان، برخورد مانوتسه‌دون و حزب کمونیست چین و چانکایشک در "حادثه سیان" را مطرح می‌سازند. اینان موقعیت خاص حزب کمونیست چین در سال 1936 و گومیندان و شخص چانکایشک را نمی‌بینند.

در سال 1936 که تجاوزکاران جاپان می‌خواستند از منچوریا به طرف جنوب پیش‌روی کنند، چانکایشک که مثل هر حاکم ضد ملی و خاین از کمونیست‌ها بیش‌تر می‌ترسید تا از تجاوز کاران خارجی، می‌خواست تا به جای جنگیدن با جاپاتی‌ها، حزب کمونیست را نابود کند. به قول خودش اول باید به "مسایل داخلی" رسید و بعد به مسایل "خارجی". در آن موقع که جنرالان طرفدار جنگ با جاپان، چانکایشک را در "سیان" دستگیر و سرنوشت اش را به حزب کمونیست سپردند، حزب به جای اعدام، او را واداشت تا از جنگ علیه حزب کمونیست دست گرفته و با تجاوزکاران جاپان بجنگد. چرا؟

حزب با وصف داشتن ارتش، مناطق آزاد شده و وجهه والا بین مردم، ده‌ها هزار رزمنده اش را طی راه‌پیمایی طولانی از دست داده، بیش از 20 هزار عضو نداشت و تازه می‌خواست از راه‌پیمایی طولانی قد راست کند. "حادثه سیان" مساعدترین موقع بود که حزب شعار مقاومت ضد جاپان و ایجاد جبهه متحد را

مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یکدیگر اند، درست همان طور مقاومت و صلح داخلی یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یکدیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. امیدواریم که در این مرحله جدید مبارزات مستقیم یا غیرمستقیم متعددی علیه جاپان داشته باشیم و مطمئناً نیز خواهیم داشت. این مبارزات جنگ مقاومت ضد جاپانی را پیش می‌راند و به مبارزه به خاطر دموکراسی کمک زیادی می‌نماید اما هسته و ماهیت انقلابی ای که تاریخ بر عهده ما گذارده، مبارزه به خاطر دموکراسی است. «"سازمان رهایی افغانستان" - مارکس تا مانو و جنبش های ملی - صفحات 15 - 16 - 17 - 18)

"سازمان رهایی افغانستان" می‌نویسد که: «اینان واقعیت خاص حزب کمونیست چین در سال 1936 و گومیندان و شخص چانکایشک را نمی‌بینند» بعداً علت وحدت مانوتسه‌دون و حزب کمونیست چین با گومیندان و شخص چانکایشک را بدین گونه تشریح و توضیح می‌نماید:

- 1 - آن‌ها بیش‌تر تمایل به جنگ با حزب کمونیست داشتند تا جاپان.
- 2 - حزب کمونیست ارتش و مناطق آزاد شده داشت. بعد از راه‌پیمایی طولانی می‌خواست قد راست کند.
- 3 - از تحریک چانکایشک بکاهد.
- 4- اگر حزب ارتش جنگاور و آبدیده

انفکاک ناپذیر ملی و دموکراتیک را می‌آوریم تا با مقایسه آن‌ها با اهداف و سیاست‌های طالبان دریابیم که مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظایف دموکراتیک و پیروزی جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی است، بی‌ارزش بوده و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود.

«از آن جا که وظیفه انقلاب ملی در چین اکنون در درجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفه انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفه انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند.»

«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه بر روی جنگ مقاومت نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پدیدار... (و) به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد.»

«دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است؛ و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر

انداخته است. چرا؟ به این خاطر تا بیان نماید که جنگ طالبان «مضمون دموکراتیک جنبش ملی» را ندارد.

در عصر امپریالیزم هرگاه پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش جنبش‌های ضد امپریالیستی را رهبری نکند، هر جنبشی که در کشورهای مستعمره علیه امپریالیزم اشغال‌گر به وجود آید تھی از «مضمون دموکراتیک جنبش ملی» است. طوری که قبلاً گفتیم وظیفه به فرجام رساندن دو انقلاب وظیفه پرولتاریا است.

هیچ مانویستی حق ندارد که انقلاب دموکراتیک نوین را از انقلاب ملی جدا نماید. زمانی که افغانستان اشغال گردید تضاد میان اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و خائنین ملی و توده‌های زحمت‌کش افغانستان به تضاد عمده تبدیل گردید و انقلاب ملی مهم‌ترین وظیفه مرحله کنونی مبارزاتی پرولتاریای کشور گردید. در چنین وضعیتی مبارزه طبقاتی باید در تابعیت از این مبارزه پیش برده شود.

به خوبی دیده می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" در ارتباط با چین خواسته همه چیز بگوید به استثنای بحث تضاد عمده.

چرا چانکایشک ابتدا تمایل به جنگ با حزب کمونیست چین داشت؟ علت اساسی این بود که با دارانش امپریالیزم امریکا و انگلستان ابتدا متمایل به جنگ علیه چپان نبودند. زمانی که امپریالیزم امریکا و انگلیس متمایل به جنگ علیه چپان شدند، گومیندان هم موضع عوض نمود. چنان‌چه در زمان اشغال کشور توسط سوسیالیال‌امپریالیزم شوروی که

نمی‌داشت جبهه متحد برایش مطرح نبود.

5 - ناسیونالیزم گومیندان عامل هم‌سویی با حزب کمونیست چین بود.

6 - برای حزب کمونیست چین عضوگیری از درون گومیندان مطرح بود.

7 - چانکایشک خود را "شاه انقلابی و اصلاح‌طلب" می‌خواند و بنیادگرا نبود. (پاورقی مقاله)

8 - چانکایشک را نمی‌توان در ردیف ملاعمر قرار داد.

9 - مانوتسه‌دون مبارزه علیه تجاوز کاران چپان را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی جدا نکرده است. بعد از این همه نتیجه‌گیری شان را چنین اعلام می‌نمایند:

«اشاره به "حادثه سیان" برای پشتی‌بانی از طالبان، جز سوء استفاده از یک تجربه تاریخ درخشان حزب کمونیست چین نیست.»

«... مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظیفه دموکراتیک و پیروزی

جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی است، بی‌ارزش بوده؛ و کسی که به مضمون

دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود.» (تأکیدات از ماست)

این بحث "سازمان رهایی افغانستان" بیان‌گر آن است که هنوز پابند به مقوله انقلاب دموکراتیک تیپ کهن است نه نوین. در نقل‌قول فوق به خوبی دیده می‌شود که دو مرتبه کلمه دموکراتیک را به کار گرفته است، اما کلمه نوین را از پسوندش

داخلی جلوگیری نماید و از تحریکات گومیندان علیه حزب کمونیست چین بکاهد. اما عامل عمده طرح جبهه متحد ملی تنها ناسیونالیزم گومیندان نبود مسئله تضاد عمده علیه اشغالگران جاپان بود. چنانچه سرسختان ضد کمونیست در چین، چنین تمایلی نداشتند، اما از اتحاد با حزب کمونیست چین سر باز نزدند. مانوسه دون به صورت درست و همه جانبه توانست از دیدگاه فلسفی و به کار گرفتن تضاد عمده حتی دشمنان سرسخت حزب کمونیست را به اتحاد با حزب کمونیست بکشاند. او از بر خورد دوگانه این نیروهای متزلزل استفاده نموده و سیاست دوگانه حزب کمونیست چین در قبال گومیندان و مشخصاً سرسختان ضد کمونیست را مطرح نموده و به کار گرفت. این سیاست درست و اصولی بود که حزب کمونیست چین را موفق به بسیج و تسلیح همگانی توده‌های زحمتکش نمود و به سمت پیروزی رهنمون ساخت.

«در مبارزه با سرسختان ضد کمونیست، بهره‌برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکایک دشمنان، حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن.» (مانوسه دون - منتخب آثار جلد دوم - صفحه 667)

«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه را به کار برد؛ متحد شدن به آنها تا آنجا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آنها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می‌ورزند. نظر به این که مقاومت آنها در برابر ژاپن دارای خصلت

رویزیونیست‌های سه جهانی حاکم بر چین با اشغالگران سوسیال‌امپریالیست مخالف بودند، "سازمان رهایی" نیز در مخالفت با سوسیال‌امپریالیزم شوروی قرار گرفت. همچنان زمانی که چین رویزیونیست با اشغالگران کنونی به رهبری امپریالیزم اشغال‌گرا آمریکا بر سر مسئله افغانستان تبتانی نمود، "سازمان رهایی" نیز از هیچ‌گونه همکاری با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده دریغ ننمود: در کنفرانس خاینین ملی در بن شرکت نمود، با کرسی همکاری همه جانبه نمود و کمپاین انتخاباتی برایش راه انداخت، در ترکیب رژیم دست‌نشانده سهم گرفت، در انتخابات پارلمانی و لویه جرگه های رژیم و از همه مهم‌تر در لویه جرگه تصویب قانون اساسی رژیم سهم گرفت. ولی اکنون که تبتانی چین سوسیال‌امپریالیستی با امپریالیزم آمریکا بر سر مسایل افغانستان تا حدی برهم خورده و به طرف برهم خوردن بیش‌تر پیش می‌رود، "سازمان رهایی" 17 سال پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های آمریکایی و متحدینش از خواب زمستانی هفده ساله بیدار شده و گویا علیه اشغالگران لب به سخن گشوده است، آن‌هم با تزلزل و نوسان و اگر و مگرهای بسیار که خود انعکاسی از تزلزل کنونی سوسیال‌امپریالیست‌های چینی درین زمینه است.

شماره های 2، 3، 4 و 5 در پیوند باهم قرار دارد. دقیقاً در آن زمان حزب کمونیست چین مناطق آزاد شده و ارتش جنگ‌آور داشت و می‌خواست از جنگ

تعیین گردید شما به آسانی می‌توانید بقیه مسایل را حل نمایند. به این گفته‌های مانوتسه‌دون توجه نمایید:

«در هر چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارند و همه اصول غیر عمده باید تابع اصول عمده باشند. هم‌وطنان ما باید به هر چیز در پرتو اصول عمده با دقت بیندیشند، فقط در چنین حالتی آن‌ها خواهند توانست به افکار و اعمال خود سمت‌گیری صحیح بدهند. امروز هر آن کس که در خود صداقت به وحدت نمی‌یابد، باید وجدان خود را در آرامش شب بیازماید و احساس شرم‌ساری کند، حتی اگر دیگران وی را ملامت نکرده باشند.» (منتخب آثار- جلد دوم - صفحه 24)

«... در مطالعه يك پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی برای دریافتن تضاد عمده شود. به مجردی که تضاد عمده معین شد کلیه مسایل را می‌توان به آسانی حل کرد.»

«... نمی‌توان نسبت به همه تضادهای يك پروسه برخورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعی برای یافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحه 504)

«دیالکتیک به معنی بررسی گرایش عمده و موضوعات فرعی، بررسی باطن و تبارزات بیرونی است. در میان تضادهای تضاد عمده و تضادهای درجه دوم وجود دارند. در گذشته خطاهای نظیر پیشروی ماجراجویانه بروز یافت، زیرا ما تضادهای عمده و جوهر را درک نکرده بودیم و می‌کوشیدیم تضادهای درجه دوم را به

دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن‌ها تا آن‌جا که علیه ژاپن مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند. (مثلاً آن‌گاه که با تجاوزکاران جاپانی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خائیان به ملت به مبارزه جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزه آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، به طوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دو جنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی همکاری گویندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصالت دوگانه دارند از یک سو و خائیان به ملت و عناصر هوادار جاپان از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مانوتسه‌دون- منتخب آثار- جلد دوم- صفحات 667 - 668)

این بحث مانوتسه‌دون از تحلیل هوایی به دست نیامده بل‌که ابتدا بر مبنای تضادهای و تعیین تضاد عمده به دست آمده است. مانوتسه‌دون به خوبی درک نموده بوده که در هر چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارد و همیشه بر مبنای اصول عمده فکر می‌کرد و هم‌میش تأکیدش به همه کمونیست‌ها این بود که تصامیم شان را بر مبنای اصول عمده بگیرند، زیرا هر پروسه حاوی تضادهای گوناگون اند که یکی از این تضادهای عمده و بقیه غیر عمده و تابع می‌باشد، زمانی که تضاد عمده

اول - در شرایط فعلی، وظیفه عمده مبارزاتی، مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌است.

دوم - سایر وظایف و مسئولیت‌های بزرگ انقلابی به موجودیت، بزرگی و اهمیت شان ادامه می‌دهند.

سوم - پیش‌برد سایر وظایف و مسئولیت‌های بزرگ انقلابی در تابعیت از پیش‌برد وظیفه عمده صورت می‌گیرد.

به خوبی می‌توان مشاهده نمود که مشکل اساسی "سازمان‌های افغانستان" عدم قبول تضاد عمده است. به همین علت است که طالبان را بدتر از اشغال‌گران قلمداد می‌کند و در سرتاسر مقاله‌اش نه نامی از تضاد عمده گرفته شده و نه هم نامی از اشغال افغانستان و اشغال‌گران گرفته‌اند. از متن مقاله به خوبی می‌توان فهمید که اشغال کشور مورد تأیید شان می‌باشد. اگر علیه اشغال کشور موضع بگیرند، ناگزیر اند که در قدم اول علیه گذشته‌نگین و خیانت‌آمیز گذشته‌شان یعنی اشتراک در جرگه خائنین ملی در بن خط بطلان بکشند و آن عمل را به عنوان یک خیانت ملی مورد انتقاد قرار دهند و ثانیاً طالبان را دشمن غیرعمده دانسته و مبارزات شان علیه آن‌ها را به عنوان مبارزه علیه دشمن غیرعمده پیش ببرند. این کار دقیقاً برای شان سخت خواهد بود، به خصوص انتقاد از اشتراک شان در جرگه خائنین ملی در بن، به عنوان یک خیانت ملی. بر این اساس "سازمان‌های افغانستان" از خیر مسئله گذشته و برای مستور نگهداشتن گذشته و تسلیمی شان

عنوان تضاد عمده حل کنیم و نیز بدان دلیل که ما موضوعات کناری را به عنوان گرایش عمده در نظر می‌گرفتیم و جوهر را درک نمی‌کردیم.» (مانوتسه دون - نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) 1959- صفحه 2)

زمانی که مانوتسه‌دون می‌گوید که «دیالکتیک به معنی بررسی گرایش عمده و موضوعات فرعی، بررسی باطن و تبارزات بیرونی است.» دقیقاً متوجه می‌شویم که "سازمان‌های افغانستان" اصلاً به دیالکتیک اعتقادی ندارد. اگر اعتقادی به دیالکتیک می‌داشت جنگ کنونی افغانستان را از این زاویه بررسی می‌نمود و هیچ‌گاه به تحریف مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم نمی‌پرداخت.

چه بخواهی و چه نخواهی واقعیت‌های عینی و تضادهای عینی واقعی شما را به تمایز قایل شدن میان دشمن عمده و دشمنان غیر عمده وادار می‌سازد. هرگاه نخواهید میان این تضادها تمایز قایل شوید، به این معنی است که یا برای شما اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده با طالبان از هم فرق ندارند، و یا این‌که به نظر شما طالبان بدتر از اشغال‌گران به شمار می‌روند. در صورت اول بحث کاملاً تسلیم‌طلبانه است که در آخرین تحلیل به نفع اشغال‌گران و رژیم پویشالی است. و در صورت دوم تسلیم‌شدن محض و انقیادطلبی به شمار رفته و جای گرفتن در صف خائنین ملی است.

در اساس‌نامه حزب ما سه مسئله به طور واضح و روشن مطرح گردیده است:

دست به دامان مارکس تا مانو می‌اندازد و با سفته‌گویی می‌خواهد بگوید که تضاد با طالبان از عمدگی برخوردار است.

این گونه تحلیل و ارزیابی از شرایط کنونی کشور، علی‌الرغم ظاهر "چپ" آن در واقع تسلیم‌شدن به اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده‌شان می‌باشد. این تسلیم شدن به خصوص مادامی به صورت واضح و روشن بیان می‌گردد که می‌بینیم در کل متن "مقاله" سازمان مذکور بیش از حد نسبت به طالبان نفرت و انزجار نشان می‌دهد، اما در قبال اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هیچ گونه نفرت و انزجاری نشان نمی‌دهد. "مقاله" طالبان را "دشمن میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی" می‌خواند. اما سرتاسر "مقاله" به خوبی بیان‌گر آن است که ذره ای از میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی در وجود خود "سازمان رهایی" دیده نمی‌شود. اگر چنین می‌بود حد اقل همان‌قدر که نفرت و انزجار علیه طالبان نشان می‌دهد، علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هم نشان می‌داد. اما برعکس نه تنها هیچ‌گونه نفرت و انزجاری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نشان نداده است، بلکه حتی نامی هم از اشغال کشور و اشغال‌گران نبرده است.

این جا به خوبی مشاهده می‌شود که نویسنده و یا نویسندگان "مقاله" عمداً می‌خواهند از روی مرحله فعلی پرش نمایند، یعنی مسایلی را چون تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه عمده مبارزاتی و هم چنین تضاد غیر عمده و دشمنان غیر عمده را اصلاً در نظر نگیرند. به همین خاطر

به تحریف آثار رهبران بزرگ انقلابی پرولتاریا پرداخته اند.

"سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده‌شان، ده‌ها و صدها جزوه از مقاله مانوتسه دون "درباره سیاست" را چاپ و بین روشن‌فکران و به خصوص اعضایش توزیع می‌نمود تا اعمال تسلیم‌طلبانه‌اش را در قبال احزاب جهادی از دید مانوتسه‌دون توجیه نماید. همان طوری که فعلاً می‌خواهند اعمال تسلیم‌طلبانه‌اش را زیر نام مارکس، انگلس، لنین، استالین و مانوتسه‌دون با تحریف آشکار آثار شان موجه جلوه دهد.

لب‌ولباب مطالب بیان شده توسط "سازمان رهایی افغانستان" نشان می‌دهد که نویسنده و یا نویسندگان "مقاله" وضعیت اشغال‌گران و خائین ملی و طالبان را صرفاً از زاویه تضاد اساسی مدنظر دارند. بناءً آن‌ها تفاوت میان تضاد عمده و تضاد اساسی و هم چنین تضاد عمده و تضاد بزرگ را یا درک نکرده اند و یا این که عمداً می‌خواهند از آن چشم‌پوشی نمایند. بدین لحاظ است که تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به عنوان تضاد عمده و تضاد با طالبان را به عنوان تضاد غیر عمده قبول ندارند.

"سازمان رهایی افغانستان" به خوبی می‌داند که اگر تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به پذیرد ناچار باید اذعان نماید که تضاد با طالبان تضاد غیر عمده است. برای این که بر این مطلب روپوش بگذارد خود را این طرف و آن طرف می‌زند و

حالت اشغال در کشور وجود نداشته باشد، وضعیت فرق می‌نماید و صف‌بندی نیروها نیز فرق خواهد کرد. «وقتی جبهه ضد فاشیسم علیه قدرت‌های محور مطرح شد، قدرت‌های امپریالیستی ضدفاشیست در صف دشمنان غیرعمده قرار گرفتند و جبهه فاشیسم یکجا با آن‌ها به وجود آمد.» (مانوتسه دون)

"سازمان رهایی افغانستان" به ما "اندرز" می‌دهد که مانوتسه‌دون مبارزه علیه تجاوزکاران جاپانی را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی جدا نکرده است. دقیقاً همین طور بود، اما مانوتسه‌دون ابتدا خط مرز میان دشمن عمده و غیرعمده کشید و در آن شرایط دشمنان داخلی را به عنوان دشمن عمده قلمداد نمود و این مبارزه را در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران جاپانی پیش برد. هر مانوئیستی باید مبارزه علیه دشمن غیرعمده را در تابعیت از مبارزه علیه دشمن عمده پیش ببرد. هرگاه کسی به چنین مبارزه‌ای اعتقاد نداشته باشد فقط می‌تواند یک رویونیست باشد. به این گفته‌های مانوتسه‌دون توجه نمایید:

«این مجلس تنها یک هدف دارد؛ برافکندن امپریالیسم جاپان و ساختمان یک چین دموکراتیک نوین یا به عبارت دیگر ساختمان چین بر اساس سه اصل انقلابی خلق. در چین کنونی هدف دیگری غیر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا که دشمنان عمده ما فاشیست‌های جاپانی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان

است که در سراسر مقاله شان یک بار هم از تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه عمده مبارزاتی نامی نگرفته اند. حزب ما نمی‌تواند از روی مرحله فکلی پرش نماید. اساس‌نامه حزب ما به خوبی استقامت استراتژیک مان را در رابطه با کل پروسه انقلاب دموکراتیک نوین و استراتژی مبارزاتی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) بیان نموده است.

طرح تضاد عمده به عنوان تضاد رهبری کننده هر مرحله از تکامل یک شی یا پروسه پیچیده یکی از خدمات مانوتسه‌دون است. هرگاه کسی این تضاد را قبول نداشته باشد به رویونیسم گرویده است. چنانچه امروز تضاد عمده را نه "سوسیالیست‌های کارگری" قبول دارند، نه تروتسکیست‌ها و نه رویونیست‌های پست مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم آواکیانی و نه هم دنباله‌روان ایرانی شان. طوری که از بحث "مقاله" مشخص می‌شود "سازمان رهایی افغانستان" هم این تضاد را قبول ندارد. به همین علت است که این سازمان در مرحله فعلی افغانستان تضاد عمده و وظیفه مبارزاتی عمده علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را مشخص نمی‌سازد. به عقید حزب ما و هر حزب مانوئیست در شرایط کنونی افغانستان طالبان را نمی‌توان با وجود تمام ارتجاعیت و عقب‌ماندگی‌ای که دارد، دشمن عمده حساب کرد، بلکه دشمن غیرعمده محسوب می‌گردد و مبارزه علیه شان در تابعیت و پیوند با تضاد عمده پیش برده می‌شود. البته چنانچه زمانی که

بی‌ارزش بوده؛ و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود.»

"سازمان رهایی افغانستان" در تمام متن مقاله خود فقط و فقط همین جا از امپریالیزم امریکا نام گرفته آن‌هم نه به عنوان اشغال‌گر. این به چه معنی است؟ در بالا مفصلاً در این مورد صحبت نمودیم و ضرورت به تذکر ندارد. هر خواننده به خوبی ماهیت باطنی این سازمان را از متن مقاله اش در می‌یابد.

باید از "سازمان رهایی افغانستان" سوال نمود که کدام یک از دشمنان عمده و کدام یک غیر عمده است. هدف این سازمان از وظیفه دموکراتیک و جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی همان مقوله کهنه است. در غیر آن باید صحبت این طور صورت می‌گرفت: باید مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را پیش برد و با برپایی و پیش‌برد چنین جنگی، به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق، وظایف ملی و دموکراتیک انقلاب دموکراتیک نوین در کشور را به پیش هدایت نمود. سوال اینجاست که اگر کسی در صف اشغال‌گران بایستد و تن به تسلیمی دهد، اشغال کشور و تضاد علیه اشغال‌گران را به عنوان تضاد عمده قبول نداشته باشد و وظیفه عمده مبارزاتی اش علیه این دشمن عمده را به پیش نبرد و در تابعیت از این مبارزه علیه دشمنان غیر عمده به مبارزه نپردازد چنین اشخاصی را چه می‌توان نامید؟ آیا می‌توان

داخلی.» (منتخب آثار- جلد سوم- صفحه 41- تأکید از ماست)

«در جنگ مقاومت ضد جاپاتی همه چیز باید تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. این اصلی است تخطی ناپذیر. از این دو، مصالح مبارزه طبقاتی باید تابع مصالح جنگ ضدزائینی قرارگیرد، نه این که با آن در تضاد افتد.» (تأکید از ماست)

«از زمانی که جاپان مسلحانه به چین حمله کرده است، امپریالیزم جاپان و تمام خائنین به ملت و مرتجعینی که با جاپاتی‌ها همداستانی می‌کنند و علناً تسلیم شده اند و یا خود را برای تسلیم‌شدن حاضر می‌کنند، دشمنان اصلی انقلاب چین هستند.» (مانوتسه‌دون - منتخب آثار- جلد دوم - صفحه 465 - 466)

اگر واقعاً گوش "سازمان رهایی افغانستان" شنوا باشد باید بی‌درنگ از تسلیمی در قبال اشغال‌گران برش نماید. طبق دسته‌بندی مانوتسه‌دون از زمان اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا تمام خائنین به ملت (تمام کسانی که در جرگه خائنین ملی در بن شرکت نموده بودند)، تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان دشمنان اصلی انقلاب افغانستان می‌باشند. بهتر است که "سازمان رهایی افغانستان" جای‌گاهش را درک نموده و خود این جای‌گاه را تعیین نماید.

"سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید:

«... مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظیفه دموکراتیک و پیروزی جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی است،

ضعیف باشد و نتواند علی‌العجله به جنگ مقاومت دست بزند، هر مقاومت جنگی ضد اشغال‌گران امپریالیست غیرعادلانه و نامشروع خواهد بود، زیرا که این بهانه ای خواهد بود در خدمت تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال دشمن عمده.

مانوتسه‌دون این مقاله را در سال ۱۹۳۹ نوشته است یعنی چند سال بعد از آغاز جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران جاپانی. این مقاله وظایف انقلاب چین را مشخص ساخت.

زمانی که این سازمان گفته مانوتسه‌دون را از آثارش گرفته حتماً پاراگراف‌های بالاتر آن را نیز مطالعه نموده است ولی چون مطابق ذوقش نبوده از آن‌ها صرف‌نظر نموده تا حرفی به گفتن داشته باشد. در این جا مکلفیم تا گفته مانوتسه‌دون را به طور کامل ذکر کنیم تا خواننده به خوبی ماهیت تحریف‌کننده "سازمان رهایی افغانستان" را بداند.

«اگر دشمنان اصلی انقلاب چین در مرحله کنونی امپریالیزم و طبقه مالکان ارضی فیودال می‌باشند، در آن صورت وظایف انقلاب چین در این مرحله چه خواهد بود؟»

مسلم است که وظایف اصلی انقلاب کوبیدن این دو دشمن است. به عبارت دیگر، از یک طرف باید انقلاب ملی را اجرا کرد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم امپریالیزم خارجی است و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد که هدف آن بر انداختن ظلم و ستم مالکان ارضی فیودالی در داخل کشور است، ولی وظیفه مهم‌تر همانا انقلاب ملی

غیر از خاین ملی نام دیگری بر آن‌ها گذاشت؟

حالا سه گفته مانوتسه‌دون را که "سازمان رهایی افغانستان" در آخر مقاله اش نقل کرده، یکایک بررسی می‌نماییم و تحریف آشکار "سازمان رهایی افغانستان" را نشان می‌دهیم.

«از آن‌جا که وظیفه انقلاب ملی در چین اکنون در درجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیف انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفه انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند.»

هدف "سازمان رهایی افغانستان" از نقل گفته فوق اینست که چون طالبان نمی‌توانند انقلاب دموکراتیک را در پیوند با انقلاب ملی حل نمایند لذا مقاومت شان قابل تائید نیست و هر کسی که جنگ شان را به عنوان مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست تائید نماید «ضد امپریالیستی قلبی و ارتجاعی به شمار می‌رود»

گرچه این سازمان هدف اصلی مانوتسه‌دون را درک می‌کند اما نمی‌خواهد واقعیت را بیان کند. واقعیت این است که پیشبرد وظایف هر دو انقلاب فقط و فقط بر عهده پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش می‌باشد. غیر از این نیرو هیچ نیرویی قادر به پیش‌برد چنین انقلابی نیست. اما این بدان معنا نیست که هرگاه پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش

«وظیفه مهمتر همانا انقلاب ملی است.»

این وظیفه مطابق به ذوق و علاقه "سازمان رهایی" نیست. در اینجا مشخص است که از نظر مانوتسه‌دون انقلاب علیه امپریالیزم اشغال‌گر جاپان عمده است و انقلاب دموکراتیک در درجه دوم اهمیت قرار دارد و در پیوند با آن اجرا می‌شود. مانوتسه‌دون دشمنان را به عمده و غیرعمده تقسیم نموده و مبارزه طبقاتی (انقلاب دموکراتیک) را تابع مصالح مقاومت ضد اشغال‌گران جاپانی در نظر می‌گیرد و دشمنان داخلی را در صف دشمنان غیرعمده قرار می‌دهد:

«دشمنان عمده ما فاشیست‌های جاپانی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان داخلی.»

«در جنگ مقاومت ضد جاپانی همه چیز باید تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. این اصلی است تخطی ناپذیر.»

از این دو، مصالح مبارزه طبقاتی باید تابع مصالح جنگ ضد جاپانی قرار گیرد، نه این که با آن در تضاد افتد.»

هر کسی که این دیدگاه فلسفی مانوتسه‌دون را در نظر نگیرد و یک دندنه به مبارزه علیه دشمن غیرعمده اهمیت درجه اول قایل باشد، دقیقاً برای تحکیم منافع اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌کوشد و تمام تبلیغ و ترویجش در راستای تحکیم این منافع سیر می‌کند.

"سازمان رهایی افغانستان" هیچ‌گاه اشاره ای به این ندارد که راه حل اساسی برای بیرون رفت از این معضل چیست؟ فقط از

است که هدفش واژگون کردن امپریالیزم است.

این دو وظیفه بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون برانداختن سلطه امپریالیزم نمی‌توان سلطه طبقه مالکان ارضی فیودالی را از بین برد، زیرا امپریالیزم پستی‌بان اصلی آن می‌باشد. از طرف دیگر اگر به دهقانان در سرنگون کردن طبقه مالکان ارضی فیودالی کمک نشود تشکیل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت برانداختن سلطه امپریالیزم غیرممکن خواهد بود، زیرا طبقه مالکان ارضی فیودالی پایه اجتماعی عمده سلطه امپریالیزم در چین است و دهقانان نیروی عمده انقلاب چین هستند.

بدین ترتیب این دو وظیفه اصلی یعنی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک از هم فرقی می‌کنند و در عین حال مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند.

از آن‌جا که وظیفه انقلاب ملی در چین اکنون در درجه اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفه انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفه انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله کاملاً متمایز انقلاب هستند.» (تاکیدات از ماست)

تا قسمتی که تأکید آخری است "سازمان رهایی افغانستان" آن را از قلم انداخته است، به خصوص آنجایی که مانوتسه‌دون می‌گوید که:

جوامعی از دو مرحله انقلاب دموکراتیک نوین (انقلاب ملی- دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی باید عبور نماید.

ما فعلاً در مرحله ای از انقلاب ملی- دموکراتیک نوین قرار داریم که وظیفه ملی انقلاب نسبت به وظیفه دموکراتیک انقلاب از عمدگی برخوردار است و ما باید در راه تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی برای اخراج قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم پوشالی و تأمین استقلال افغانستان و آزادی ملی مردمان افغانستان در مسیر استقرار جامعه دموکراتیک نوین بکوشیم. این بدان معنا است که ما در حال حاضر وظایف دموکراتیک انقلاب را در پیوند و در تابعیت از وظایف ملی انقلاب ملی پیش می‌بریم.

اینک در گفته دوم مانوتسه‌دون می‌بینیم که چه قسمت هایی از گفته‌هایش مطابق ذوق و علاقه "سازمان رهایی افغانستان" نبوده و آنرا از قلم انداخته است:

«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آنها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنانچه تکیه [صرفاً] روی جنگ مقاومت [و] نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار... [و] به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد.» البته به خوبی می‌توان در نقل مطلب فوق‌الذکر هدف "سازمان رهایی" را یافت. اصل هدف نه مقاومت است و نه وحدت

تمام بحث‌هایش این نتیجه گرفته می‌شود که یگانه راه حل اساسی برای بیرون رفت از این وضعیت همانا مبارزه علیه بنیاد گزایی است!

چیزی که "سازمان رهایی افغانستان" را به این نابسامانی‌ها انداخته همانا بی‌برنامگی، تسلیمی و انقیادپذیری‌اش در قبال اشغالگران امپریالیست می‌باشد. این وضعیت به سازمان مذکور اجازه نمی‌دهد تا به تحلیل عینی و واقعی جامعه افغانستان بپردازد، دشمنان عمده و غیرعمده را از هم تفکیک نماید و بر این اساس وظایف انقلاب، خصلت و دورنمای انقلاب و نیروهای محرکه انقلاب را در مرحله انقلاب ملی- انقلاب دموکراتیک نوین تشخیص نماید. با تشخیص مسایل فوق‌الذکر است که می‌توان تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به مرحله اجرا در آورد.

قبلاً تشریح نمودیم که جامعه افغانستان یک جامعه مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است. بناءً اقتصاد و سیاست مسلط بر این کشور عبارتست از سیاست و اقتصاد مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی و فرهنگ مسلط در این جامعه، که انعکاسی از اقتصاد و سیاست مسلط می‌باشد، نیز فرهنگ مستعمراتی - نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی می‌باشد.

انقلاب افغانستان باید دقیقاً تمام این زیربنا و روبنا را دگرگون نموده و اقتصاد، سیاست و فرهنگ نوین را جای‌گزین آن نماید و هر چه سریع‌تر به سمت سوسیالیزم حرکت نماید؛ زیرا انقلاب چنین

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان از زمان اشغال کشور به خاطر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، جرگه‌خاینین ملی در بن (که سازمان‌های جزئی از آن بود) و فیصله‌های خاینانه‌اش، علیه رژیم پوشالی، علیه تسلیم‌طلبان و تسلیم‌شدگانی که در زیر چتر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا مخفی گردیده به طور جدی مبارزات خود را طبق اصول مانونیستی به پیش برده و می‌برد. ما به خوبی می‌دانیم که مبارزه با رژیم پوشالی و خاینین ملی جزء لاینفک مبارزه با اشغال‌گران امپریالیست است. به همین ترتیب حزب مبارزات خویش را به نحو احسن با طالبان به عنوان دشمن غیرعمده پیش برده و پیش می‌برد.

اولین نیروی انحرافی در افغانستان که زیر نام مارکسیزم - لنینیزم به تحریف مارکسیزم - لنینیزم پرداخت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود که با پیروی از رویزیونیزم - شوروی به درهم‌اندیشی سیاسی و فریب نسل جوان و طبقه کارگر پرداخت.

دومین نیروی انحرافی در افغانستان که به تحریف مارکسیزم - لنینیزم - مانونیزم (ر) آن زمان اندیشه مانوتسه‌دون) دست زد و به رویزیونیزم سه جهانی روی آورد "سازمان‌های افغانستان" می‌باشد. این سازمان از زمان انشعاب از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" "چپ" و راست به مارکس، انگلس، لنین، استالین و مانوتسه‌دون

بلکه گویا ترقی را در نظر دارد، تا طوری وانمود کند که طالبان مترقی نیست و به این ترتیب مبارزه اش را علیه طالبان به عنوان دشمن عمده موجه جلوه دهد. جای این جمله مانوتسه‌دون «بدون برنامه وحدت و ترقی، جنگ مقاومت دیر یا زود» سه نقطه و (و) زاید را گذاشته است. مانوتسه‌دون جنگ مقاومت را بدون وحدت ناپایدار می‌داند و شکست و یا تسلیم‌طلبی اش را پیش‌بینی می‌نماید. حالا گفته مکمل مانوتسه‌دون را نقل می‌کنیم:

«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنانچه تکیه بر روی جنگ مقاومت، نه بر روی وحدت و ترقی، گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار. بدون برنامه وحدت و ترقی جنگ مقاومت دیر یا زود به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد. ما کمونیست‌ها برآنیم که این سه اصل باید مجموعه واحدی را تشکیل دهد. به خاطر جنگ مقاومت باید علیه تسلیم‌طلبی و علیه پیمان خاینانه وان‌چین‌وی، علیه حکومت پوشالی وی و علیه تمام خاینین به ملت و تسلیم‌طلبانی که خود را در جبهه ضد جایانی پنهان ساخته اند، مبارزه کرد.»

قسمت‌هایی که روی آن تأکید گردیده، توسط "سازمان‌های افغانستان" از قلم انداخته شده است؛ زیرا این بحث آخری در واقع خودشان را هدف قرار داده است.

از این استدلال این نتیجه به دست می‌آید که گویا چون چانکایشک تمام اصول دموکراتیک را رعایت می‌نمود و نیروهای کمونیست را در کنار خود می‌پذیرفت، مانوتسه‌دون و حزب کمونیست چین با او طرح اتحاد را ریختند. اما طوری که قبلاً هم بیان نمودیم چنین نبوده است. طوری که خود این سازمان هم معترف است چانکایشک قاتل هزاران و ده هزار کمونیست و رزمنده انقلابی در چین بود و بر هیچ اصولی پابندی نداشت. چنانچه در زمان جبهه متحد ملی چندین مرتبه بالای کمونیست‌ها حمله ورگردید و صدها کمونیست را به قتل رساند. اما زمانی که بعضی از اعضای حزب می‌خواستند تا به نبرد علیه چانکایشک بپردازند، مانوتسه‌دون با صراحت بیان نمود: «بر یک یا چند نکته حمله‌ور شوید، تا می‌توانید اغراق کنید و از بقیه غفلت کنید.» این شیوه متافیزیکی است که از شرایط واقعی جدا شده است. این روشی است که مورد استفاده راست‌روان پورژوا بود.» (مانوتسه‌دون - نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) 1359 - صفحه 23)

«به طور خلاصه نباید به همه طرف ضربه زیم، ضربه زدن به همه طرف و ایجاد تشنج سراسری امری نامطلوب است. ما به هیچ‌وجه نباید دشمنان زیادی برای خود درست کنیم، باید در بخش‌های امتیازاتی بدهیم و تشنج را تقلیل بخشیم و حملات خود را در یک جهت متمرکز سازیم.» (مانوتسه‌دون - مجموع آثار (پیام‌ها، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها) - جلد دوم

چسپیده و با تحریف شان می‌خواهد گاهی اکونومیزم و گاهی رویونیوزم خود را ببوشاند و گاهی هم تسلیمی و انقیادپذیری اش را موجه جلوه دهد.

این هم نقل مطلب سوم از مانوتسه‌دون توسط "سازمان رهایی افغانستان":

«دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است؛ و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یکدیگر اند، درست همان‌طور مقاومت و صلح داخلی یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یکدیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. امیدواریم که در این مرحله جدید مبارزات مستقیم یا غیر مستقیم متعددی علیه جاپان داشته باشیم و مطمئناً نیز خواهیم داشت. این مبارزات جنگ مقاومت ضد جاپانی را پیش می‌رانند و به مبارزه به خاطر دموکراسی کمک زیادی می‌نماید، اما هسته و ماهیت انقلابی ای که تاریخ برعهده ما گذارده، مبارزه به خاطر دموکراسی است.»

"سازمان رهایی افغانستان" می‌خواهد حرفش را این طور بیان نماید که چون طالبان هیچ‌گاه حاضر به رعایت دموکراسی نیستند و غیر از خود نیروی دیگری را با حفظ هویت سیاسی و تشکیلاتی اش به رسمیت نمی‌شناسد، لذا جنگ آن‌ها علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی جنگ مقاومت به حساب نمی‌آید.

پاراگراف اول گفته مانوتسه‌دون که مربوط به صلح داخلی است توسط "سازمان رهایی افغانستان" از قلم انداخته شده است؛ در حالی که بدون صلح داخلی شما نمی‌توانید دموکراسی را به مرحله اجرا بگذارید.

مانوتسه‌دون مسئله صلح داخلی و دموکراسی را در دو مرحله بررسی می‌کند: در مرحله اول تلاش برای صلح داخلی را مطرح می‌نماید و بعد از این که صلح داخلی برپا گردید مبارزه به خاطر ایجاد دموکراسی در مقاومت ضد جاپان را خوب دقت کنید که نویسنده مقاله، مرحله اول مبارزه به خاطر صلح داخلی را کاملاً از قلم انداخته است. تأکید مانوتسه‌دون اینست که: «مسئله صلح داخلی حلقه مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد جاپانی در مرحله پیشین بود.»

"سازمان رهایی" نه تنها به این نکته توجه نکرده، بلکه از این گفته مانوتسه‌دون که: «همه می‌دانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر جاپان لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر جاپان ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر جاپان است.» نیز چشم‌پوشی نموده است.

به همین ترتیب زمانی که چانکایشک با حزب کمونیست چین جبهه متحد ملی را ساخت از سیاست‌های گذشته خود به طور کامل دست برد نداشت، زیرا تا مدت مدیدی این جبهه دارای یک برنامه سیاسی که بتواند به تحکم حزب گومیندان و شخص چانکایشک خاتمه دهد نبود. حزب کمونیست چین تحت رهبری مانوتسه‌دون

- صفحه 38 - سخنرانی در سومین نشست وسیع هفتمین دوره کمیته مرکزی حزب کمونیست چین - 6 جون 1950 - مصحح - عزیزالله عزیززاده)

اینک گفته مانوتسه‌دون را در این جا مکمل نقل می‌کنیم تا خواننده دقیقاً به اهداف نویسنده مقاله پی‌ببرد. مانوتسه‌دون در این باره می‌نویسد: «همه می‌دانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر جاپان لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر جاپان ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر جاپان است. در مرحله پیشین کلیه فعالیت‌های ضد جاپانی مستقیم و یا غیرمستقیم (از جنبش 9 دسامبر تا سومین پولینوم کمیته اجرائی مرکزی گومیندان) حول مبارزه به خاطر صلح داخلی می‌چرخید، مسئله صلح داخلی حلقه مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد جاپانی طی مرحله پیشین بود.

در مرحله جدید نیز به همین ترتیب دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یکدیگراند، درست همان طوری که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یکدیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید.» (جلد اول - آثار منتخب مانو - صفحه 440- تأکیدات همه جا از ما است)

چه تغییر پذیرفته عدم هم‌آهنگی به وجود آمده است.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه ۵۲ - تأکیدات از ماست.)

این گفته مانوتسه‌دون به وضوح بیان‌گر آن است که مانوتسه‌دون ابتدا برای صلح داخلی تلاش نموده و سپس برای دموکراسی. چنان‌چه زمانی که چانکایشک جنگ داخلی را خاتمه داد و به مقاومت علیه جاپان روی آورده است، مانوتسه‌دون از قطع جنگ داخلی و مقاومت سرتاسری علیه جاپان به عنوان تغییر مهم و بسیار بزرگ یاد می‌کند.

لذا شرط اتحاد در مقابل اشغال‌گران و خابنین ملی، از لحاظ اصول مانوئستی دو مرحله را در بر می‌گیرد: در مرحله اول مانوئست‌ها باید برای صلح داخلی مبارزه کنند. زمانی که این شرایط به وجود آمد دموکراسی برای مقاومت در برابر اشغال‌گران عنصر اصلی محسوب می‌شود که باید انقلابیون مانوئست جداً بر آن پافشاری نمایند.

حزب ما اعتقاد دارد در شرایط کنونی که نیروهای انقلابی کمونیست ضعیف اند، مسئله صلح داخلی «حلقه مرکزی و عنصر اصلی» جنبش مقاومت ضد اشغال‌گران و خابنین ملی را تشکیل می‌دهد. در چنین شرایطی نباید به هر سو ضربه زد بل که باید وظایف مبارزاتی عمده در قبال دشمنان عمده را جداً در نظر گرفت و از انتاگوئستی ساختن تضاد با دشمنان غیر عمده جداً اجتناب نمود.

در شرایط اشغال کشور هیچ‌گاهی شعار جنگ داخلی از طرف حزب ما طرح نخواهد شد و حزب مسئولیت این بارگران

تلاش نمود تا این سیاست تحکم‌آمیز گومیندان را از طریق یک برنامه سیاسی تغییر دهد. بعد از پذیرفته شدن برنامه سیاسی جبهه توسط چانکایشک سیاست گومیندان نسبت به حزب کمونیست چین تا حدودی تغییر نمود. بعد از تغییر این سیاست و ایجاد صلح داخلی بود که مانوتسه‌دون مرحله دموکراسی در مقاومت ضد جاپانی را مطرح نمود. بعد از ایجاد جبهه متحد ملی، مانوتسه‌دون گفت:

«جبهه متحد ضد جاپانی کنونی هنوز تا امروز دارای برنامه سیاسی که از طرف هر دو حزب به رسمیت شناخته شده و رسماً انتشار یافته باشد، برنامه ای که جانشین سیاست تحکم گومیندان گردد، نیست. اکنون نیز طرز رفتار گومیندان با توده‌های خلق همان است که در طی ده سال اخیر بود؛ از دستگاه دولتی، از سیستم ارتش و از سیاست نسبت به توده‌های خلق گرفته تا سیاست‌ها در زمینه های امور مالی، اقتصادی و آموزشی و پرورشی و غیره به طور کل به هیچ‌وجه تغییری در شیوه‌ها داده نشده است، همان شیوه‌هایی که طی ده سال اخیر به کار می‌رفت، به کار می‌رود.

تغییراتی روی داده و تغییرات مهمی هم روی داده است - قطع جنگ داخلی و اتحاد برای مقاومت ضد جاپانی. قطع جنگ داخلی میان دو حزب و آغاز جنگ مقاومت ضد جاپانی در سراسر کشور تغییر بسیار بزرگی است که پس از حادثه سیان در اوضاع سیاسی چین روی داده است. ولی هنوز شیوه‌های فوق‌الذکر تغییر نیافته و در نتیجه میان آن چه بدون تغییر مانده و آن

مقاومت می‌پذیرند؟ بعد از این به این نتیجه می‌رسند که چون طالبان دموکراسی را نمی‌پذیرند لذا شرکت در جنگ مقاومت امکان پذیر نیست و ضرور هم نمی‌باشد.

در اینجا دو مسئله مطرح می‌شود: یکی آن که منتظر بمانیم تا طالبان این شرایط را بپذیرند و آن‌گاه وارد کارزار میدان مقاومت شویم. دوم این که منتظر بمانیم تا اینکه طالبان از مقاومت دست بکشند و یا اینکه تارومار گردند تا شرایط مساعد برای ما مهیا شود. در پیش گرفتن این دو انتخاب به معنی تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی است.

مانوتسه دون تا زمان شکست کامل امپریالیزم جاپان هیچ‌گاه از جنگ داخلی علیه نیروهای مقاومت کننده و حتی سرسختان ضد کمونیست حمایت نکرد و همیشه شعار صلح داخلی را مطرح می‌نمود. درین دوره مانوتسه‌دون تأکید می‌نمود که:

«اول - اصل دفاع از خود: تا دیگران به ما حمله نکنند، ما به دیگران حمله نمی‌کنیم، چنان‌چه دیگران به ما حمله کنند، ما مسلماً به آن‌ها پاسخ خواهیم داد، این به آن معنی است که به هیچ‌وجه نباید بدون دلیل در حمله پیش قدم شد، اما در عین حال هیچ ضربه‌ای را نباید بدون جواب گذاشت، اینست خصلت دفاعی مبارزه ما.» (منتخب آثار - جلد دوم صفحه 641)

اینست اصول مانوئستی که باید همه‌وقت، همیشه و در همه‌جا در جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران در نظر داشت. مانوتسه‌دون حتی در مورد مبارزه با سرسختان ضد کمونیست معتقد است که:

تاریخی را بر عهده نخواهد گرفت. چنان‌چه ما در هر شرایطی از طرف طالبان و یا کدام گروه دیگر مقاومت کننده مورد حمله قرار گیریم از خود دفاع خواهیم نمود، ما این وضعیت را در هر مورد در نظر خواهیم داشت. ما تا آنجایی که نیروهای مقاومت کننده علیه اشغال‌گران برزمنند، کوشش می‌کنیم که با آن‌ها صلح داخلی را ایجاد نماییم و هر زمانی که بخواهند با اشغال‌گران متحد شوند و یا این که علیه ما لجاجت بورزند علیه شان مبارزه می‌نمائیم. در شرایط دشوار کنونی شعار مبارزه به تنهایی و یا هم‌سویی به تنهایی، شعار پوچ و بی‌معنی است.

تا زمانی که صلح داخلی میان نیروهای مقاومت کننده ایجاد نگردد، صحبت از مبارزه برای ایجاد دموکراسی حرف بی‌معناست. زیرا در مرحله اول صلح داخلی «حلقه مرکزی و عنصر اصلی» مقاومت علیه اشغال‌گران و خابنین ملی است و در مرحله دوم «دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد کند.»

"سازمان رهایی افغانستان" در واقع معتقد است که جنگ مقاومت بدون صلح داخلی می‌تواند به دموکراسی دسترسی پیدا نماید. به عقیده نویسنده مقاله، تا زمانی که در جنگ مقاومت نتوانیم به دموکراسی دسترسی پیدا کنیم شرکت در جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران بی‌معنی است! چنان‌چه این سوالات را مطرح نموده اند که آیا طالبان به دموکراسی اعتقاد دارند؟ آیا نیروهای انقلابی و ملی را در جنگ

نکنند سبک‌سرانه با حمله به ما، به سازش با دشمن [عمده] و برانگیختن جنگ بزرگ داخلی دست‌زنند. در آن صورت امکان خواهیم یافت تحول مساعدی در اوضاع ایجاد کنیم.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 641 و 642- تأکیدات در همه جا از ما است)

سرسختان ضد کمونیست که مانوتسه‌دون از آن‌ها نام می‌برد به هیچ اصولی پایندی نداشتند، چنانچه مانوتسه در مورد آن‌ها می‌گوید: «بسیاری از سرسختان مکتب خاص سرسختی را گذرانده اند. آن‌ها امروز سرسخت اند و فردا و حتی پس فردا هم سرسخت خواهند ماند. "سرسخت" کیست؟ سرسخت کسی است که متحجر شده است، گرفتار جمود است، نه امروز و نه فردا و نه پس فردا قادر به پیش‌رفت نیست. این گونه اشخاص را سرسختان می‌نامند. و داشتن این گونه اشخاص به این که به فرمان ما گوش فرا دهند کار آسانی نیست.» (منتخب آثار - جلد دوم - صفحه 618)

با آن هم مانوتسه دون به نیروهای انقلابی و ارتش هوش‌دار می‌دهد، زمانی که تهاجم سرسختان را درهم‌شکستید باید متوقف شوید، «و اگر بپذیرند» کوشش نمایید تا با ایشان قرار داد صلح را به امضاء برسانید. چیزی که اصلاً مورد قبول "سازمان رهایی افغانستان" نیست. این سازمان در شرایط کنونی خواهان آنست که تمام نیروها با طالبان وارد مبارزه جدی و حتی در لحظه مشخص وارد جنگ گردند.

«دوم - اصل پیروزی: یا نباید نبرد کرد یا اگر نبرد کردیم، باید پیروز شویم. در هیچ حالی نباید ناسنجیده، بدون تدارک و بدون اطمینان به پیروزی به نبرد رفت. ما باید بتوانیم از تضادها میان سرسختان استفاده کنیم. ما باید در درجه اول مرتجع‌ترین آن‌ها را بکوبیم نه همه آن‌ها را باهم، اینست خصلت محدودیت نبرد ما با دشمن [غیر عمده].»

سوم - اصل متارکه در دوره معین: وقتی که تعرض سرسختان درهم شکسته شده است و هنوز به تعرض جدید میادرت نجسته اند، ما باید به موقع متوقف شویم و به آن نبرد مشخص خاتمه دهیم. دوره متعاقب این توقف برای هر دوطرف دوره متارکه است. در این دوره ما باید به ابتکار خود با سرسختان در باره اتحاد وارد مذاکره شویم و اگر بپذیرند با آن‌ها قرار داد صلح منعقد کنیم. به هیچ‌وجه نباید بی‌انتهای نبرد کرد، هر روز و هر ساعت نبرد کرد، نباید به سرگیجه از پیروزی دچار شد. اینست خصلت موقتی هر یک از نبردهای ما. فقط آن‌گاه که سرسختان تعرض خود را از سر بگیرند ما دوباره به آن‌ها با نبرد پاسخ خواهیم گفت. این سه اصل را می‌توان به عبارت دیگر در سه کلمه بیان کرد: "حق داشتن"، "سود جستن" و "اندازه نگه‌داشتن". ما با مبارزه سرسخت که بر این اصول سه‌گانه "حق داشتن"، "سودجستن" و "اندازه نگه‌داشتن" متکی باشد خواهیم توانست نیروهای مترقی را گسترش دهیم، نیروهای بینابینی را جلب کنیم و سرسختان را منفرد سازیم تا آن که سرسختان جرأت

این همان چیزی است که اشغال‌گران طراحی و سازمان‌دهی خواهند کرد.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان هوادار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به معنای کامل آنست، جنگی که تمام نیروهای زحمت‌کش در آن بسیج شده باشد، یعنی جنگ مقاومت همگانی. طوری که قبلاً هم گفتیم چنین جنگی جنگ توده‌ها است و قادر به تأمین دفاع از میهن است. در عین حال در قدم اول ما شعار صلح داخلی را مطرح خواهیم نمود نه جنگ داخلی را. ما نه تنها شعار جنگ داخلی را طرح نخواهیم کرد، بلکه تا حد توان از طریق صلح داخلی از جنگ داخلی جلوگیری خواهیم نمود؛ زیرا از جنگ داخلی فقط اشغال‌گران بهره خواهند گرفت.

"سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید که چپانک‌کیشیک را نمی‌توان در ردیف ملا عمر قرار داد.

دقیقاً همین‌طور است. ما نه تنها چپانک‌کیشیک را با ملا عمر مقایسه نخواهیم کرد، بلکه ملا عمر را با تسلیم‌طلبان شعله‌ی هم مقایسه نخواهیم نمود. هرگاه کسی بخواهد که ملا عمر را با تسلیمی‌ها مقایسه نماید بزرگ‌ترین ستم بر ملا عمر نموده است. زیرا ملا عمر روحیه ضد اشغال داشت و تن به تسلیمی و انقیادطلبی در قبال اشغال‌گران امریکایی و متحدینش نداد و در صف خابین‌ملی تسلیم‌شده به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان نایستاد. حزب ما به خوبی این تفاوت‌ها را درک می‌کند.

پدیده‌های سیاسی در حرکت هستند
امساک مباد، دست‌نشانده‌ها، چترهای حمایت
و نیرو، حتی، بی‌شمار از یک‌دیگر، خود را
مستعد

شعله جاوید

ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان

شماره (۳۱) دور چهارم سنبله ۱۳۹۸ (سپتامبر ۲۰۱۹)

"مذاکرات" قطر

رونده سازی و تباری طالبان با اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و شرکاء
رژیم‌ساز رونده سازی طالبان با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست

پنجمین پولینوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان با مؤلفیت برگزار گردید ۵ ص	مذاکرات میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان در قطر از زعمی خلپزاد و سایر نمایندگان ولت امریکا به نام "مذاکرات سلح" یاد می‌نمایند، در حالی که نمایندگان طالبان این مذاکرات را به نام "مذاکرات برای خروج قوای نازهی (قوای امریکا و ناتو) از افغانستان" یاد می‌کنند. هر نام یگری نیز می‌توان بر این پروسه ذاتست.
تلاش دولت امپریالیستی امریکا برای کاهش عصارف جنگی اشغال‌کرانه اش در افغانستان ۱۵ ص	اما آنچه در اساس مضمون این مذاکرات را تعیین می‌نماید، این با ن ناکنداری روی آن نیست، بلکه حاکمیت ذاتی مروم‌های است که مضمون ذاتی مروم‌های این پروسه را تعیین می‌نماید و برین اساس پییده ادامه در صفحه ۳
منافع سیاسی استراتژیک امپریالیزم امریکا در جهان و عصارف اقتصادی هنگلت جنگی آن در افغانستان ۱۶ ص	

نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان" گسست از اکونومیسم، رویزیونیسم، تسلیم طلبی و خیانت ملی

است نه صرفاً «درس گیری از اشتباهات» گذشته؟
قسمت سوم

نقدی بر سند "مارکس تا مائو و
جنبش های ملی"
قسمت دوم

صفحه ۴۰

در شرایط اشغال کشور مبارزه با قرون وسطایی ها عمدتاً

SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM
WWW.SHOLAJAWID.ORG

قیمت داخل کشور ۳۰ افغانی

قیمت خارج از کشور ۲ دالر

<http://www.facebook.com/896077590481875>